

جغرافیای تاریخی

دانشگاه

نگارش :

اقبال - نیامی

مرداد ماه ۱۳۲۶

چاپخانه آفتاب

مدین علی

آثار دیگر مؤلف این کتاب

آنچه چاپ شده

بسطام و بایزید بسطامی

تشییحات شاعرانه

داستان تاریخی نورجهان و جهانگیر

آنچه هنوز چاپ نشده

زنان شاعره ایران

پادشاهان شاعر

بدیبه گوئیها

بنام خدای مهربان

ده سال پیش که بتدریس در دبیرستان دولتی دامغان مأمور بودم با اینکه وسایل مطالعه و تحقیق کافی در دسترس نبود بر آن شدم شرحی در باره جغرافیای تاریخی شهر باستانی دامغان بنویسم شاید روزی مفید واقع شود. بعد از مدتی جستجو و صرف وقت کتابی فراهم آوردم که فصلی از آن در یکی از مجلات مهم مرکز چاپ شد و امروز بسی مسرورم کتاب حاضر که یکسال عمر بتکمیل آن صرف گردیده طبع و منتشر میشود. امید است در پیشگاه اهل علم و ادب مورد قبول افتد و مردمان نجیب شهرستان دامغان خدمتم را بپذیرند.

قسمتی از ماخذ و منابع این کتاب

مؤلف	نام کتاب
نشریه اداره کل عتیقات	آثار ایران
شمس الدین ابی عبدالله محمد بن احمد	احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم
ابی القاسم بن حوقل	المسالک والممالک
ملا احمد تنوی	تاریخ الفی
استاد نحریر جناب آقای اقبال اشتیانی	تاریخ ایران
ابو بکر محمد بن جعفر ترجمه ابو نصر احمد	« بخارا
علاء الدین عطا ملک بن بهاء الدین محمد	« جهانکشی جوینی
محمد بن جریر ترجمه ابو علی بلعمی	« طبری
محمد قاسم فرشته	« فرشته
حمد الله بن ابی بکر بن احمد بن نصر	« گزیده
مستوفی قزوینی	
دولت شاه بن علاء الدوله بختی شاه سمرقندی	تذکره الشعراء
محمد عوفی	« لباب الالباب
میر نظام الدین علی شیر نوائی	« مجالس النفائس
محمد بن بدر جاجرمی	« مونس الاحرار
امین احمد رازی	« هفت اقلیم
عماد الدین اسمعیل بن نور الدین علی	تقویم البلدان

معمدالدوله فرهاد ميرزا	جام جم
رشيدالدين فضل الله	جامع التواريخ
استاد-و-بارتولد ترجمه حمزه سردادور	جغرافياى تاريخى ايران
خواند مير	حبيب السير
محمد حسنخان اعتمادالسلطنه	در التيجان
حافظ ابرو	ذيل جامع التواريخ رشيدى
محمد بن على بن سليمان راوندى	راحة الصدور
مير خواند	روضه الصفا
شرفخان بن شمس الدين بدليسى	شرفنامه
زكريا بن محمد بن المحمود القروينى	عجايب المخلوقات
حضرت آقاى سيد جلال الدين تهرانى	گاهنامه
محمد تقى خان حكيم	كنج دانش
صاحب امتياز و مدير جناب آقاى	مجله مهر
مجيد موقر	
ابوالحسن محمد امين گلستانه	مجموعه التواريخ بعد نادرى
رضا قليخان هدايت	مجمع الفصحاء
عبدالرزاق سمرقندى	مطلع السعدين
عبدالقادير بن ملوك شاه	منتخب التواريخ
حمد الله مستوفى قزوينى	نزهت القلوب
نمالي	يتيمة الدهر

دامغان

برای پی بردن بوضع عمومی دامغان باید دو قسمت را مطالعه کنیم:

۱ - دامغان در زمان گذشته

۲ - دامغان کنونی

دامغان در زمان گذشته : بی تردید دامغان از جمله شهرهای بسیار قدیمی و مهم این کشور است و شاید قدمت آن از شهرهای آباد ادوار بسیار بعید بیشتر باشد .

بعضی مورخین بنای این شهر و شوشتر را بهوشنك نیره کومرث نسبت داده اند . صاحب مجمل التواریخ والقصص که در حدود سال ۵۲۰ هجری کتاب خود را تألیف نموده ضمن بیان سلطنت هوشنك در این باره گوید : « ابتداء عمارت کردن در عالم اندر عهد او بود و کاریز کنندن و تألیف علم نجوم از وی خاست بعد از آنکه ادريس عليه السلام بدست آورد و اصطخر را وی بنا نهاد ۰۰۰ و دامغان وی کرد و بسواد کوفه شهری کرد و گویند خود کوفه است و بمرك برون شد از جهان »

برخی نیز معتقدند مغان یعنی پیروان حضرت زردشت آنجا را معمور و آباد کرده و بنام خود نامیده اند چه به پندار ایشان دامغان اول ده مغان بوده و بمروور برای سهولت تلفظ بدامغان تبدیل شده .

دامغان همان شهر صد دروازه است که یونانیان آنرا هکاتم پیلس مینامیدند و باید دانست بر خلاف آنچه بعضی تصور میکنند این شهر

صد دروازه نداشته و این نام گذاری از آنجا حاصل شده که یونانیان در زمانهای سابق هر شهر بزرگی را باین اسم میخواندند چنانکه شهر معظم تب را که مدتها پایتخت مصر بوده و کالویس سردار اگوست در ۲۸ سال قبل از میلاد آنرا خراب و ویران ساخته بهمین نام موسوم بوده است . شاید هم چون عده دسته های مأمور رساندن اخبار و اطلاعات صد تا بوده این تسمیه پدیدار شده، توضیح اینکه چون در زمان قدیم وسایل مخابرات وجود نداشته و دامغان هم از همه جهت خاصه از نظر لشکر کشی حائز اهمیت و اعتبار بوده برای آگاهی از اخبار و پیش آمدها در فواصل معینی بالای تپه های بزرگی که هم اکنون آتارش در قسمتهایی از راه سمنان تا بسطام بخوبی نمودار است دسته هایی میکماشتند تا بمحض بروز حادثه یا خبری باعلامی (در روز منعکس ساختن نور با اشیاء صیقلی - دود، در شب آتش) آنرا بیکدیگر خبر داده بشهر اطلاع دهند بهر حال شهر صد دروازه مرکز ولایتی بوده بنام قومس و برای قومس دو وجه تسمیه ذکر کرده اند :

۱ - قومس در ابتدا کوه مس بوده و چون معدن مس در کوههای اینولایت زیاد بوده بدین مناسبت باین اسم نامیده شده و بعد در لفظ کوه مس تحریف گشته و بقومس تبدیل گردیده است .

۲ - قومس در اول کومه شه بوده چه کومه در لغت بمعنای پناهگاهیست که زارعین برای محافظت زراعت و صیادان برای کمین کردن شکار از نی و چوب میسازند و چون این سرزمین فوق العاده آباد و دارای چشمه ها و مرغزارهای خوب و باصفا و شکار بسیار بوده بدینجهت بدستور سلاطین آن زمان که غالب اوقات خود را صرف شکار میکردند

در نقاط مختلف اینولایت بساختن و ایجاد پناهگاههای مختلفه برای کمین کردن شکار پرداخته و هر يك از آنها را کومه‌شه می‌گفته اند، کثرت استعمال، کومه‌شه را بقومس تبدیل نموده است.

اکنون عقاید جهانگردان و جغرافی نویسان در باره قومس بشرح زیر نگاشته میشود:

شمس الدین ابی عبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر البناء الشامی المقدسی در کتاب خود موسوم باحسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم گوید:

« قومس ولایتیست گشاده، گیاهناک، باطراوت، میوه هایش

بسیار خوبست و وسعتش هشتاد در هفتاد فرسخ میباشد، کوه بسیار و شهر کم دارد، جمعیتش زیاد نیست، اما چهار پایان و خراجش کثیر است هوایش نیکوست، مرکزش دامغان و شهرهایش سمنان، بسطام، بیار مغلون میباشد.

عمادالدین اسمعیل بن نورالدین علی بن جمال الدین محمود بن عمر در کتاب تقویم البلدان در اینباره گوید:

« قومس بضم قاف و سکون واو و فتح میم و سین مهمله فارسی آن کومش است و ناحیه ایست وسیع میان سمنان و بسطام که شهر بزرگش دامغان میباشد »

ابن خردادبه در المسالك الممالك درباره قومس اطلاعات مختصر و ناچیزی داده که چندان قابل توجه نمیباشد اما آنچه در باره دامغان نوشته اند بشرح زیر است:

مقدسی چنین گوید « دامغان شهر نیست کوچك میان ریگزار و وسنگریزه، اطراف و جوانبش خراب و گرمابه هایش کثیف است، بازار

های خوب ندارد، بزرگانی از آنجا برنخاسته اند اما هوایش سازگار و خوب میباشد، برج و بارومی با سه دروازه دارد و مسجد جامع بزرگش در میان کوچه ها بنا شده است، صاحب معجم البلدان در کتاب معروف خود چنین آورده:

« دامغان شهر بزرگ‌تست میان ری و نیشابور، مسمر بن مهلهل میگوید شهرتست که میوه های بسیار خوب دارد، شب و روز در آنجا باد میوزد، آبش از شکاف کوهی جاریست و برای مشروب ساختن صدویست دهکده به صدویست قسمت تقسیم میگردد مقسم (۱) آب بدیع و زیبایی دارد، در نزدیکی دامغان قریه ایست بنام جمالین، چشمه ای در اینجاست که خون میزاید یعنی آبش جامع تمام صفات خون است بمحض اینکه زبیق در آن افکنده شود فوراً آب بسنگ سفت و محکمی مبدل میگردد، این قریه را غنجان هم میگویند، در دامغان سیبهای گلرنگ خوبی بنام سیب قومسی بدست میآید که آنرا بولایت عراق میبرند، معادن زاج و طلا در این شهر زیاد است و میان دامغان و بسطام بیش از دو منزل راه نیست» اما من که در سال ۶۱۳ بهزم خراسان از این شهر میگذشتم از همه آنچه ذکر شد بسبب توقف اندک چیزی مشاهده نکردم بین دامغان و گرد کوه يك منزل راه است و بخوبی میتوان قلاع آنجا را که میان کوهها بنا شده است از شهر مشاهده کرد. گروهی از اهل علم بدامغان منسوبند چون ابراهیم بن اسحق الزراد و قاضی القضاة ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد که در سنه ۴۰۰ در دامغان تولد یافته .» :

ابی القاسم بن حوقل در منسالك والممالك چنین نقل کرده: اما قومس

۱ - امروز اهالی دامغان مقسم آب را آب بخشان میگویند.

شهر بزرگ آن دامغان است که بسبب کمی آب با اینکه وسعت بسیار دارد زیاد معمور نیست؛ خوار و سمنان از دامغان، و بسطام از سمنان کوچکتر است.

مندرجات کتاب مرصع الاطلاع نیز از حدود آنچه تاکنون ذکر گردیده تجاوز نمیکنند.

غیر از محققین مذکور دیگران کم و بیش درباره دامغان اطلاعاتی داده اند از جمله در کتاب حدود العالم من المشرق الى المغرب که بسال ۳۷۲ تالیف یافته دامغان چنین توصیف شده: شهر است با آب اندک و بردامن کوه نهاده؛ مردمان جنگی دارد از آنجا شراب خیزد با علم^۱ های نیکو.

ناصر خسرو قبادیانی حکیم و شاعر و سیاح معروف که سفرنامه او مشتمل بر یک سلسله اطلاعات مفید و دقیق تاریخی و جغرافیاییست متأسفانه از اظهار نظر در باره جغرافیای این شهر خودداری کرده و فقط نوشته که روز آدینه هشتم ذیقعده سال ۴۳۷ بدین شهر وارد شده است.

حمداله مستوفی صاحب کتب تاریخ گزیده، ظفرنامه، نزهة القلوب در کتاب اخیر خویش که بسال ۷۴۰ تالیف گشته چنین متذکر شده:

« دامغان از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فحبه و عرض از خط استوا لوک، هوشنک ساخته دور باروش هزار گام است و هوایش بگرمی مایل است؛ آبش از رود واز میوه هاش امرود نیکوست »

از مطالعه نظریات و نوشته های بالا دو نتیجه گرفته میشوند نخست

۱ - در اینجا بسمی پارچه نقش دار و رنگین و خوب است.

اینکه دامغان شهری بسیار قدیمی است دویم اینکه در زمان قدیم آباد بوده و بمروور در اثر هجوم و حشیانی مانند : مغول و تیمور و فتنه های دیگر از اهمیت و اعتبار افتاده و بوضع کنونی درآمده است .

اشمیت که از سال ۱۹۳۱ مسیحی در دامغان کاوش میکرده در تپه حصار دخمه بزرگی از اعصار ماقبل تاریخ و آثاری از دوره ساسانیان یافته که دلالت بر قدمت این شهر مینماید .

مسیو گدار در رساله خود آورده که دامغان از قدیم تا هنگام تسلط افغانه بزرگترین شهر شمالی ایران بوده و چند بنایی که نسبة از دستبرد حوادث مصون و محروس مانده بعظمت و قدمت دامغان شهادت میدهد . دلیل دیگر بر بزرگی و قدیمی بودن دامغان اینکه زمان سلطنت اشکانیان این شهر پایتخت و مرکز کشور بوده است .

از بعضی قرائن و امارات نیز بخوبی روشن میشود که دامغان در عهد باستان جمعیت کثیری داشته ، صاحب مطارح الانظار ضمن حوادث ربیع الاول سال ۲۳۹ مینویسد « در ایام متوکل^۱ در دامغان چهل و پنج هزار کس بعلت زلزله مردند وزیر کوهها از هم شکافته گردید »

همچنین سید جزائری در کتاب نعمانیه خود از کتاب المدهش که از تالیفات زمخشریست در حوادث سال ۲۴۱ هجری نقل میکند که درری و جرجان و طبرستان و نیشابور و اصفهان و قم و کاشان و دامغان ناگهان زلزله شد و در دامغان از آن زلزله بیست و پنج هزار نفر زیر آوار کشته شدند .

خواندمیر (متوفی بسال ۹۴۱ در دهلی) در حیب السیر چنین

۱ - جعفر بن معصوم مکنی بابی الفضل در سال ۲۰۶ هجری متولد و در ۲۴۷

شرح میدهد « ابن جوزی در تنقیح از محمد بن حبیب هاشمی نقل نموده که در ایام متوکل سیزده قریه از قرای قیروان بزمین فرو رفت چنانکه از ساکنان آن قراء زیاده از چهل و دونفر نجات نیافتند و در سنه اثنی- واربعین و هاتین در دامغان زلزله ای واقع شد که نصف عمارات آن بلد ویران گشت و ثلث ابنیه بسطام نیز بزلزله خراب شد و در ری و جرجان و نیشابو و صنعا نیز این حادثه دست داد »

اگر این سه روایت که دامغان در سالهای ۲۳۹ و ۲۴۱ و ۲۴۲ بعلت زلزله خراب و جمعیت زیادی از آن تلف شده درست باشد میتوان گفت دامغان آن روزی از همه نظر مخصوصاً از جهة جمعیت و وسعت بمراتب از بخارا و بلخ بالاتر بوده لیکن تصور می رود وقایع مذکور تنها یکبار اتفاق افتاده و این اختلاف سال در اثر عدم دقت در ضبط تاریخ وقوع حادثه بوده است باوجود این باید اقرار کرد شهری که بیک زلزله بیست و پنجهزار جمعیتش هلاک گردد دست کم باید نزدیک یک میلیون ساکن داشته باشد. از اینها گذشته موقعیت طبیعی این شهر نیز بویران شدنش کمک کرده چه همانگونه که بیشتر اوقات سر راه بودن بآبادانی شهرها و آبادیها میافزاید گاهی نیز عکس حالت اتفاق میافتد و باید گفت متاسفانه سر نوشت و تقدیر دامغان چنین بوده است.

اکنون کمی از سوانح بشماری که در این شهر تاریخی وقوع یافته بطور اجمال و اختصار درج میگردد.

مختصری از حوادث و جنگ‌هایی که در دامغان

اتفاق افتاده

۱- کشته شدن داریوش سوم

داریوش سوم^۱ هنگام عقب نشینی در جنگ بالشکریان اسکندر مقدونی^۲ در حاجی آباد نزدیک دامغان از دست دوتن آدمی روی اهرمن خوی بنام بسوس و نبرزن زخم‌های کاری برداشته و بحالی که خون را در عروق هر ایرانی منجمد میسازد روز سوم تیرماه ۳۳۰ قبل از میلاد در گذشته شرح این داستان در بعضی کتب تاریخ بتفصیل نگاشته شده و چون مجالی برای ایراد آن نیست از بیانش خود داری میشود.

۲- غلبه لشکر اسلام

بعد از ظهور اسلام وقایع مهم بسیاری در دامغان روی داده که اولین آنها را میتوان لشکر کشی مسلمانان بدین دیار بشمار آورد بدین شرح:

پیش از ظهور اسلام فارس بر تمام قلمرو ایران که دامنه آن از جیحون تا فرات گشاده بود امتیاز داشت. اول مرتبه لشکر مسلمانان آنجا را فتح کرده و مرکز سپاهیان خود را در دوشهر کوفه و بصره قرار دادند لشکر متمرکز در کوفه که ریاست آنرا نعیم بن مقرن داشت در سال ۲۲ هجرت پس از تصرف همدان روی بجانبری نهاد چون سیاوخش

۱- داریوش پسر ارسان پسر استن سردار یوش دوم بوده و مادرش سی سی کامبیس نام داشته است.

۲- پدرش فلیپ و مادرش الیبیس بوده و در ۲۰ خرداد ۳۵۶ قبل از میلاد در شهر بلا بتخت سلطنت جلوس نموده است.

حاکم آنجا آگاه گردید فرستادگانی بکرگان و دماوند و قومس و کوه
 قارن کسبیل داشت و از اهالی آنجا برای ایستادگی در برابر هجوم مسلمانان
 طلب کمک نمود و گفت «اگر بیایید من پیش شما سپر باشم و گرنه همه
 هلاک شویم همه او را اجابت کردند و سپاه فرستادند و سیاوخش مردی
 بود از مهتران عجم، و اندر ری دهقانی بود و نام او زینی، و پدر فرخام
 بود آنکه مهتری بود و این زینی را با سیاوخش عداوت بود از بهر
 ضیاع ری و چون نعیم آمد با همه اهل بیت خویش و نعیم او را بپذیرفت
 و تربیت کرد و زینی نعیم را گفت این سپاه بسیار است و ایشان را نتوان
 شکست مگر بحیلت، گفت چگونه باید کردن؟ گفت ده هزار مرد مراده
 تا چون تو بحرب اندر آئی من از پس شهر اندر آیم و ایشان را مشغول
 کنم تا تو ایشانرا هزیمت کنی نعیم ده هزار مرد بدو داد و برادرزاده
 خود منذر بن عمرو را بر ایشان مهتر کرد و فرمود که همه فرمان زینی
 کنید و زینی آن سپاه شب بیاورد تا سوی خراسان شود و دیگر روز سیاوخش
 سپاهراسوی نعیم برد و چون زینی دانست که ایشان بحرب اندر ایستاده اند
 از راه کوه طبرک لشکر بشهر اندر آورد و شمشیر اندر نهادند تا همه بر
 گردیدند و سیاوخش نیز اندر حال بر گردید پس نعیم بشهر اندر آمد
 و غارت کرد و زینی و کسان او را زینهار داد و او را مرزبانی ری بداد و
 شارستان و کهندز را ویران کرد و بشهر دماوند یکی دهقانی بود که نام
 او مردانشاه بود و چون خبر هزیمت بدورسید دانست که کار عجم بر
 گشته است و کس فرستاد بنزدیک نعیم و با او صلح کرد و جزیه بپذیرفت
 نعیم با او صلح کرد و سپاهرا از دماوند بازگردانید و سیاوخش در حرب

کشته شد و هزیمتیان بقومس و دامغان گرد آمدند و نعیم نامه کرد با امیر المومنین عمر ، خیر فتح و خمس بفرستاد و مزار العجلی و آن خیر گرد آمدن عجم بقومش باو اعلام کرد عمر خطاب جواب داد که برادر را آنجا فرست و تو بری بنشین و بفرمای تا چون قومش بکشایند از پس عجم همی شوند نعیم چون نامه عمر بخواند سوید بن مقرن را بالختی سپاه بفرستاد چون بقومش رسیدند هر چه آنجا سپاه بود پیرا کنند و سوید بدامغان اندر آمد و سپاهش سوی گرگان و طبرستان شدند .

۳ - مرک صعلوک

صعلوک از طرف امیر نصر سامانی مدتها حکومت ریرا داشت ، در سنه ۳۱۶ پادشاه ، حسن داعی و ماکان بن کاکی را از طبرستان احضار کرد تازی را بدیشان سپارد و صعلوک را که سخت بیمار شده بود بخراسان فرستد صعلوک که شخصی بسیار بزرگ و وزیرک بود بمحض رسیدن بدامغان درگذشت .

۴ - جنک و شمشگیر با ابوعلی

و شمشگیر پس از کشتن برادر خود مرداویج^۱ بارکن الدوله حسن بن بویه جنگیده ری را گرفت مقارن اینحال ابوعلی که صاحب جیش امیر نوح بود روز پنجشنبه ۲۱ ربیع الاول سال ۳۲۰ در حوالی دامغان بجنک با او پرداخت و چیره شد ، ابوعلی پس از فرار و شمشگیر قسمتی از دامغان را خراب و غارت کرد .

۵ - رسیدن فرمان سلطان محمود بدست پسرش مسعود

میان سلطان محمود و پسرش شهاب الدوله مسعود چندان صفائی

۱ - مرداویج بکینه دیلمیان چندان از مردم همدان کشته بود که سپاهیان او پنجاه خروال بند شلوار کشتگان را بری بردند .

بود، مسعود که نسبت پدیر احترامی آمیخته با ترس داشت بی خبر او در هرات محل حکومت خویش اطاقی بانقشه مخصوص و نقشهای بدیع و شهوت انگیز ترتیب داده و در دربار پدر هم جاسوسانی چند گماشته بود که او را از جریان امور آگاه سازند. عده‌ای نزد محمود از پسرش سعایت کردند و او را بر آن داشتند که مسعود را بقیمت جان تنبیه و مجازات کند محمود بدست خود این نامه نوشت و بخیلانش نامی سپرد که بدان عمل کند :

« بسم الله الرحمن الرحيم محمود بن سبکتکين را فرمان چنانست اين خيلانش را که بهر اة بهشت روز رود و چون آنجا رسيد بکسر تا سراي پسر م مسعود شود و از کس باک ندارد و شمشير برکشد و هر کس که ويرا باز دارد کردن وی بزند و همچنين بسراي فرد رود و سوي پسر م ننگرد و از سراي عدنانی بباغ فرورود؛ بردست راست باغ حوضيست بر کران آن خانه ای بر چپ است درون آن خانه رود و در و ديوار های آنخانه را نیکو نگاه کند تا بر چه جمله است و بعد از ملاحظه بسوی غزنین باز گردد و سبيل قتلقتکين حاجب آنست که براي فرمان کار کند اگر جانش بکار است و اگر محاباتی کند جانش برود و هریاری که خيلانش را ببايد داد بدهد تا موقوف رضا باشد بمشيه الله و عونه والسلام »

پیش از ورود خیلانش مسعود از دستور پدر آگاهی یافته نقشها را با کج سفید کرده بود خیلانش بمحض رسیدن بهرات بی آنکه با کس سخنی گوید بسوی اطاق رفت و آنجا را جایگاهی سفید و بس ساده یافت از مسعود پوزش خواست، بغزنین برگشت و مشاهدات خود را بعرض سلطان رسانید محمود گفت « که بر این فرزند من دروغها بسیار میگویند و دیگر

آن جستجوها را فروریبرد. هر چند محمود تا اندازه‌ای از پسر مطمئن شد اما دوباره بعد از چندی از او بدگمان گردید و پرا عاق کرد و پیش سران لشکر و پسر کاکو کس فرستاد تا نا رضامندی او را از پسرش بدانند لیکن فرستاده محمود شش ماه بعد، پس از مرگ سلطان در دامغان بمسعود رسید و نامه را بنظر او رسانید.

۶ - جنگ الب ارسلان با قتلش

جنگ میان سلطان الب ارسلان بن چغریک بن میکایل بن سلجوق با قتلش بن اسرائیل در دامغان رویداد در این جنگ قتلش از اسب بزمین افتاده سرش بر سنگ خورد و مغزش بیرون آمد و در گذشت

۷ - جنگ بن طغرل با اتابک قزل ارسلان

نبرد بین طغرل بن ارسلان بن طغرل بن ملک‌شاه بن الب ارسلان بن چغریک که پادشاه خوش سیرت و خوب صورتی بود با اتابک قزل ارسلان نیز در دامغان واقع شد، اتابک قزل ارسلان بعد از مرگ برادر اتابک ایلدگز که در ذیحجه ۵۸۱ اتفاق افتاد به حکومت رسید قتیبه خاتون دختر اینانج زن برادر را بشکاح در آورد. طغرل که از اتابک متوهم بود شب عروسی فرار کرده بسمنان رفت. ارسلان بتعقیب او شتافت و در دامغان بوی پیوست و چندین روز در این شهر با طغرل جنگ کرد اما شکست یافته بآذربایجان رفت و در این محاربه صدمه و ضرر زیاد بدامغان و اهالی آن وارد آمد.

۸ - هجوم قوم مغول

در لشکر کشی چنگیز بایران دامغان هم مانند همه شهرهای

۱ - چنگیز یا تموچین (تموچین بمعنی فولاد آبداده) مادرش اولون نام داشته که پدرش یسوکای او را از طایفه تموچین ربوده است . چنگیز بسیار قسی القلب بوده چنانکه برادر خود را بجرم دزدیدن يك ماهی از او کشته و پورته زنش را بسیار میآزرده است .

آباد خراسان تقریباً خراب شد گر چه چنگیز به سبتای که مأموریت تعقیب خوارزمشاهرا از راه دامغان داشت دستور داده بود برای سرعت در دنبال کردن شاه ایران بتخریب و تاراج شهرها نپردازد اما وی پیش از آنکه از دامغان بسوی سمنان روانه گردد آنجا را خراب نمود

۹ - بدکاریها و خرابیهای ملاحظه

ملاحظه یعنی پیروان حسن صباح نیز یکبار قسمتی از دامغان را ویران نمودند شرح این قسمت را علاء الدین عطا ملک بن بهاء الدین محمدالجوینی ضمن بیان احوال شرفالدین خوارزمی که از جانب ارغون حکومت خراسان را داشته در وقایع سال ۶۴۲ چنین آورده است :

« چون شرفالدین بری رسید شیوه مذمومه را التزام کرد عورات را سافرات الوجوه و رجال را حافیات الارجل از خانه ها بیرون میآورد و مال میگرفت و از مواضع دیگر چون اصفهان و قم و کاشان و همدان و غیر آن محصلان باز رسیدند و وجوهات آوردند، فرمود تا در مسجد جامع جمع کردند و چهارپای در اندرون مسجد راندند، روز حرکت پوشش تمام نبود فرشهای مسجد بنفس خود بر سر پا بایستاد تا پوشش بارها کردند و از آنجا کوچ کرد و در مقدمه کس فرستاد و مالی برارباب دامغان حکم کرد بیش از طاقت ایشان، محصلان چون آنجا رسیدند زنان و مردان را بسینه و پای میآویختند تا کار بعجز و اضطرار رسید، بملاحظه توسل جستند و دامغان بدیشان دادند و ملاحظه بدامغان آمدند و جمعی را بکشتند و اکثر آنرا بقلعه گرد کوه بردند و آب بر حصار بستند و باره آنرا با کوچه یکسان کردند و غله کشتند و همچنین دیه و خانه ها را ویران کردند و آمل و استرآباد و کبود جامه هم بر این منوال بود »

۱۰ - جنگ میان ارغون و الیناق

در جنگی که میان ارغون بن اباقاخان بن هلاکو (متوفی بروز شنبه ۵ ربیع الاول سال ۶۹۰) و الیناق فرمانده سپاهیان سلطان احمد بن هلاکو خان بن تولی خان چنگیز (مقتول در شب پنجشنبه ۲۶ جمادی الاول سنه ۶۸۳) در گرفت بسیاری از شهرها از جمله دامغان غارت و خراب شد؛ توضیح اینکه الیناق در قزوین وری که جزو قلمرو ارغون بود بتعرض دستبرد پرداخت این خبر وقتی بارغون رسید سپاهی فراهم نموده بجلو گیری وی شتافت و در صفر ۶۸۳ نزدیک قزوین با او مصاف داد، ارغون شکست خورده بطرف دامغان و بسطام عقب نشست و لشکریانش پراکنده شدند، الیناق بتعقیب او پرداخت و بسطام و دامغان را نیمه خراب و غارت کرد.

۱۱ - خرابیهای غازانخان

غازان خان نیز در مراجعت از جنگ با سپاهیان نوروز قسمتی از دامغان مخصوصاً آبادی قدیمی مایان را خراب کرد. شرح این واقعه در تاریخ غازانی عیناً چنین است «و چون غازان ببسطام رسید روزی مقام فرمود چه خواتین آنجا بودند و از آنجا بدامغان توجه نمود و پیش از آن ایشقا برادر الادور را برسالت ببندگی ارغون خان فرستاده بود و او چون واقعه شنیده بود در دامغان توقف نموده و تمامت اهل دامغان از شهر برخاسته بودند و بعضی باتفاق شاه بلدوز که والی دامغان بود بگرد کوه رفته بعضی بحصار دیه مایان که جائی محکم است، از آنجهت ایشقا از دامغان باز گردیده و ببسطام ببندگی رسید و حال مردم دامغان عرضه داشت و چون ریات همایون بدامغان نزول فرمود هیچ آفریده پیش نیامدند و ساوری و علوفه و ترغو ترتیب نکرده بودند غازان خان سخت غضب فرمود و چون

اکابر واعیان آنجا در حصار مایان بودند فرمود تا بیرون آیند ابانمودند و بمحاصره آن فرمان شد، بعد از سه شبانه روز جنگ امان خواستند و بایلی در آمدند و مالی بسیار از نقد و جنس بدادند و جهة لشکر تغار و گاو و گوسفند بدادند، غازانخان از غایت عاطفت و مرحمت گناه آن مجرمان ببخشید و فرمود تا حصار را خراب کردند و بعد از جلوس مبارک فرمان شد تا آبادان کردند و بعد از آن بجانب سمنان روان شدند «

۱۲ - جنگ شمس الدین با درویش هندوی

خواجه شمس الدین علی سر بدار درویش هندوی را از جانب خود حکومت دامغان داده بود درویش مدتی بدین سمت باقی بود تا در سال ۷۵۳ عام طفیان برافراشت و باخواجه از در مخالفت درآمد شمس الدین برای اطفاء آتش فتنه ناچار بدامغان آمد و پس از دستگیری درویش جمع کثیری را که پیروی او کرده بودند کشت و قسمتی از شهر را ویران کرد.

۱۳ - غارت و خرابی تیمور

امیر تیمور بن امیر ترغای بن امیر برکل بن ایلنگیر نویان (متولد در ۲۵ شعبان ۷۳۶ متوفی بشب چهارشنبه ۱۷ شعبان ۸۰۷) وقت لشکر کشی از توران بایران بدامغان آمده بسیاری از اهالی را کشت و شهر را نیمه خراب نموده روانه شام کردید.

۱۴ - کشتار تیمور

امیر تیمور در سال ۷۶۹ بر عده ای از تاتاریان که بسر کرده خود تنگری برمش شوریده و او را بیرون دامغان مجروح ساخته بودند خشم گرفت و بتلافی سه هزار نفر از ایشان و بیشتر از این عده از اهالی دامغان را که باتاتاریان یاری کرده بودند کشت.

۱۵ - غارت و خرابی عبداللطیف

عبداللطیف بن الغبیک بعد از کشتن پدر و برادر خود در اوایل

سال ۸۵۰ آهنگ عزیمت خراسان کرد پس از رسیدن بسمنان و دیدار شیخ علاء الدوله سمنانی روی سوی دامغان نهاد اما سعادت نامی که داروغگی شهر را داشت از ورود او بشهر ممانعت کرد ، عبداللطیف بسپاهیان خود فرمانداد شهر را دایره وار محاصره کنند و پس از زحمت و تلاش بسیار بدانجا داخل شد و بقول صاحب تاریخ مطلع السعدین « آتش در تر و خشک آن بلده انداخت و هر چه اسم شئی بر آن افتد غارت یافت .

۱۶ - هجوم محمد خان شیبانی

در سنه ۹۱۴ که بدیع الزمان حکومت جرجان را داشت محمد خان شیبانی پسر بداغ (متولد بسال ۸۵۵) از توران بعزم تسخیر خراسان و گورگان عزیمت نمود ، بدیع الزمان چون تاب مقاومت نداشت بدامغان آمد که از آنجا بجانب آذربایجان فرار کند محمد زمان پسر خود را نزد عمش فریدون میرزا گذاشت و ایندو مصمم بودند که دامغان را سنگر بندی کرده جلو تجاوز محمد خان را بگیرند اما محمد خان بزودی بشهر هجوم آورده آنجا را بقهر گرفت و خراب و غارت کرد و خصمان را بتسلیم مجبور ساخت .

۱۷ - بدکاریهای احمد سلطان

در سال ۹۱۶ شاه اسمعیل مؤسس سلسله صفوی بعزم سر کوبی

۱- شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید در ۲۵ رجب ۸۹۲ تولد یافته و مادرش علمشاه خاتون یا بگی آغا دختر ازون حسن دانی پدرش بوده این بادشاه چهار پسر بنام طهاسب میرزا ، سام میرزا ، القاس میرزا ، ابوالفتح بهرام میرزا ، و پنج دختر با اسم ، خانش خانم (متوفی بسال ۹۷۱) پریغان خانم ، سلطانم (۹۲۵ - شب چهارشنبه ۱۴ جمادی الاولی سنه ۹۶۹) فرنگیس خانم ، زینت خانم داشته است ، شاه اسمعیل شب دوشنبه ۱۹ رجب سال ۹۳۰ وفات یافته و جسدش را امیر جمال الدین محمد استرآبادی غسل داده است .

شيبك خان كه صفحه خراسان را تا دامغان تصاحب کرده و دامادش احمد سلطان را حكومت داده بود عزيمت كرد احمد سلطان چون توان بابداری ادر خود ندید بدستور شيبك خان دامغان را سخت ویران ساخت و بهرات گریخت .

۱۸ - مرگ شاه عباس ثانی

باعتماد عموم تاریخ نویسان مرگ شاه عباس ثانی پادشاه صفوی (متولد در هیجدهم جمادی الاخر سنه ۱۰۴۳) دو ساعت بطلوع آفتاب مانده روز چهارشنبه ۲۶ ربیع الاول سال ۱۰۷۷ قمری مطابق سپتامبر ۱۶۶۶ مسیحی در یکی از آبادیهای دامغان اتفاق افتاد این پادشاه با اینکه سی و چهار سال و نه ماه و چهارده روز بیشتر عمر نداشت پس از بیست و پنج سال و بازده روز سلطنت هنگام عزیمت ازمازندران بسوی خراسان در اثر بیماری خوره در گذشت و جسدش بقم حمل گردید .
شاه خواهری داشت که چون خواست زیارت مکه کند او را همراه میر معصوم نمود تا احکام حج را بوی بیاموزد میر معصوم در راه خواهر شاهرا بازدواج خود در آورد و از ترس شاه مراجعت ننمود .
صدرالدین سید علی متولد در سال ۱۰۵۲ صاحب شرح صحیفه سجادیه پسر سید احمد است که از بطن خواهر شاه عباس ثانی در مکه تولد یافته .

۱۹ - جنگ نادر و اشرف افغان

اولین جنگ میان نادر و اشرف افغان در مهماندوست دامغان اتفاق افتاد ؛ نادر پسر امامقلی افشار و داماد باباعلی بیك كوسه احمدلو بود که از دختر وی رضاقلی میرزا متولد گردید و پس از فوت زنش دختر دیگر

باباعلی بیك را بازدواج خود در آورد و امامقلی میرزا و نصرالله میرزا از او متولد گردید .

نادر که در روز شنبه ۲۸ محرم سنه ۱۱۰۰ (۲۲ نوامبر ۱۶۸۸) در یکی از قواء دره گز پا بدنیا نهاده بود در طفولیت با مادرش اسیر ازبکان کشته و تا ۲۱ سالگی همچنان مقید بود . پس از فرار چون تهورو بیباکی بسیار داشت برای حفظ سرزمین اجدادی بتیمه سپاه و لشکر پرداخت و باندک مدتی کارش بالا گرفت بطوریکه شاه طهماسب صفوی که در نتیجه هجوم و تجاوز افغانه در شوال ۱۱۳۹ بدامغان پناه آورده بود بوسیله حسینعلی خان معیرالممالک از او استمداد طلبید ، نادر برای نجات میهن در خواست او را اجابت کرد و پس از تسخیر و تصرف خراسان که شرح آن زاید است بالتماس شاه طهماسب بتدارک لشکر کشی با اشرف افغان برآمد . شرح این جنگ بروایت سلطان محمدخان درانی مولف تاریخ سلطانی عیناً چنین است :

« در حینی که نادرشاه بتسخیر هرات شتافت و قوع این خبر در اطراف ممالک شیوع یافت شاه اشرف که متصدی امر سلطنت بود چون عرصه را خالی و نادرشاه افشار را مشغول کار ابدالی دید باجمعیت موفور و کثرت غیر محصور در روز شنبه ۱۳ شهر محرم الحرام ۱۱۴۲ هجری مطابق سال ششم جلوس خود بعزم تسخیر خراسان راهی شد و دفعه بر سر قلعه سید علی قاضی که در حدود سمنان است رفته قلعه را بتصرف و قاضی را بدست آورده بمحاصره سمنان پرداخت و نادرشاه پس از استماع این خبر باجمعیت لشکر پرداخته در هیجدهم شهر صفر بمرافقت شاه طهماسب از راه نیشابور و سبزوار بمقابله شاه اشرف آمده توپخانه را

از راه بسطام فرستادند شاه اشرف چون این خبر بشنید سید آل خان ناصری را که مقدمه الجیش او بود بر سر توپخانه ایشان فرستاد و سید آل بلد گرفته در حینی که در حدود بسطام توپخانه واردوی نادر شاه دوفرسخ باهم تباعد داشتند سید آل بیکفرسخی آنجا رسید چون از اتصال توپخانه ولشکر نادر مخبر گردید بلدها را کشته خود پس رفت و در وقتی که نادر شاه در شهر بند بسطام منزل کرد سید آل باجمعی از افغانه بر توپخانه ایشان شیبخون برد و بواسطه اخلاص اضداد و اهل فساد و عناد کاری نساخته بی نیل مقصود مراجعت کرد و اشرف شاه نیز دست از محاصره سمنان داشته در موضعی مسما بمهمان دوست با سید آل خان مذکور پیوست و در همانجا تهیه جنگ نموده روز شنبه ششم شهر جمادی الاولی در میان آن دو لشکر جنگ پیوست ، در کنار آب مهمان دوست طرفین دست از جان شسته بمقاتله آو بختند و اشرف فوج خود را در آن فروزیک تیب قرار داده عقب توپخانه داشته بود . لیکن چون اختر افغانه یاری نکرد بجهد و جهد کاری از پیش نبردند . اشرف بعد از آنکه در کمال مردانگی از سه ساعت روز تا عصر تنگ ناپره جنگ را مشتمل داشت چون فلک را یاز ندید و اکثری از دلیران کار آمدش کشته گردید و بقیة السیف عسکرش بصورت بنات النعش از هم پاشید لابد فرار را برقرار اختیار کرد و توپخانه و خیام و اسباب ایشان بدست افشاریه افتاد .

پایان کار نادر که شراره شمشیر و تبر زین او ایران را دوباره جان بخشید و پرچم میهن را بر فراز دهلی پایتخت هندوستان بر افراشت از نظر اینکه اهمیتی دارد عینا از کتاب مجمل التواریخ تالیف ابوالحسن بن محمد امین گلستانه بشرح زیر درج میشود :

«نادر شاه تا هنگامیکه از سفر خوارزم بر گشته عازم داغستان شد در امر سلطنت و جهاننداری یکانه و از راه و رسم معدلت و عاجز نوازی فرزانه با قاطبهٔ ایرانی نادر زمانه بود و اهالی ایران نیز از خرد و بزرگ و ترك و تاجیک فدویانه نقد جان را در راه او میباختند و بعد از آنکه داغستان مسیر کوه کبه خلافت مصیر شد بنا بر استیلاي وسوس و توهمات چند، قره‌العین خود رضا قلی میرزا را که فرزند مهین، ولیعهد وار شد اولاد بود از نظر انداخته و دیده جهان بین او را از روشنائی عاطل ساخت از غم این معنی تغییر در احوال او راه یافته آشفته مزاج گشت و با عموم اهل ایران بنای بد سلوکی گذاشته ورق حسن سلوک را بر گردانید اهالی ایران بر فساد ضمیر او مطلع گشته از چند جا طوفیان نموده بنای مخالفت و خود سری گذاشتند؛ از آنجمله اهالی فارس و و بنادر عموماً با تقی خان شیرازی که در آن اوان بر تبه ایالت کل فارس و عمان سرافراز بود اتفاق نموده کلب علی کوسه احمد لوی سردار که خالوی شاهزادگان بود بقتل رسانیده لوای مخالفت برافراشتند و همچنین اهالی شیروان حیدر خان افشار حاکم خود را مقتول و ولد سر خای لزگی را بشیروان آورده در آن ناحیه بنای فساد گذاشتند و اهالی تبریز سام میرزا نام مجهول النسب را با سلطنت برداشتند و قاجاریه استرآباد با ترکمانیه متفق شده سرکشی آغاز نمودند، ظهور این امورات بیشتر سبب شدت مزاج نادری گشته حرکاتش از نظم طبیعی افتاده و راه مروت بسته غرض هر روز در خیالی میبود که فرقه قزلباشیه را نیست و نابود نماید.

بعد از چندی سرکردگان ازبک و افغان را که معتمد علیه او بودند

درخفیه بنزد خود طلبیده بنا گذاشت که فردا سرکردگان نامی و بهادران فرقه قزلباشیه را بیبانه ای در معرض بازخواست آورده در حضور خود بقتل رساند و باقی لشکریان سرکردگان که اطلاعی از این ماجرا نداشتند لشکر فریقین غافل بر آنها تاخت آورده همگی را از صغیر و کبیر طعمه شمشیر آبدار نموده مال و اسباب و دولت آنها را متصرف شده سر آنها را بحضور رسانند و قبل از انتشار این خبر بمسامع اهل فساد و شر خود با خاصان معتمد و فرقه افغان و ازبک بجمعیت روانه قلعه کلات که سه منزلی لشکر قیامت اثر و از عجایب جهان است گردیده و بعد از ورود بآن قلعه خدا آفرین بخاطر جمع بتدبیر امور مفسدین و اهالی ایران پردازند، باین امر عزم خود را جزم و منتظر وقت مقرر بودند .

چون وقوع این امر عظیم منافی خواهش رب کریم بود شخصی از حضار مجلس مصلحت را غیرت دامنگیر شده آخر روز خود را بمحمد قلیخان کشیکچی باشی رسانیده و حقیقت را گوشزد او نمود، محمد قلیخانهم همانوقت که اول شب بود بدستور بکشیکخانه رفته این راز را با چند نفر از سرداران معتمد در میان آورده بایکدیگر مشورت نمودند که اگر امشب علاج شاه نشود فردا مفسده ای عظیم بر پا خواهد شد و از این زمان این بد نامی بر اهل ایران تا یوم القیام باقی خواهد ماند ، علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد؛ دلاوران شجاعت بنیان که برق شمشیر کچ خارا شکافشان در روز مصاف زینت بخش افسر و دیهیم پادشاهان سکندر شان و خواقین ذوی الاقتماد عالیمکان و در کشیکخانه بابامان خاموشی کشیده بودند سر از گریبان خود در آورده افسوس کنان گفتند ؛ جان

متاعیست نایاب که بتدبیر خرد رموزدان بنقد جواهر گرانبهای عالم امکان در بازار کاینات دستیاب نگردد..... الحال که خاطر شاهی بشمشیر افغان و اوزبک بقتل بی جهة تعلق گرفته اولی وانسب آنست که داخل سراپرده شده بیاداش این کنکاش سر او را از قلعه بدن جدا کرده بسزاش رسانیم و معتمدان او که جماعت اوزبک و افغانند علی الصبح بر سر ایشان رفته همگیرا بدیاری عدم فرستیم. القصة باین سخن همه دلاوران متفق گشته همانشب که شب یکشنبه یازدهم شهر جمادی الثانی سال ۱۱۶۰ بود در منزل فتح آباد دو فرسخی خوبوشان محمد خان قاجار ایروانی و موسی بیک امیرلوی افشار خلخالی و قوجه بیک گوندوز لوی افشار ارومی و محمد صالح خان قرقلوی ایبوردی با هفتاد نفر جوانان داو طلب، نیمشب بسمت سراپرده روانه و تار سیدن پیرده زنبوری که اول باب سرا پرده است از هیبت وسطوت نادری بسای رفتار دلاوران از حرکت باز مانده زمینگیر در راه نیمه راه ماندند که قدم از قدم بر نمیتوانستند داشت.

سه نفر خود را پیرده زنبوری رسانیده داخل سرا پرده شدند و خواجه سرای که قاپوچی باشی حرم بود ایشانرا دیده خواست که فریاد کند که یکی از جوانان خود را باو رسانیده بحلق او چسبید و گفت اگر حرفی خواهی زد کشته میشوی بگو که شاه در کدام خیمه است خواجه مذکور از دبدن اجل معلق بمعجز آمده محل خوابگاه شاهرا باشاره نمود همانوقت حلق او را فشرده جان بقابض ارواح سپرد و آنشب شاه آسمان جاه در خیمه ای که بیت دختر محمد حسین خان بود آرام کرده بود احوال روزانه آنکه نادر شاه در همانروز در کمال

اضطراب بخلاف عادت مقرر چندین بار بحرمد داخل شده و بیرون آمده در یکجا قرار و آرام نمیکرفت و مردمان حضور همگی در حیرت و تعجب و احدی را یارای تحقیق این مراتب نبود .

حسن علی بیک معیر الممالک که از جمله دولتخواهان و از ابتدای ظهور دولت نادری الی آلان بخیر خواهی موسوم و معتمد علیه و امورات مخفیہ نظر با اعتماد و اعتبار او جناب شاهی از او پوشیده نمیداشت چون حالت او را تباه و مضطرب دید جرئت نموده سبب وحشت و تفکر مزاج را پرسید شاه جمجاه او را نزدیک طلبیده فرمود که خوابی دیده ام بتو میگویم این را مخفی دار و باحدی اظهار مکن .

پیش از ظهور این دولت خداداد ، در اوایل باباعلی بیک کوسه احمدلوی حاکم ایبورد که ما را برای امری باصفهان فرستاده بود باچند نفر که همراه بودند بهمین منزل وارد شد و بهمین مکان که حالا سراپرده سلطانی برپاست خیمه کوچکی که همراه بود ایستاده کرده شب آنروز در عالم رویا شخصی مرا نزد خود خوانده گفت همراه من بیا که حضرت ترا میطلبد من بموجب گفته او همراه رفتم در صحرا مکان مرتفعی بنظر آمد که دوازده شخص عظیم الشان که نور روی ایشان آن صحرا را روشن کرده بود در آن بالانشسته اند آن شخص مرا پیش برده عرض کرد که حاضر است ، از آن دوازده بزرگ یکی از همه بزرگتر بود خطاب بیکی از بزرگان کرده فرمود که آن شمشیر را بیاور و آن بزرگ شمشیر را بموجب فرموده حاضر کرد و مرا پیش طلبید و شمشیر مذکور را بکم من بست و فرمود که ریاست ایرانرا بتو دادیم باعباد اله رویه سلوک را مسلوک دار و مرا مرخص فرمود من از خواب بیدار گشتم؛ شدم و این خواب را برای احدی

نقل نکردم تا آنکه باصفهان رفته معاودت نزد بابا علی بیک کرده روز
 بروز پیش آمد احوال خود را دیده کارها بروفق مدعاشد تا اینکه باین
 دوات خداداد رسیدم و شب گذشته در خواب دیدم همان شخص که در
 آن ایام که مرا بخدمت آن دوازده بزرگ برده بود حاضر شده و مرا
 در کمال شدت کشان کشان بخدمت آن بزرگان برده رو بروی ایستاده
 کرد، آن بزرگی که شمشیر بکمر من بسته بود از دیدن من روی خود
 را درهم کشیده فرمود که شمشیر را از کمر این ناقابل بگشا که لایق
 اینکار نیست هر چند من خواستم که شمشیر را ندهم مفید نیفتاد جبراً
 از کمر من وا کرده مرا از نزد خود بیرون کردند از وقتیکه از خواب
 بیدار شده ام قرار و آرام از من سلب شده نمیدانم چه خواهد شد اگر
 تا دوسه روز خود را بقلعه کلات برسانم که در این بین امری واقع نشود
 اینهمه کدورت بفرح و سرور مبدل خواهد شد. معیر الممالک عرض کرد
 که از این خواب متوحش نباید شد والحمد لله دشمنان را حالت مقابله و
 مجادله با غازیان شیرشکار نیست و آنها از ترس دلاوران و بیکه تازان
 لشکر ظفراندر در بستر آسایش خواب و آرام ندارند و قلعه کلات که
 نزدیکست از هیچ رهگذر مخاطره و تشویشی نمیباشد شاه در جواب گفت
 آنچه من میدانم تو و دیگری نمیدانید این را گفته مضطرب بحرم خانه
 شد در آنوقت لشکر نوم در ملک وجود او تاخت آورده بی اختیار بر
 بالین استراحت افتاد و آنشب چوکی دختر محمد حسین خان که یکی
 از ازواج خوابگاه در مکان او مقرر بود شاهرا خواب اینقدر بی حواس
 کرده بوده که لباس از تن برنیاورده کلاه نادری که چهار جیقه بر او نصب
 بود از سر برداشته بر زمین گذاشت و بدختر محمد حسین خان خطاب

کرده گفت که خواب چندان بر من غلبه کرده است که عنان اختیار هوش را از کف ربهوده و خوابیدن را بر خود خوب نمیدانم اینقدر که چشم من گرم شود زود مرا بیدار کن بعد از این مکالمه چشم جهان بین را بر هم گذاشته بحصار امن بیپوشی منحصن گردید .

در آنوقت محمد صالح خان افشار ایبوردی که یکه تاز عرصه دلاوری بود مانند اجل مغلقی نزدیک رسید، دختر محمد حسین خان سیاهی او را دیده مرتعش دستی بیای شاه رسانید شاه سراسیمه از جا چسته هم آن زمان مشیر قدیر زمان و تدبیر قضا آیه کریمه یا ولنا من بعثنا من مرقدنا بگوش هوش او خوانده از خواب غفلتش برخیزانید ، چشم او بر صالح خان افتاد زبان بدشنام گشوده شمشیر را از غلاف کشیده و از جا برخاسته بسوی اجل دوید که پای او بطناب خیمه بند شده بر او در افتاد . محمد صالح خان پیش آمده شمشیر را بکتف او نواخته که یکدست او از بدن جدا شده بخاک مذلت افتاد . شاهرا از افتادن دست در ارکان وجود شکست بهم رسیده بهجز در آمد صالح خان را بعد از زدن ضرب از سطوت شاهی دست او از کار و پای او از رفتار مانده زمین دوز بود که محمد بیک قاجار افشار رسیده شاهرا بخون غلطان و صالح خان را بحال خود گرفتار دید بجلدی پیش آمده سری که از بزرگی و عظمت و رفعت هم شان آسمان و در محوطه امکان نمی گنجید بریده زیر دامان پنهان و از سرا- پرده بیرون آمد و بتفنگچیان وی سپرد که کسیرا از محل کشیک اجازه بیرون رفتن و داخل شدن ندهند اگر کسی بنظر آید بضربت گلوله جانسوز از پای در آوردند که تا صبح طلوع نکند این خیر انتشار نیابد که بر سر لشکر افغانه و از بیکک بی خبر تاخت آورده توطئه مکنون ضمیر آنها

بسهولت از این طرف بعکس بعمل آید.

چون این امر عظیم در مشیت ایزدی تعلق نگرفته و تاخیری در قلع و قمع آنها بود لهذا تدبیر دلاوران و شیرصولتان با تقدیر موافقت نکرده خبر قتل شاه سامعه افروز سرداران و سپاه جماعت مذکور گردیده هر چند صدق و کذب برایشان معلوم نبود لکن رویه حزم را از دست نداده شباشب سنگین بار را ریخته و اسباب خوب و اسرای مرغوب را حمل شتران و بار برداران کرده بسمت قندهار روانه شدند. در دمیدن صبح صادق دلاوران رأی دوشینه را باطمع تبدیل کرده در فکر خزانه و جواهرخانه افتاده منع محمد قلیخان و سرکردگان، عنان داری توسن خواهش ایشان نکرده به نهب و غارت مشغول گردیدند و محمد قلیخان باستصواب سرداران سرشاه بصحابت معتمدی بخدمت علیخان فرستاد
الغرض قریب بچهار ساعت از روز مذکور گذشته بود که اثری از خیمه و خرگاه و ائانه پادشاهی برجای نمانده بود .

۴۰ مرگ شاهرح میرزا

پس از کشته شدن نادرشاه ، علیقلیخان که در سیستان بود بمشهد آمد و بنام علی عادلشاه بر تخت نشست و کلات را که جایگاه دفاین و خزائن نادر بود گرفت و رضاقلی میرزا و سیزده نفر از فرزندان زادگان او را کشت، از اینمیان تنها شاهرخ پسر رضاقلی میرزا که مادرش دختر شاه سلطان حسین بود از مهلکه نجات یافت .

پس از مدتها پادشاهی باقا محمد خان قاجار رسید وی برای گرفتن انتقام خون جدش که بدست عادلشاه کشته شده بود بجانب خراسان حرکت کرد در اینموقع نادر میرزا که حکومت خراسان را داشت فرار

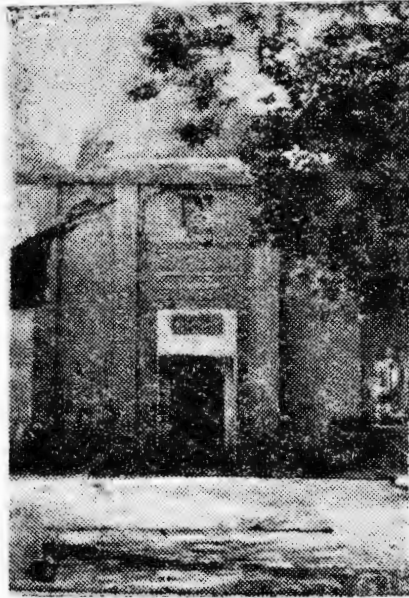
کرد و پدر خود شاهرخ را که بدست سید محمد نامی از حلیه بصر عاری شده بود بجای گذاشت و او چون خبر نزدیک شدن آقا محمد خان را شنید باستقبال او از مشهد بیرون آمده و شهر را بوی تسلیم نمود . آقا محمد خان چون شنیده بود شاهرخ میرزا جواهرات گرانبهای را که نادر از هند بغنیمه آورده نزد خود مخفی نموده است هر روز برای پس گرفتن آنها او را سخت شکنجه و آزار میکرد و چون بگرفتن مقداری از آن نفایس کامیاب گردید برای بچنگ آوردن یاقوت پر قیمتی که وقتی زیب تاج او رنگ زیب پادشاه هند (متولد در شب یکشنبه ۱۵ ذی قعدة ۱۰۳۷) بود با فشاری و سماجت زیاد میکرد و برای اینکه شاهرخ داشتن آنرا انکار مینمود آقا محمد خان دستور داد حلقه ای از خمیر بر سر او گذاشته و سرب گذاخته در آن ریزند تا یاقوت را نشان دهد .

شاهرخ میرزا در اثر این شکنجه وحشیانه تاب نیاورد و یاقوت را تسلیم نمود .

آقا محمد خان دیگر دست از آزاروی برداشت و او را اجازه داد که با خانواده و بستگانش بمازندران روانه گردد اما شدت درد و رنج شاهرخ را در دامغان از پا در آورد و در ۶۳ سالگی در این شهر در گذشت .

مقبره شاهرخ میرزا بنا نیست مربع که طول ضلع خارجی آن پنج و هر ضلع درونی آن چهار متر است . بر روی چهار دیوار بدنه، گنبدی قرار گرفته که باندی آن بیش از ده یا یازده متر نیست . چون این بنا پیش از این مسکن مسافرین و رهگذران بوده

خرابیهائی یافته است. بالای مدخل آن که رو بجنوبست این عبارت
با خط ثلث بر روی کاشی نقش شده: بناء هذا العماره في ايام دولة السلطان
الاعظم شاهرخ بهادر خلدالله ملكه.



مقبره شاهرخ میرزا

۴۱ - تولد فتحعلیشاه قاجار

از محمد حسنخان نه پسر بوجود آمدند: آقا محمدخان، حسین
قلیخان، جعفر قلیخان، مرتضی قلیخان، رضا قلیخان، مهدی قلیخان،
عباسقلیخان.

وقتیکه محمد حسنخان وفات یافت کریمخان زند آقا محمد خان
و حسینقلیخان را که مادرشان دختر محمد خان عزالدینلو بود بشیراز

فرستاد و حسینقلیخان در سال ۱۱۸۴ بحکومت دامغان منصوب گردید چند سالی حاکم آنجا بود بعد بمازندران رفت و محمد خان دادو حکومت آنجا را خفه کرد و بنای فتنه و آشوب نهاد در آخر بسال ۱۱۸۸ در نزدیکی فند رسک بدستور کریمخان کشته شد .

فتحعلیشاه شب پنجشنبه ۱۸ شوال سال ۱۱۸۵ هنگامیکه پدرش حسینقلیخان جهانسوز میرزا حکومت دامغان را داشت در این شهر در عمارتی که بعد موسوم به مولود خانه گردید (اکنون این خانه محل فرمانداری و اداره دارائی است) متولد شد ؛ اینست فرمان سدانست مولود خانه که از منشآت مرحوم میرزا رضی منشی تبریزیست :

آنکه چون تقدیر خداوند بیچون و چندو خواست بی تغییر آفریننده منزله از شریک و مانند و بیوند و فرزند ، جلت حکمته که هفت خانه بی عمد و اسطوانه گردون از خرق و التیام و رجوع و انعطاف و وقوف و اختلاف مصون ، افراخته دست قدرت اوست و بنینا فوقکم سبعا شادا و مشعله تابان خورشید جهان آرا بی آسیب خاموشی و انطفاء در میان این هفت طاق میناگون ، افروخته بنور مشکوة مشیت او و جعلنا سراجاً و هاجاً یعنی ولادت مسعود و قدوم میمنت لزوم مسرت نمود در سرائی دلگشا تر از مناظر جنان ببلده طیبه دامغان صینت عن نوازل الزمان واقع و از این شرف پایه رتبت آن مدینه برتر از قبه تاسع گردید . اکنون خاک پاکش روح افزاتر از دیرمغان ، از غیرت غزارت چشمه سارش آب حیوان از چشمها نمان و از حسرت آتشین گلهای نو بهارش صدداغ بردل لاله نعمان

۱ - چون بسیار مفصل است از درج بیشتر آن خود داری میشود جویندگان تمام متن بصفحات ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ کتاب زنبیل تالیف فرهاد میرزا معتمدالدوله مراجعه فرمایند .

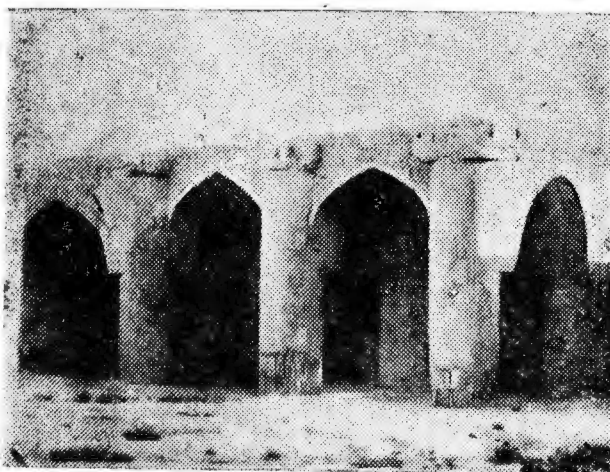
است و بیت الولاده کثیر السعاده در آن خانه شرف تابنده خور، صدف
گرانمایه در، مطلع مهر کرامت، منبع چشمه رحمت، مهبط انوار جمال
محط رحال جلال، طور نور تجلی، سینای سناء جلی، نازل منزله مقام
خلیل؛ قائم مقام حجر اسمعیل است، لاجرم بر حسب اینحالت و سیاق
این مقالت، پرتو اختر این فکرت، بر منزل قلب روشن تافت که مزرعه
محمد آباد و ده نو هامقان زر خرید و اصح املاک خاصه پادشاهی بر بیت-
الولاده مبارکه و مصارف استعمار آن وقف آید و عالیجاه رفیع جایگاه
مجدت پناه، خانه زاد درگاه، محمد علیخان دامغانی که در خاک آستان
آسمان مرتبت با آزادگی مولود و عروق و عظامش بتغذیت رواتب نامحدود
مشدود و معقود گردیده از تفویض تولیت آن خلد نشانه کله گوشه سراسر افزای
جاودانه بر فراز نهم سقف سایه؛ لهذا از ابتداء معامله سنه میمونه توشقان
میل فرخنده دلیل مزرعه مزبوره را بتوقیف مخصوص و مشارالیه رابتولیت
آن ممتاز و منصوص فرمودیم که همه ساله مبلغ پانزده تومان تبریزی
نقد و مقدار سی و چهار خروار تبریزی جنس دیوانی آنجا را بحق التولیه
و مصارف تعمیر و تنظیف آن مقام ارم نظیر صرف نموده چون آل عبدالمطلب
در حریم حرم، مراتب سعی و اهتمام خود را در زهت و صفای آن ظاهر
سازد و ساختش را از گرد و غبار و آمد و شد اغیار بپردازد، سرا بوستانش
را فسحت سه مشرق دهد و از تعدیل و تقویم و تنظیف و تنظیم آن بهیچ
وجه میل و انحراف روا ندارد و خود را از عطاء کبری محظوظ و بهره ور
گرداند. عالیجاه رفیع جایگاه عزت و مجدت پناه، اخلاص و ارادت آگاه
عمده الخوانین مطلب خان حاکم و عالیشانان، عمال نیکو اعمال بلده دامغان
نقد و جنس مزرعه مزبوره را از جمع خود موضوع و بحق التولیه و مصارف

استعمار بیت‌الولاده مبارکه مقرر دانند و حواله و اطلاق بدان ننمایند مقرر
آنکه عالیجاهان رفیع جایگاهان مجددت و سعادت دستگاهان، اخلاص
و ارادت آگاهان مقربى الخاقان وزراء صاحب رویت و امانه دولت جاوید
مدت و مستوفیان ام‌الحساب و کتاب امانت انتساب دیوان همایون شرح
توقیع قضا نمون و توقیف و تولیت مبارکه میمون را در جداول تقاویم
دفاتر مثبت و مرقوم و از تغییر و تبدیل مصون و مامون دانند و در عهده
شناسند و قدجرى ذلك فى شهر الله الاصم رجب المرجب من شهر سنه ۱۲۲۲



آثار تاریخی دامغان

قدیمترین و مهمترین آثار باستانی دامغان مسجدیست معروف به تاریخانه یا «چهل ستون» که در جنوب شرقی شهر واقع است و در اواسط قرن دوم هجری (خلافت منصور^۱ یا مهدی^۲) و بقول معتبرتری

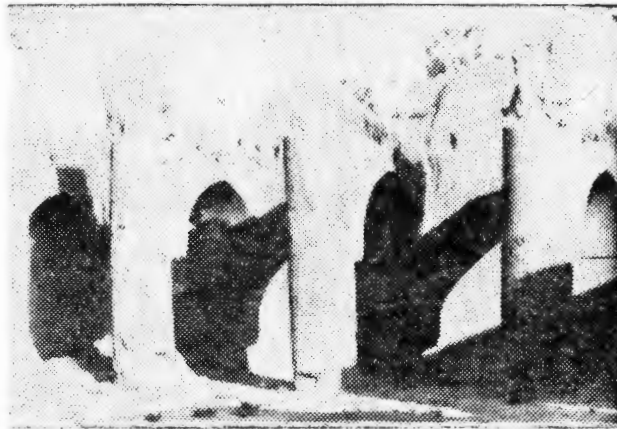


قسمتی از مسجد تاری خانه

در زمان خلافت مأمون بسبک بناهای ساسانیان ساخته شده و از این جهت قدیمترین مساجدی است که آثار آن در ایران موجود است .

-
- ۱ - عبدالله محمد بن علی مکنی بابی جعفر متولد در سال ۷۵ و متوفی روز ۶ ذیحجه ۱۵۸ .
 - ۲ - ابو عبدالله محمد بن منصور متولد در سال ۱۲۷ و متوفی در پنجشنبه ۲۲ محرم سال ۱۹۹ .

شکل صحن این مسجد مستطیلیست نزدیک به مربع که طول آن ۲۶٫۷۲ و عرضش ۲۵٫۷۲ متر است . آنچه از ساختمان مسجد اکنون برجاست ستونهایست مدور و محکم که با آجرهایی بطول و عرض و قطر $۷ \times ۳۴ \times ۳۵$ ساخته شده . تعداد این ستونها فعلا ۲۶ عدد میباشد که ۱۸ عدد آن در یک طرف ، ۵ عدد در جانب دیگر ۳ عدد در سوی دیگر است . محیط ستونها ۴۹۰ سانتیمتر و ارتفاعش از سطح زمین تا



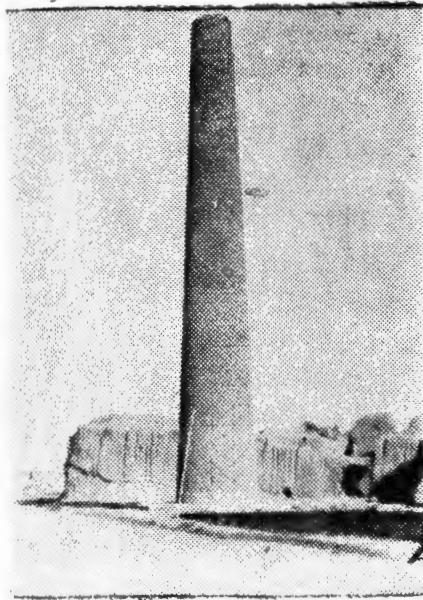
قسمت دیگری از ستونهای مسجد تاریخانه



محلیکه طاقها بر آن متکی است ۲۸۴ سانتیمتر و تابشت بام ۶ متر تمام است باین ستونهای ضخیم و محکم طاقهایی متکی بوده که اکنون همه فروریخته است .

۱ - چند سال پیش میرزا آقا عاملی که از جمله وعاظ دامغانست بولی از ساکنین شهر گرفته و سقفی باخشت خام بر طاقهای مزبور زده است .

در یکطرف مسجد سه دهانه است که دهانه وسطی آن ۱۴ر۱۲ طول و ۵ر۰۳ متر عرض دارد و آثار محراب و منبر مسجد در این دهانه دیده میشود عرض هر یک از شش دهانه یا ایوان که در طرفین دهانه وسطی واقع شده اند بیش از ۶ر۳۶ متر نیست .
این مسجد مناره ای بلند از خشت داشته که پس از چندین سال



مناره مسجد تاری خانه



منهدم شده و در سال ۴۱۷ هجری در زمان سلطنت سلجوقیان شخصی بنام بختیار بن محمد بن ابراهیم که حاکم قومس بوده بعمود آن مناره ای دیگر از آجر ساخته است . ارتفاع کنونی این مناره ۲۶ متر است و ۸۶

بله دارد محیط آن در پایین ۱۳ متر و چند سانتی متر کم است ، به نسبت ارتفاع مناره از سطح زمین محیط آن کاسته میشود بطوریکه دوره بالا بیش از ۸ متر نیست در ارتفاع ۱۰٫۵ متری کتیبه ای از آجر بخط کوفیست بعرض ۱۳۰ سانتی متر که فقط الامیر السید الاجل از آن خوانده میشود آجرهایی که در ساختمان داخلی بکار رفته بقطر ۴ تا ۴٫۵ سانتی متر و بطول و عرض ۱۲ سانتی متر و آجرهایی که در تزینات خارجی مصرف شده بطول و عرض ۱۷ یا ۱۷٫۵ و ب ضخامت ۳٫۵ سانتی متر میباشد ارتفاع این مناره در قدیم بیش از حالا بوده است .

اکنون نظریه مسیو گدار راجع بتاریخانه از لحاظ ارزش فنی

بسیاری که دارد درج میگردد ۱

« میتوانیم نمونه ای از بناهاییکه مقدم بر دوره سلجوقیان است ارائه دهیم یعنی مقدم بر دوره ایکه نمونه اصلی مساجد ایران در آن تشکیل یافته است دو نمونه از میان آنها مسجد جامع نائین و تاریخانه دامغان است .

تاریخانه بمعنی خانه خداست و آنرا مسجد چهل ستون هم مینامند و این رقم اغلب در ایران نماینده آن نیست که حتماً چهل ستون داشته باشد بلکه بمعنی ستونهای متعدد است ، نقشه این بنا نقشه مساجد صدر اسلام است که از هر عنصر خارجی عاری است و بر حسب تصادف هرگز آنرا تعمیر نکرده اند فقط اتفاق افتاده است که در دوره سلجوقیان بجای مناره خشت و گلی آن که ریخته بود برجی از آجر ریخته ساخته اند . این مناره جدید راهم در جای مناره قدیم نساخته اند بلکه در کنار آن

۱ - متن این قسمت عیناً از شماره ۱ و ۲ سال اول مجله گرامی

مهر نقل شده .

آن بنا کرده اند بطوریکه شکل عمومی اصلی بنا باقیمانده است این بنا هم چنانکه میباید باشد شامل صحنی است تقریباً مربع که از چهار طرف طاقهایی دارد و یکی از طاقنها که عمیقتر از دیگرانست جای مقصوره مسجد را دارد و بهمین جهت مواجهه با قبله است. در دیوار عقب این مقصوره محراب را ساخته اند که جهت قبله را معلوم میکند تا در موقع نماز با آن مواجه شوند (محراب اول که با گچ بوده از بین رفته و بجای آن طاق، بنای موربی ساخته اند تا جهت قبله را که بدواً درست نکرده بودند اصلاح کنند. قبله مساجد قدیمی ایران ظاهراً در میان ۵۰ و ۶۰ درجه شمال شرقی و جنوب غربی نسبت بجهت شمال مقناطیسی ساخته شده است تاریخانه ۶۰ درجه؛ جامع سمنان ۵۳ درجه، مسجد نائین ۵۲ درجه، در زمان آل تیمور قبله مسجد سمنان را ۵۳ درجه معین کرده اند قبله مسجد تاریخانه را بهمان نهج اصلاح کرده اند و بدون شك از همان دوره است. (در مجاورت محراب منبر موعظه است. طاق مرکزی که محراب و منبر در زیر آن ساخته شده از طاقهای دیگر عریضتر است. نقشه این مسجد ساده ترین و خالص ترین و حتی میتوان گفت علمی ترین نقشه های مساجد صدر اسلام است. تصادف بسیار خوبیست که این مسجد در ایران واقع شده و مخصوصاً از دوره ایست که بناهای اسلامی هنوز در تحت نفوذ سبکهای ایرانی در نیامده و در ضمن بر ما معلوم میکند که مساجد ایران گذشته از نقشه چه چیزهای دیگری از اعراب پذیرفته است. بنابر این چنین بنظر میآید که مساجد ایران فقط اثر مختصری از نقشه های مساجد عرب را پذیرفته باشد.

در بنای تاریخانه یعنی در اشکال معماری که در آن بکار برده اند

و در شکل ساختمان هیچ چیز نیست که ایرانی خالص نباشد حتی میتوان گفت در این بنا هیچ شکل و هیچ جزئی از ساختمان نیست که متعلق بمعمارى زمان ساسانیان نباشد. از نظر فنی در این بنا هیچ چیزی نیست که از بناهای دیگر ناحیه‌ای که این مسجد در آن ساخته شده است تقلید کرده باشند.

تاریخانه از حیث نقشه بقدری بیگانه از ایرانست و از حیث ساختمان بقدری ایرانیست که یکی از مسافرین نادری که باین قبیل خرابه‌ها توجه داشته یعنی ایستویک تصور کرده است که خرابه‌های آن خرابه‌های یکی از معابد یا یکی از قصرهای دوره شهر هکاتم پیلس شهر صد دروازه است، دیگر انهم که از موضع آن بنای اسلامی بی برده اند گمان کرده اند که این مسجد را در روی بنای قدیم تری ساخته اند.

ستونهای تاریخانه دارای طاقهای ضربی وسیعی است که موازی با نماهاست و در تمام طول خود از طرف بیرون یعنی از طرف صحن مسجد باز است و مانند ایوانهای واقعی بناهای زمان ساسانیانست. این طرز ساختمان بکلی ایرانیست. بقیه بنا با قسمتهای دیگر آن متناسب است. طاقهای آن طاق رومی نیست و حتی از آن طاقهای منکسر هم نیست که آنها را طاق ایرانی مینامند و استعمال آن در ایران و اطراف ایران از زمان بنی عباس بیعدمعمول شده ولی طاقهای کامل دوره ساسانیان است که زنجیره دار میساختند و مرکب از دو پایه مرتفع است.

از طرف دیگر هیئت امریکائی در نزدیکی شهر در تپه‌ای که معروفست بتپه حصار معبدی از زمان ساسانیان یافته که مرکبست از ایوان وسیعی که منتهی بتالار مربعی میشود که سقف آن گنبد دارد و آتشکده

بوده است این ایوان مرکب از سه طاق است که بوسیله يك سلسله ستونهای که روی آنها طاقهای ضربی زده اند نسبت به خارج بحال عمودی است قسمت پائین بعضی از این ستونها را یافته اند .

ستونهای مزبور را از آجرهای پهن مربعی ساخته اند که سی سانتیمتر مساحت آن و هشت سانتیمتر قطر آنست و آجرها را متناوباً روی هم گاهی از قطر و گاهی از ارتفاع کار گذارده اند .

ستونهای مزبور بضمیمه زینتهای خود يك متر و ۷۲ سانتیمتر قطر دارند . در زیر آنها پی ساخته نشده و هر ستونی را بر روی يك ورقه آجر ساخته اند و آجرها را از طرف قطر کار گذاشته اند و فقط نزدیک ۱۵ سانتیمتر در زمین فرو برده اند .

این طرز ساختمان که از هر حیث نماینده دوره ساسانیانست و در دوره اشکانیان هم معمول بوده ، همان سبکی است که در تاریخانه دیده میشود . تمام جزئیات همانست . آجرهای آن بحد وسط ۳۴ سانتیمتر مساحت در ۷۵ میلی متر قطر دارند . نبودن پی هم مانند همان بنای ساسانی است و همان طور جرزها را بر روی يك ردیف آجری که از قطر کار گذاشته اند بالا برده اند . ستونهای رواق يك متر و ۶۰ سانتیمتر قطر دارند یعنی اندکی کمتر از جرزهای تپه حصار ولی اگر در نظر بگیریم که جرزهای معبد ساسانی پوشیده از گچ برپائست ، که شش سانتیمتر قطر دارد جرزهای تاریخانه فعلاً جز یکورقه روکش نازکی از ساروج ندارد یا اینکه از اول هم نداشته است معلوم میشود که قطر جرزها بدون روکش و گچ بری در هر دو بنا مطلقاً یکیست پس هیچ شك نیست که از جهة ساختمان و اشکال و فن معماری تاریخانه بنایی از زمان ساسانیان و بنای

کاملاً ایرانیست و هیچ رابطه‌ای با مساجد مغرب ندارد. تاریخانه در دو طرف شمال غربی و جنوب شرقی متعلقاتی داشته که میتوان گفت اینک از میان رفته است. از طرف شمال غربی سه در بوده است و پنج در دیگر از طرف شمال شرقی بطالارهایی بازمیشده که اینک خرابست. ممکنست سؤال کنید بچه‌جهت هنوز قسمتی از مسجد باقیست و حال آنکه از بقیه آن فقط بعضی دیوارهای ناقصی مانده است زیرا که در ساختن متعلقات مسجد خشت خام بکار برده‌اند ولی ستونها و طاقهای ضریبی مسجد یعنی آن قسمتهایی را که باقی مانده است با آجر ساخته‌اند.

از طرف دیگر طاقهای ایوانها را که با خشت ساخته‌اند، بدون استثناء، فرو ریخته و از میان رفته است. برای اطلاع ما از حالت روزهای اول فقط پایه یکی از آن طاقها مانده و در بعضی جاها دیوار اطراف خوشبختانه شکل دیوارهای روبرو را نشان میدهد.

فی الحقیقه طاقهای گلایی و گنبد هائی را که امروز وجود دارد نباید از همان زمان دانست و نباید تصور کرد که در موقع تعمیر همان حال اول را اعاده داده‌اند زیرا که این قسمتها را فقط چند سال پیش ساخته‌اند در آن زمان تمام ایوانها بحال همان ایوان مرکزی مسجد است، که امروز دیده میشود. رواق این مسجد طاق نداشته و بکلی بی‌سقف بوده و بنای محلی که مأمور اصلاح شده است بجای اینک طاقهای ضریبی سابق را بسازد از بالای ستونی بی‌الای ستون دیگر و موازی با دیوار رو بقبله دستکھائی کار گذاشته و روی آنها گنبد های کوچکیرا که معمول معماری امروز ایرانیست ساخته و انگهی بسهولت میتوان دانست که ستونهای محکم تاریخانه برای آن نبوده است که این چنین گنبد های سبک و نازک را

روی آن بسازند و در اصل هیچ تناسبی در میان طاقهای عربی ساسانیان و این طاقهای کلابی نازک نیست.

قسمتهای جدید را که آجرهای آن روپوش ندارد با کمال سهولت میتوان تمیز داد بجز آجری که در ساختن ستونها و طاقهای ضریبی بکار رفته و گل و خشتی که برای بقیه بنا استعمال کرده اند در ساختن این بنا خوب هم بکار برده اند هر چند که بمقدار کم باشد. بعضی صفحه های چوبی سر ستونها را تشکیل داده و پایه طاقها را روی آن گذاشته اند. از طرف دیوار هم طاقها را روی چوبهایی قرار داده اند که بمنزله پایه طاق است. بالای این تیرها در محور هر طاقی يك سوراخ جای سرتیر که تقریباً سی سانتیمتر در سی سانتیمتر است معلوم میکند که تیر حمل بسیار کلفتی هر جرز را بدیوار متصل میکرده ولی این ترتیب فقط در طاقنماهای حیاط مشاهده میشود. در رواق مسجد پایه طاقها را بر یکدیگر تکیه داده اند از طرف دیگر دیوار رو برو بر اثر فشار بصورت خطرناکی بطرف بیرون خم شده زیرا که در طرف راست ستونها برای آن پشت بندی قرار داده اند و آن عبارت از توده های خاکست. هیچ پله ای در میان کف طاق نماها و کف صحن نیست، هیچ اثری هم نیست که معلوم شود قسمتی از این بنا را وقتی فرش کرده باشند. بنظر میآید که تمام سطح بنا همیشه یکدست بوده و کف قسمتهای سقف را هم مانند قسمت دیگر فقط خاک بوده است. روی هر رفته این بنا عبارتست از دیوارها و طاقهای خشتی با مقدار کمی آجر و کمی چوب و فرش و پی نداشته است و چیز دیگری نبوده از این حیث تاریخانه قطعاً یکی از محقرترین بنا های عالم است ولی ذوق هر جا که بخواهد راه خود را پیدا میکند. این بنا که بواسطه

حسن استعمال این مصالح محقر تا زمان ما باقی مانده است ، بواسطه توازن تناسبات ، و مجموع خود هنوز هم یکی از بناهای باشکوه اسلام است .

وقتیکه هنگام عصر دیوارهای خشت و گلی میگون آن در بر تو روشنائی مساعد بر افروخته میشود ، و سایه های خوش قطعی از منظره مدور آن بر زمین میافتد هیچ چیز بجز یادبود آن نمیتواند جانشین آن عظمت و زیبایی شود .

اینک باید زمان ساختن این بنا را معلوم کرد .

بنابر وصفی که از آن کردم معلوم شد که باید حتی المقدور آنرا بدوره ساسانیان نزدیک دانست ولی باید در زمانی متوقف شد که نقشه اصلی مساجد را کشیده اند . بوسیله نمونه های اصلی میدانیم که این نقشه از اواسط دوره بنی امیه متداول بوده است در آن زمان بنا بر گفته میس بل تبدیل صحن خانه بمرقد کامل بوده است . صحن و رواق وجود داشته . جهة قبله را بوسیله محراب معلوم میکرده اند ولی فقط در اواخر ایندوره است که منبر جزء انازه لازم مسجد شده . پس اگر فرض کنیم که منبر تاریخانه از همان زمان ساختمان بناست هر چند که این نکته قطعی نیست ولی برای متفاوتی ندارد زیرا که انحراف محل محراب بنا ثابت میکند که همواره در همین محل منبری بوده است خواه این منبر فعلی باشد یا منبر دیگری ؛ خواه منبری باشد که از مصالح ساخته باشند یا منبر متحرکی باشد ، در هر صورت میتوان آخر دوره بنی امیه را قدیمترین زمان ساختمان این بنا دانست .

جدیدترین تاریخ آن قطعاً مقدم بر تاریخ ساختمان مسجد جامع

است. تعداد و اشکال پایه های طاقهای این بنا در کمال وضوح ثابت میکنند که آنرا مکرر تعمیر کرده اند ولی قسمت عمومی نقشه آن کاملاً متعلق بنای اصلیت است. همچنانکه مجموع ستونها و طاقهای زینت شده که در اطراف محراب واقعست و محراب و قسمتی از بناهای صحن نیز همان حال را دارد در تاریخانه هم طاقهایی که عمود بر بناهای صحن ساخته شده دارای طاقهای ضربی است که همان سلسله ایوانهای ساسانی را تشکیل میدهد که در معبد دامغان هم هست. بعلاوه شباهت ستونهای زینت شده این مسجد با ستونهای معبد ساسانی که در کتر اریک شمیدت در دامغان کشف کرده است باز حالت قبل از اسلام بعضی از عناصر این بنا را معلوم میکند قطعاً نقشه این مسجد نقشه مسجدیست که شبیه بمعبد ساخته شده و قسمتی از وضع عمومی و زینت آن بسبب دوره ساسانیست ولی معذک از معبد دامغان دورتر از زمانهای اصلی ساخته شده است.

نقشه این بنا بارواقهای وسیع آن بهمان حال اصلی بدوی خود نیست. زینتهای معماری آن در بعضی ستونها، با کمال وضوح از دوره اسلامیست. طرز بکار بردن مصالح با سبک دوره ساسانی شباهتی ندارد ولی مخصوصاً طاقهای آن ایرانی نیست و منکسر و جرزهای آن ببرزگی جرزهای تاریخانه نیست. فی الحقیقه تردیدی نیست که حتی در دوره اسلامی اشکال قدیم را کم کم نازکتر و ظریفتر کرده اند هر کسی این مطلب را میداند و برای ثبوت آن این نکته کافیست که نقشه های دو بنای دامغان و نائین را با هم قیاس کنند تا اینکه با وضوح ثابت شود که مدت مدیدی در میان ساختمان این دو مسجد فاصله شده است بنابراین مسجد نائین متعلق بقرن چهارم هجریست. اگر بعضی تصور کنند که این

اختلاف ناشی از سلیقه معماران مختلف است که یکی بناهای جسیم را می‌پسندیده و دیگری بناهای ظریف را مطلوب شمرده است تاریخ نقاشی و حجاری و حتی معماری ثابت میکنند که در صنعت همه کسی تابع مقتضیات زمان خود است. یونان هرگز در صدد ساختن معبدی بزرگی معبدی که بمعبد (مارس منتقم) معروفست بر نیامد و روم هم نقشه معبدیرامانند معبد (پارتئون) که آنرا محقر میدانستند حقیر می‌شمرد.

در هر زمانه‌ای محیط مخصوصی از سلیقه‌ها و احساسات تولید میشود که حتی در کسانی که استقلال ذاتی دارند نفوذ میکنند. از طرف دیگر منظره جزئیات فنی تاریخانه هم مانند اینست که این نکته را در انظار مجسم می‌سازد. تاریخانه فی الحقیقه در زمانی ساخته شده که طاقهای ساسانی که دارای قوس کامل یا زنجیره دار بوده است و دایره آنها تغییر ناپذیر بوده بشکل منکسر در آمده و طاقهای اسلامی را فراهم کرده است طاقهای مقصوده این مسجد هنوز کاملاً ساسانیست معذالک اندک تمایلی در آن دیده میشود که در قلعه آن انکساری تولید کنند و طاقهای رواق آن حالتی از شکل مخصوص طاقهای ایران دارد از طرف دیگر معلوم است که تبدیل طاق ساسانی بطاقهای منکسر در بین النهرین در ظرف قرن هشتم میلادی پیش آمده، انحنای در گاههای دروازه بغداد که بازمانده قصری است که هارون الرشید در رقه در سال ۱۷۴ هجری بنا کرده همان انحنائیست که مخصوص معماری اسلام میشود. اگر ما در این دوره تصادف تکامل معماری ایرانی را در ایران و در بین النهرین محتمل بدانیم میتوان تصور کرد که تاریخانه در میان قدیم‌ترین زمان ممکن یعنی جلوس اولین خلیفه عباسی سفاح در ۱۳۲ هجری و سلطنت هارون الرشید (۱۷۰

۱۹۳ هجری) ساخته شده یعنی در حدود او اساطقون دوم هجری همین نتیجه است که میس بل در باب تاریخ بنای قصر اخیدیر گرفته است و عجب در اینست که طاقهای بیضی شکل تاریخانه که تمایلی بطاقهای منکسر دارد شبیه بهمان طاقهاست .

بنا بگفته مؤلفین آن زمان همین دوره است که بنی عباس شروع بساختن مساجد بزرگ در شهرهای عمده ایران کرده اند .

پیر علمدار



پیر علمدار

ابو حرب^۱ بختیار زمان حکمفرمایی خود در دامغان برای پدر

۱ - این شخص چند بنای دیگر از خود بیادگار گذارده که مهمتر از

همه مناره مسجد جامع سمنان است .

خود محمد بن ابراهیم بساختمان بقعه ای شروع نموده که در حدود ۴۱۷ (۱۰۲۶ میلادی) بنای آن خاتمه یافته است . قطر داخلی این برج مدور که در مشرق شهر واقع شده ۴۶۷ متر است و ارتفاع چندانی ندارد تزیینات زیادیم در ساختمان آن بکار نرفته ، کتیبه ای بخط کوفی دارد که در آن فقط بسم الله الرحمن الرحیم هذه القبة الکریمه از آن خوانده میشود داخل بقعه ساده است و سواى قبر محمد بن ابراهیم که طول و عرض و ارتفاع آن ۲۰۵ و ۱۰۵ و ۱۲۵ سانتیمتر و از گچ ساخته شده چیز دیگری مشاهده نمیشود . متصل ببرج پیر علمدار ایوانی مقرنس بوده که دوره آن کتیبه ای از گچ داشته ولی اکنون از آن ایوان فقط کتیبه ذیل بجاست : بسم الله الرحمن الرحیم امر ببناء هذا المسجد الشريف المولى المعظم خليفة العرب والمجم سلطان قضاة الشرق كافل مصالح الخلق والدين - عمل حاجى بن الحسين البناء الدامغانى غفر الله له .

چهل دختران

برجیست مدور از آجر در کنار جاده ، محیط خارجی آن ۲۳ و ارتفاع تقریبی آن ۱۳ و قطر داخلی آن ۵٫۵ متر است و در سال ۴۴۶ هجری (۱۰۵۴ میلادی) بامر ابو شجاع اصفهانی ساخته شده دوره این برج کتیبه ایست بخط کوفی که قرائت آن از سایر کتیبه ها دشوار تر و فقط : « امر ببناء هذا القبة الامیر الجلیل ابو شجاع » از آن خوانده میشود این بنا بسبب استحکام به حالت اولیه خود باقی مانده و کوچکترین خرابی بآن وارد نیامده است عوام محلی میگویند مدتها پیش از این چهل دختر در این بقعه غائب شده اند و از اینجهت آنجا را چهل دختران گویند در بالای در کوچک این بقعه که بجانب شرق باز میشود کتیبه ایست از گچ بخط کوفی که گویا نام بانی آنرا نوشته اند در وسط برج ساده ایست از گچ که



چهل دختران



صاحب آن معلوم نیست و از قرآمن چنان برمیآید که تا چندی قبل از این سطح داخلی برج مرتفعتر از زمان کنونی بوده ، چه با اندکی دقت قسمتی را که سابقاً زیر خاک مدفون بوده است میتوان بخوبی و آسانی تشخیص داد .

امامزاده جعفر

امامزاده جعفر شامل بقعه ایست بشکل مربع و در روی چهار دیوار

بقعه طاقهائی استوار است و بر طاقها گنبدی ساخته اند ، بنای این بقعه اندکی پیش از سلجوقیان و در بدو ایجاد بی پیرایه بوده است ، بعد ها سلاطین سلجوقی دیواره های مدخل را با کاشیهای خوش رنگ و مصور مزین نموده و بصورت آبرومندی در آورده اند اما بدبختانه این کاشیهای گران قیمت و پر بها مثل بسیاری از چیز های نفیس و آثار باستانی ما در حدود چهل و پنجسال قبل از این مفقود و بنازلترین ارزش تجویل بیگانان شده است .

از یکی از معمرین محلی شنیدم نیمه شبی بادی سخت وزیدند گرفت بطوریکه چندین درخت به قوت باد از ریشه برکنده شد و چند خانه از شدت وزش آن خراب و منهدم گردید ساکنین شهر فتوحش شدند چون صبح دمید ، و خورشید پدیدار گردید با ماکن متبرکه ملتجی و پناهنده گشتند وقتیکه با ما مزاده جعفر نزدیک شدند اثری از کاشیها ندیدند . از گفته اشخاصی که بچشم خود کاشیهای این بقعه را دیده و وصف آنرا نوشته اند میتوان استنباط نمود کاشیهاییکه برای تزئین این بقعه بکار رفته بسبب اینکه مصور و ملون بالوان دلپسند بوده و از اینجهت تقریباً در ایران شبیه نداشته فوق العاده گرانبها و پر قیمت بوده است . بیشتر این کاشیها هشت ضلعی و دوازده ضلعی برنگ سرمه ای و سبز روشن بوده و روی آن بسبک اهالی چین و ایران و هند صورفیل و کرگدن ، خرگوش ، و ماهی و پلنگ و شیر و روی پاره ای از آنها تصویر شیر و خورشید و چند زن و مرد و درخت و امثال آن دیده میشود و بر بعضی نیز اشعار عربی و چند رباعی پائین بفارسی نوشته بوده است :

دانی که چراست ای بسندیده من پر اشك دو دیده ستمدیده من

می بکشاید ز آرزوی لب تو آب از دهن مردمک دیده من
غم با الف تو شادمانی گردد عمر از نظر تو جاودانی گردد
گر باد بدوزخ برداز کوی تو خاک آتش همه آب زندگانی گردد
رو دیده بدوز تادلت دیده شود از دیده جهانی دگرت دیده شود
گر تو ز سر بسند خود بر خیزی احوال تو سر بسر بسندیده شود
بخور هر چه داری فزونی بده تو رنجیده ای بهر دشمن منه
از اینهمه کاشیهای گرانها که شرح مختصری از آن بیان شد جز
یک ردیف کاشیهای کوچک که در بالای مدخل نصب و دسترسی بدان
ممکن نبوده و کاشیهای غیر مصوری که در طرفین در ورود است چیز
دیگری باقی نمانده است.

در مدخل ورود دو سنک سیاه مقابل یکدیگر قرار گرفته و بر
سنک جانت چه مدخل نوشته است :

لااله الا الله محمد رسول الله على ولي الله بسم الله الرحمن الرحيم و به
نستمین : الحمد لله الذي خلق الانسان الطاعات و آمرهم بالخيرات والصلوة
والسلام على خير خلقه محمد اشرف الموجودات وآله و اولاده المشرفين
بدلائل احاديث و الايات اما بعد چون محرر کارخانه قضا و قدر ، بر منشور
خلقت بشر ، طفرای ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهيم و آل عمران
على العالمين کشیده اند و دیباچه سعادت آنرا بتوقيع قل لا اسئلكم عليه اجراً
الا المردة في القربى مشرف فرموده بر متعبدان اهل دين واجب و لازم بود
بانقياد او امر اين معنى ؛ جان گمروار بر میان بستن تا در هنگام بوم لا
ينفع مال ولا بنون از ثمر شجرة قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله

و یغفر لکم ذنوبکم واللہ غفور رحیم بر خوردار باشند بنا بر این چون بندگی
کیا اعظم سیف الدین علی بن مرحوم سراج الدولة والدین کیارستم بن
المغفور کیا ابراهیم الحاجی الهزار جریبی بکمال صحبت و مودت خاندان
نبی و ولی ثابت قدم بود و بخیرات و صدقات مبرا از ریا، خواست که در
روضه متبرک و مشهد مقدس مقتدای اهل ایمان امام بن الامام جعفر بن علی
بن حسین بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه و علی
آبانه الصلوة والسلام تزئید سفره ای بجهت ابناء السبیل و فقرا موظف گرداند
تا ثواب آیه ان الذین آمنو و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس
نزلا برسد و از فاتحه و دعای ساکنان و زائران این مقام حظی وافر بیابند
وقف کرد جمیع نصف قنات و قریه ای که معروفست به «دهو» من مضافات
دامغان که مستغنی است از حد لشهرتها و جمیع نیم شبانه روز آب مزرعه
مهرآباد که مدار آن بر شش شبانه روز است که این نیم شبانه روز مجزی
پنج فمجه و نیم آن باشد با اراضی که تابع آنست و جمیع طاحونه که
مشهور است با سیای فیروزی دایر بر جوی آب قریه صامغان با اراضی و
حیطان که تعلق باین آسیا دارد مقرر بر آن جمله که از محصولات این
موقوفات بعد از تخم قائم بیست خروار گندم نقیبه که بروضه مقدسه مجاور
باشد تصرف نماید و ده خروار غله خادم و مطبخی و فراش که لازم عتبه
شریفه باشد جهت خود تصرف نمایند و در هر روز ده من گندم بامداد و
ده من گندم نماز دیگر بلفور بزند و بقرا و مساکین رسانند و آنچه از این
فاضل باشد باز مرتب دارند و در نماز پیشین بقرا رسانند و از محصولات
صیفی این موقوفات روغن چراغ مرتب گردد و در هر مزاری یک چراغ
بر افروزند و چراغ دیگر در خانقاه بنهند و در او تاقی که مهمان باشد

چراغ برافروزند و زواید را باخراجات مطبخ از چربی و غیره صرف نمایند و نقیب و مجاور را از آنجی مقرر شده زیاده طمع نکنند و متولی موقوفات را بیشتر از سه سال باجارت ندهند و باجارت طویله ندهند و هر متغلبی که باجارت رساند ، در لعنت خدای باشد و بر حکام عصر و قضاة سادات وقت واجب است بشرط واقف که اگر متغلبی در این موقوفات مدخل سازد مانع شوند و سعی نمایند تا برقرار شرط واقف بمصرف رسد و اگر چنانچ مانع نشوند در آنظلم شریک باشند و بر قضاة عصر واجب است که در هر ده سال این وقفیه را مجدد گردانند و تغییر و تبدیل بقواعد آن راه ندهند فمن بدله بعد ما سمعه فانما ائمه علی الذین یدلونہ تحریراً فی غره محرم الحرام سنه خمس عشر و نمانمائة الهالیه .

(دور سنک آیات شریفه قرآن نوشته شده)

بر صفحه سنک مقابل عبارات زیرین حک شده :

وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب ، لاله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله وصی رسول الله قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من سن سنة
حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامه .

باعث بر تقریر این کتاب آنک چون بتاریخ شهر محرم الحرام سنه
احدی و خمسین و نمانمائة ولایت دامغان و توابع آن پادشاه اسلام برسم
سیور غال و حکومت بحضرت بارفعت مرتضی اعظم افتخار آل طه و یس
خلاصه اولاد سید المرسلین امیر سید رضی الحق والملة والدين علی الحسین
زاد الله تعالی ایام حکومته و معدلته تفویض فرموده بودند و چون
آنحضرت را در ولایت مذکوره نزول افتاده ، و نواب حضرت ایشان از
مال وجهات ولایت مذکوره استفسار مینمودند و بعرض میرسانیدند چون

حکایت بمال تمغا نساجیه و صابون خانه و دروازه بانی رسید رأی شریف آنحضرت اقتضا کرد که اینچنین زحمتی و نقصانی که از جهات مذکوره بر فقرا و رعایا واقع است جهت دستگیر آخرت و امید بشفاعت حضرت رسالت علیه السلام دفع کند تا نواب آن بروزگاریشان در رسد بنا بر این مقرر فرمودند که من بعد تمغاه نساجیه و صابون خانه و دروازه بانی قطعاً و اصلاً و ابداً از هیچ آفریده در ولایت مذکوره نگیرند و باجارت ندهند و نشناسند و در داخل مال تمغا نکنند و هر که خواهد بجهت خود صابون بزد و فروشد از تمغاه دارالحریبه که سابقاً هر سال یکصد دینار را هفت دینار میستانده اند اکنون پنج دینار زیادت نستانند و صابون که از اطراف و جوانب بولایت مذکوره آوردند و فروشد یکصد من را پنج من زیادت نستانند و هیچ آفریده را روا نباشد که تغییر و تبدیل بقواعد این فواید اخروی راه دهد و بر حکام و والی ولایت مذکوره واجب و لازم باشد که اگر مفسدی در ابطال این خیر کوشد بمنع و زجر او بدانچه ممکن باشد مشغول شوند تا موجب رستگاری آن صاحب دولتان گردد و هر که خلاف این معنی ورزد در لعنت و سخط حضرت باری تعالی و تقدس و جمیع ملامکه باشد فمن بدله بعد ما سمعه فانما ائمه علی الذین یدلونہ صدق الله .

در دوره سنك مذکور نوشته است :

الهم صلی محمد المصطفی و صل علی المرتضی تا وصل علی المهدی صاحب الزمان و قاطع البرهان و خلیفه الرحمن . مرقد امامزاده جعفر بن علی بن حسین بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب از کج و در وسط بقعه قرار دارد اطراف آنرا صندوقی که با کمال زبر دستی و

مهارت بر آن آیه الکرسی و سوره هل اتی و نادعلی و سلواة بر چهارده معصوم با القاب و انافتحنا ولافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار منبت کاری شده است احاطه نموده .

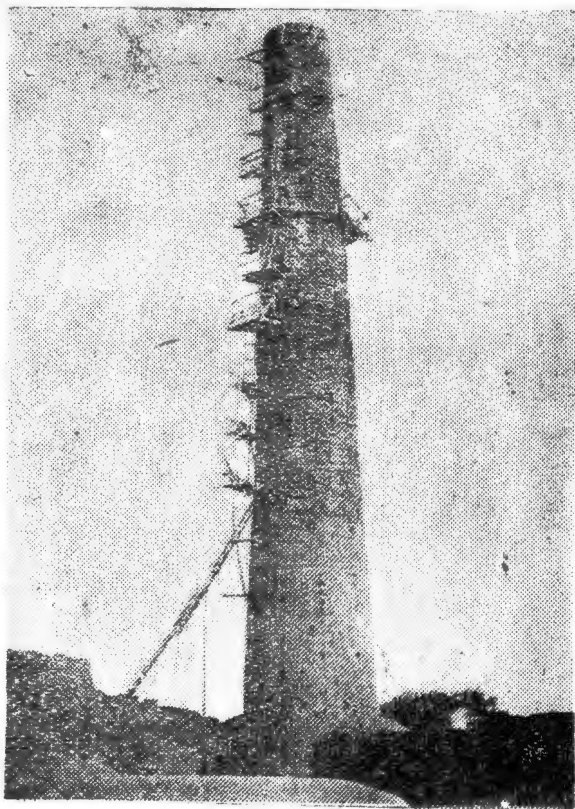
طول این صندوق ۳۲۵ و عرض ۱۷۵ و ارتفاع آن ۱۲۵ متر و در صفحه مقابل در نوشته شده :

عمل العبد الفقیر المذنب المحتاج لعفو الله و غفر انه استاد نظام الدین استاد علی بن علی نجار ، صاحب و ساعی اینخیرات استاد محمد بن صفار دامغانی تحریر فی شهر ... ساله اربع و ستین و ... سنک سیاهی بوضع عمود در روی مقبره نصب و بر آن نسب امامزاده و سوره مبارکه توحید بخط کوفی نوشته شده است در داخل این بقعه طرف راست و کنار در ورود قبر شاه طاهر بن امیر شاهمراد الحسینی قرار دارد که بر هر چهار طرف آن با خطوط برجسته نسب و آیات چندی نوشته شده و تاریخ آن ۹۶۷ میباشد .

مسجد جامع

تاریخ بنای این مسجد تحقیقاً مشخص و معین نیست زیرا کثرت تصرفاتی که در آن شده مجال تحقیق نمیدهد با این همه میتوان گفت بنای این مسجد کمی قبل از سلاجقه یا در اوایل تشکیل این سلسله خاتمه یافته است .

بنای مذکور را که قسمت اعظم آن بتدریج رو بانهدام میرفت و نزدیک بود بزودی بنیان و شالوده آن نیز مضمحل و نابود و منطمس گردد مرحوم سپهسالار اعظم با ضمایمی تجدید نمود و از نو بنا نهاد تنها مناره ای که متعلق به مسجد جامع قدیم است و تاریخ بنای



مناره مسجد جامع هنگام تعمیر

آن تقریباً سال ۵۰۰ هجری است بحال خود باقی مانده است ظرافت و مهارتیکه در ساختمان این مناره بکاررفته باندازه مناره تاریخانه نیست ولی در هر صورت این نیز بنائی مستحکم و قابل اهمیت است، صاحب مطلع الشمس گوید: قاعده این مناره مربع و هر ضلع آن ۵ متر است ولی اکنون بسبب اینکه قاعده مناره زیر خاک پنهان است شکل قاعده آن معلوم نیست ارتفاع مناره فعلی ۲۶٫۷۵، محیط پائین آن ۱۴٫۰۵ و دوره



مناره مسجد جامع پس از تعمیر

در وسط مایل بپایین کتیبه ای دارد از آجر که نوشته شده
بسم الله الرحمن الرحيم الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة
فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة . کتیبه دیگری هم از کاشی داشته
که اکنون نیست

در زمان حمله مجاهدین بدامغان استبداد خواهان این مناره را
سنگر خود قرار داده بودند اما مجاهدین بالاخره با زحمات زیاد خود
را بدانجا رسانیده و برای دستگیری استبداد طلبانی که در بالای آن
متحصن بودند آتش افروخته و بدینوسیله بسیاری از آنان را بتسلیم
مجبور و برخی را نیز بقتل میرسانند در همین حال یکی از استبداد طلبان

بنام احمد آقا که مرگرا نزدیک و اجل را مقابل چشم می بیند خود را از بالای مناره بزین میافکند و تعجب در اینجاست که از سقوط ارتفاع بدین زیادی کوچکترین صدمه و آسیبی بدو وارد نکشیده برمیخیزد و فرار میکند اما مجاهدین ویرا دستگیر کرده بقتل میرسانند .

اذان صبح روز ۱۵ ذی قعدة ۱۳۵۱ مطابق با ۲۲ اسفند ۱۳۱۱ برق شدیدی بمناره مذکور اصابت نموده پس از بگوش رسیدن صدای مهیبی بلافاصله شکافی بزرگ از بالا پیاپی در آن ظاهر میگردد .

در مدخل مسجد جامع سنگی نصب و بر آن عبارات زیرین

منقور است :

هو الله سبحانه الملك لله يا محمد يا على بسم الله الرحمن الرحيم فرمان
همایون شرف نفاذ یافت آنکه چون بر ذمت همت سلاطین دین پناه که
مظاهر السلطان العادل ظل الله اند لازم و متحتم است که بمقتضای ان احسنتم
احسنتم لانفسکم بسط قوانین معدلت و احسان و نشر مآثر رأفت و امتنان
را معظم مطالب خود دانسته پیوسته توجه ضمیر خیر تنویر که مدبر امور
صغیر و کبیر است مصروف سازند تا آنکه افراد خلایق که و داعم الله
فی ارضه اند در خوابگاه امن و رفاهیت آسوده و در بستر آسایش و فراغت
غنوده باشند لهذا و بنابر اقتضای مرحمت ذاتی و مکرمت جبلی که در
بدایت فطری صانع خمیر طینت آدم بید قدرت مرکز جبلت ماگردانیده
بمضمون بلاغت مقرون و حفظ لهم جناح الذل من الرحمه همگی نیت
صافی طویت مصروف آن داریم که تارلال توفیق سلطنت از منبع ان الارض
لله یورثها من یشاء بر روی زمین جاری و صلصال وجود حاسدان این

۱ - مفهوم مطالب فوق بر سنگی که تاریخ آن پنجشنبه ذی قعدة ۹۷۹

است نقش و در مدخل مسجد سبزوار نصب است .

آستان رفیع المکان ما چون قالب بیجان ایشان در زیر زمین متواری خواهد بود همواره باب رحمت اطفال، نوایر بدعت فرموده آنچ مرتبه بر تو اطلاع همایون بر کیفیت آن افتد از وجهی و جهت همت بر رفع آن گماریم که نتایج آن تا آخر دوران بر صفحات استمرار باقی باشد و هر صورت محدثه که در ایام سالفه معمول گشته بدرجه استقرار رسیده باشد تا بیاری شریعت قوی و دستیاری معدلت خسروی غبار آن از صفحه روزگار شسته گردد بنابراین در این ولا که مجدداً خاطر عاطر متوجه انتظام احوال و فراغ بال مردم ممالک خراسان فرموده ایم شمه از مراحم بی اندازه شاهی در باره ایشان فرموده از ابتدای بیچین ایل آنچه از بابت مال غسالان، و گورکنان در ممالک خراسان جمع و در جزو معمول بوده باشد بتخفیف و تصدق مقرر کرده نواب آنرا بحضرات مقدسات مظهرات عالیات سامیات هدیه نمودیم حکام گرام و تیولداران و عمال و متصدیان مهمات دیوانی ولایت مذکوره ضمن خراسان مال مذکور را از جمع و تیول اخراج و باطل دانسته از اول سنه مذکوره یکدینار بغلت مال و اخراجات از غسالان و حفاران طلب ندارند و مطلقاً پیرامون نگردند.

مستوفیان عظام دیوان اعلیٰ رقم این موهبت را مقرون بخلود و دوام دانسته در دفاتر عمل نمایند و از جوانب بر این جمله روند و هر ساله حکم مجدد نطلبند، و تغییر کنندۀ این در لعنت و سخط حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و غضب حضرات ائمه معصومین صلوة الله علیهم دانند و صورت حکم اشرف اعلیٰ را بر سنک نقش کرده در هر محل از بلاد خراسان در جای مرتفع که معبر و مجمع خواص و عوام باشد نصب نمایند کتب بالامر العالی اعلاه تعالی و خلد بقاء فی یوم السابع و العشرین من شهر

رمضان المبارک قوی نیل سنه تسع و سبعین و تسعماءه .

گرد گوه

در تاریخ و جغرافیای دامغان گرد گوه بیشتر از آنجه اهمیت دارد که مدتی مدید پناهگاه پیروان اسمعیلیه بوده بنا بر این پیش از بیان وضع طبیعی این گوه تا اندازه ای بشرح احوال اسمعیلیان پرداخته میشود :

حسن بن علی ، عمر خیام ، حسن معروف بصباح هنگام تحصیل در مکتب امام موفق نیشابوری با هم قرار و میثاق نهاده بودند که تا پایان عمر با یکدیگر صمیمی و وفادار بوده ، همیشه دستیار و پشتیبان هم باشند . حسن بن علی که بعد معروف بنظام الملک گردید چون دو نفر دیگر ذاتاً ذکاوت وافر و هوش سرشاری داشت اما چون تپی دست و بیچیز بود نمیتوانست جوهر و استعداد باطنی خود را نمایان سازد و جای خویش را میان بزرگان باز کند ، اما بخت و اقبال ویرا یاری کرد و صاحب ثروت و مال شد .

صاحب حبیب السیر در این باره حکایتی مینویسد که ذکر آن بی لطف نیست و مختصرش چنین است که خواجه سحر گاهی برای ادای نماز بمسجد رفت هنوز نمازش تمام نشده بود که کوری وارد مسجد شد و چند بار پرسید اینجا کیست چون جوابی نشنید در مسجد را بست آنگاه فرش را کنار زده خاک گوشه ابرا بیرون ریخت و خمی پراز سکه های زرد و سفید بیرون آورده از کیسه ای که همراه داشت مبلغی بر آن افزود و دوباره برجای نهاد و رفت ، خواجه چون از نماز فارغ شد آنهمه زر را برداشت و صرف کارهای خویش کرد و پس از چندی که منصب وزارت محمود بن داود میکائیل بن سلجوق ملقب بالبارسلان را یافت چند برابر

آن مقدار بگدای کور همراهی کرد .

خواجه نظام‌الملک با احترام پیمانی که سپرده بود همدردسان قدیم خود را بخدمت ملک‌شاه بن اربلان معرفی نمود و از سلطان درخواست کرد که نسبت بآنان عنایت فرماید .

عمر خیام که طبعی منیع و سری پر اندیشه ، ذوقی شاعرانه و متفکرانه داشت پس از تحصیل مبلغی املاک در حدود نیشابور بوطن خود بازگشت .

اما حسن که بسیار جاه‌طلب و خواهان جاه و مقام بود میخواست با تفتین و زرنگی جانشین نظام‌الملک شود و تا حدی نیز بآرزوی خود نزدیک گردید اما تیز هوشی و چاره‌جوییهای وزیر ویرا یکباره مطرود و رانده درگاه سلطان کرد و چون دیگر جرئت اقامت در ایران را نداشت ناچار بدیار مصر عزیمت نمود و آنجا پیرو و مبلغ مذهب اسمعیلیه شد و برای ترویج این آئین بایران شتافت اما چون یارای خودنمایی نداشت پنهانی درخانه ابوالفضل لمبانی اقامت گزید و بتدریج شروع باغواهی مردم کرد چندی بعد قلعه الموت را که در سال ۲۴۶ حسن بن زید بنا نهاده بود بنیرنگ و تزویر از مهدی علوی بسه هزار دینار زر سرخ خرید و چون قیمت آنرا نداشت حواله رئیس مظفر حاکم دامغان از پیروان ثابت قدم خود نمود .

کم‌کم کار حسن بعدی بالا گرفت که سلطان از عهده دفع او عاجز شد ، اغلب فرستاده‌های شاهرا نمی‌پذیرفت و نسبت بآنان توهین و بی‌احترامی میکرد .

و قتیکه سنجر^۱ پس از مرگ ملک‌شاه بتخت سلطنت نشست چون بسیار دیندار و پرهیزکار^۲ بود مصمم شد که این فتنه بزرگ را خاموش سازد باینخیال لشکری فراهم آورد و رو بجانب الموت نهاد اما فدائیان که حتی در سرای سلطان نفوذ یافته بودند او را سخت از حسن‌هراسان کرده و از دنبال کردن نیت خویش منصرف ساختند.

کم‌کم کار ملاحظه یا اسمعلیان بقدری بالا گرفت که در تمام نقاط ایران حتی در بنادر دوردست هندوستان پیروان متعصب و فداکاری حاضر و آماده جانبازی داشتند.

عاقبت منکوکو قاآن در ماه جمادی الاخر سال ۶۵۰ برادر خود هلاکوخان را (متوفی در شب یکشنبه ۱۹ ربیع الاخر ۶۶۳ هجری) مامور دفع ایشان کرد، وی با لشکری بسر کردگی کیتبوقا نویان در اوائل سال ۶۵۱ بهستان حمله کرد و پس از گرفتن چند قلعه با پنجهزار سوار و پنجهزار پیاده بیای کرد کوه رسید و دستور داد تا اطراف قلعه و پشت سر سپاهیان را خندقی گود بکنند تا راه از قفا و جانب جلو بسته شود اما محصورین گرد کوه شب نهم شوال ۶۵۱ بر لشکریان مغول تاخته و بیش از صد نفر ایشان را کشتند، قسمتی از مغولان سوی ترشیروتون توجه نموده و بتلافی شکستی که خورده بودند، ایندو شهر را گرفته قتل و غارت کردند.

۱ - سنجر بن ملک‌شاه متولد بروز جمعه ۲۵، رجب سال ۴۷۹، متوفی در ۲۶ ربیع الاول سنه ۵۵۲. پادشاهی با وقار و با کرم و با حیا بود، ۶۲ سال پادشاهی و ۷۲ سال عمر کرد.

۲ - دربارهٔ بارسائی سنجر حکایتها نوشته‌اند از جمله گویند در سال ۵۱۵ که مادرش وفات یافت گفت کسی باید بجزایزهٔ مادرم نماز گذارد که در مدت عمر نماز خود را عمداً قضا نکرده باشد و چون این شرط در کسی نبود خود وضو ساخت و بر جزایزهٔ مادر نماز کرد.

مقارن این احوال محاصره شدگان گردکوه بعلاءالدین محمد پاشاه ملاحظه خبر دادند که در قلعه و با افتاده و بسبب هلاکت افراد نزدیک است که قلعه از دست برود ، علاءالدین بکصد و ده نفر فدائی بکمه فرستاد که جز یکی همه سالم بقلعه رسیدند .
در اینموقع آب در گردکوه چنان نایاب شده بود که تنی چند از مبتلایان بوبا آبی را که حنای پای دختر یکی از بزرگان فرقه را شب عروسی با آن شسته بودند خوردند ، و در اثر حنا سالم شدند بدین تجربه مقداری حنا جهت دفع بیماری طلیده همه بکار بردند و اغلب شفا یافتند .

هلاکو بعد از يك رشته جنگهای متوالی بالاخره اول ذیقعد سال ۶۵۴ خورشاه پادشاه اسمعیلیان را مغلوب و وادار بتسلیم کرد و لشکریان مغول پس از تسلیم شدن خورشاه همه بستگان و خویشان او را که میان ابهر و قزوین میزیستند از کودک گهواره تا مرد کهنسال کشتند . اما مدافعین دو قلعه گردکوه و لنبه سر تا چند سال همچنان مردانه از خود دفاع مینمودند .

خورشاه بعد از چندی بمیل خود عازم خدمت منکوکو قان شد ، اما بقول صاحب جامع التواریخ سلطان مغول ویرانپذیرفت و « فرمود که او را چرا میآرند و اولاغ بهره خسته میکنند » و او هنگامیکه برای وادار کردن مدافعین گردکوه بتسلیم شدن ؛ بطرف دامغان میآید بدست چند نفر از مغولان که همراهش بودند کشته شد و بدین ترتیب تسلط ۱۷۱ ساله این فرقه پایان یافت^۱ اما آثار خرابیهای ایشان مدتها باقی ماند

۱ - مدت ریاست هشت نفر رؤسای فرقه اسمعیه بشرح زیر است :

۱ - حسن بن علی محمد بن جعفر بن حسن بن محمد الحمیری ۳۵ سال ریاست

چه این طایفه برای پیش بردن مقاصد خود از کشتن بزرگان و خراب کردن شهرها و آبادیها هیچگونه دریغ نداشتند چنانکه طاهر ارازی پیر و حسن شب آدینه دوازدهم رمضان سال ٤٨٥ در صحنه نزدیک نهاوند در حالیکه بصورت درویشی درآمده بودخواجه نظام الملک وزیر دانشمند را شهید کرد و نیز پیروان این فرقه مستترشد بن مستظهر و راشد بن مسترشد و قاضی قهستان و نصیرالدین همدانی و چند نفر دیگر را کشتند .
اینک شرح کرد کوه :

گردکوه یکه کوهیست واقع در ١٨ کیلومتری غرب دامغان
بارتفاع تقریبی هزار متر و طول نیم کیلومتر . این کوه از لحاظ موقعیت طبیعی از قدیمترین ایام اهمیت خاصی داشته چنانکه بگفته دقیقتی و فردوسی مدتی اسفندیار فرمان پدرش گشتاسب در قلعه این کوه که گنبدان دژ نام داشته در بند بوده است :

ببرندش از پیش فرخ پدر	سوی گنبدان دژ پر از خاک سر
بر آن دزش بردند بر کوهسار	ستون آوریدند از آهن چهار
بیستی تن من بند گران	بزنجیر و مسمار آهنگران
سوی گنبدان دژ فرستادیم	ز خواری به بیگانگان دادیم

کرد ، وی در اینمدت جز دوبار از خانه ای که اقامتگاهش بود بیرون نیامد و پیوسته بتدبیر امور و مطالعه سرگرم بود . ٢ - بزرگ امید رودباری ١٤ سال و دوماه و بیست روز ٣ - محمد بن بزرگ امید ٢٤ سال و ٨ ماه و ٨ روز ٤ - حسن بن المشهور بعلی ذکرة السلام ٤ سال ٥٠ - محمد بن حسن ٤٦ سال ٦ - جلال الدین حسن بن محمد الموصوف بنومسلمان یازده سال ٧ - علاء الدین محمد بن جلال الدین ٣٥ سال و یکماه ٨ - و کن الدین خورشاه بن علاء الدین محمد یکسال .

به‌داز چندین صدسال مدتی نیز پیروان حسن صباح گرد کوه را
بحصن حصینی تبدیل نموده‌اند ، که امروز آثار آن اندکی بشرح زیر
پدیدار است .

در جانب شرقی کوه نشانهٔ ساختمان مستحکم با سه آبدان معتبر
بطول ۲۷ - ۲۱ - ۲۰ و عرض ۸ - ۴۵ - ۴ متر بجاست که گودی آنها
بعلت اینکه بمرور پرشده دقیقاً معلوم نیست همچنین میان کوه انرحوضی
شیبه به تنورهٔ آسیای آبی آشکار است که از قرائن چنان بر میآید آنجا
محل ذخیره بعضی مواد غذایی و حبوبات بوده و اطراف آنرا با جدار
حوضهای مذکور ساروج کرده اند .

علاوه بر اینها چند عمارت در نقاط مختلف کوه بمنظور دیده‌بانی
ساخته و حوضهایی در کنار آنها درست کرده‌اند .

کلیهٔ این ساختمانها سوای یکی همه از سنگ و ساروج بنا شده
و کوه را بصورت قلعهٔ پابرجایی در آورده است . راه صعود بدین کوه
منحصراً از جانب شرق بوده که پیوسته زیر نظر دیده‌بانان محافظت میشده
و از عبور و مرور اشخاص ناشناس جلو گیری میگرددیده است . در گرد
کوه کلیهٔ وسایل زندگانی برای عدهٔ نسبتاً زیاد و مدت مدیدی فراهم
بوده است چنانکه قطعه‌های سنگ آسیای دستی و شکسته‌های ظروف
سفال و سایر چیزها برای نمونه هم اکنون دیده میشود .

چشمهٔ «باد خان»

معمولاً برای اینکه مطالب تاریخی و جغرافیائی شیرین و جالب
بنظر آید حکایات و افسانه‌هایی که اغلب جنبهٔ اخلاقی و یا غرابت و
تعجب دارد بدانها میافزایند تا یکنوع نشاط و هیجانی در روان خواننده

ایجاد نموده کسالت و خستگی حاصل از مطالعه مطالب خشک و بیروح را بزدايد .

کتاب عجایب المخلوقات مجموعه‌ای از چنین بدایع و خوارق است که عقل سلیم بسیاری از مطالب آن بنظر تردید مینگرد . عجب اینست بعضی از مؤلفین قدیم در جمع آوری و نقل چنین افسانه‌ها بسیار حریص بوده و سماجت و اصرار زیادی داشته اند که مردم گفته‌ها و نوشته‌های ایشان را راست پنداشته و باور دارند و بدینجهت است که امروز اغلب چنین مطالب جنبه تسلسل و تواتر را پیدا کرده و بظاهر صورت حقیقت یافته است .

در مورد چشمه بادخان که وجود آن مطلقاً زائیده تصور و خیال است نیز بسیاری از مؤلفین بهمین قیاس عمل نموده و برای آن صفت عجیبی قائل شده‌اند .

زکریای قزوینی ؛ نقل از صاحب تحفة الغرائب گوید : که در حدود دامغان دهی است که او را کهن میگویند و بدان‌ده چشمه ایست که او را باد خانی گویند چون مردم ده خواهند که بادجهد لته حریر آلوده بستانند و در آن چشمه اندازند هوا در حرکت آید و هر که از آن آب بخورد شکمش منتفخ گردد و اگر از آن آب چیزی برگیرند چون از آنجا مفارقت کنند سنک شود .

حمدالله مستوفی صاحب نزهة القلوب گفته های زکریا را تایید و تصدیق نموده و فزونی استر آبادی مؤلف کتاب بحیره مدعیست که شخصاً آنرا دیده و خاصیتش را تجربه کرده است .
باعتقاد صاحب روضة الصفا عین بادخان در حدود دامغانست و

چون خواهند بادی عظیم حادث شود مقداری رکوی آلوده در آنجا افکنند بادی و طوفانی قوی حاصل آید و صحت این معنی از اخبار متواتر بوضوح پیوسته .

مؤلف حبیب السیر تعریف بالارا در باره بادخان تایید نموده و میگوید مثل این چشمه در نواحی غزنه هم هست و در قبیجار دامغان نیز چشمه ایست بنام عین الحجر که اگر زنبوری در آن افکنند سنگی منقش میگردد .

امین احمد رازی نیز مطالب بالا را در کتاب خود موسوم بتذکره هفت اقلیم متذکر شده و ملا عبدالباقی نهاوندی مؤلف کتاب مآثر رحیمی «جلد ۱» ضمن شرح حرکت همایون شاه هندی بدر بار شاه طهماسب صفوی در اینمورد چنین نوشته : « ۰۰۰۰۰۰ » از آنجا بسبزووار و از سبزووار بیسظام و دامغان رفتند و از عجایب در آنجا چشمه ایست که میگویند از زمان قدیم تا حال طلسمی کرده اند که هرگاه چیزی پلید در آن چشمه میافتد در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد و خالک هوا تارک میگردد و این را نیز بچشم عبرت امتحان فرمودند »

فرهاد میرزا معتمد الدوله (۱۲۳۳ - ۱۳۰۵ هجری قمری) فرزند عباس میرزا نایب السلطنه در اینمورد میگوید : « و در نزدیکی دامغان چشمه ایست معروف ببادخانی که هرگاه قاذورات در آنجا افکنند باد سختی وزیدن گیرد و اهل دامغان اغلب اوقات که لشکر و حشم از آنجا میگذرند بجهت اینکه از سیورسات معاف باشند اینکار را میکنند و از سختی و تندی باد هیچ خیمه و خرکاهی برپای نماند و همینکه قاذورات را پاک کردند تسکین مییابد . »

عجب اینست که سلطان محمود غزنوی (متولد در شب پنجشنبه
عاشورای سال ۳۷۱ - متوفی در سوم ربیع الاخر ۴۲۱) هنگام تصرف
هندوستان از خاصیت چشمه‌ای نظیر چشمه بادخان در هند استفاده کرده
و در اثر وجود آن چشمه بر دشمن پیروزی یافته است !!! شرح این
قسمت مطابق مندرجات کتاب مختصری از جیب‌السیر چاپ لندن چنین
است : « ... آنگاه عزم غز و کفار هند نموده چند قلعه معتبر از قلاع
آن مملکت بحیز تسخیر در آورد و جیبال که بزرگترین حکام هندوستان
بود از زوال ممالک موروث اندیشیده بالشکر بسیار روی بدیار اسلام نهاد
و امیر ناصر سبکتکین او را استقبال نموده بین‌الجانبین قتالی در غایت
صعوبت اتفاق افتاد و در اننای اشتغال نایره جدال امیر سبکتکین فرمود
که در چشمه‌ای که قریب بمعسکر جیبال بود مقداری نجاست اندازند
زیرا که خاصیت آب آن چشمه چنان بود که هر گاه که ملوث گردد
رعد و برق ظاهر گشته برودتی عظیم بر جوهر هوا استیلا یابد و چون
فرمان بران امیر ناصرالدین بموجب فرموده عمل نمودند خاصیت آن
آب بر وجه اتم بحیز ظهور آمد و هندوان از مقاومت عاجز گشتند . »

چشمه علی

چشمه علی چشمه ایست واقع در ۲۵ کیلومتری شمال دامغان ،
آبش در حدود ۱۳۶ سهم است (هر سهم ۶ خروار بذرافشان دارد) که
پس از مجزا شدن هشت سهم و سه ربع سهم برای مشروب شدن : آستانه
مزرعه بابا حافظ ، آهوانو ، مزرعه علم شیر بقیه آب آن در آب بخشان
بسه قسمت تقسیم میشود که دو بخش بطرف آبادبهای پیرامون شهر و

بهره دیگر بجانب شهر سرازیر و جاری میگردد .

چشمه علی محلی است بسیار با صفا که از قدیمترین زمان در وقت لشکر کشی سلاطین و فرمانروایان محل اجتماع اردو بوده چنانکه اسکندر هنگام عزیمت از دامغان بگرگان و انتیوکوس در وقت جنگ با اردوان اشکانی مدتی در آنجا اردو زده اند .

آقا محمد خان قاجار و فتحعلیشاه در چشمه علی عمارات و ابنیه مفصل و زیبایی ساخته اند ، که امروز بواسطه زلزله و عدم مواظبت و کمی استحکام متأسفانه قسمتی منهدم گشته و بقیه در شرف نابود شدن است .

وقف نامه و تاریخ منظوم بنای (۱) عمارت و مسجد فتحعلیشاه بشرح زیر است ، که بر روی دو سنگ منقور و در دو سمت تالار نصب گردیده است .

در حینیکه رایات ظفر آیات نصرت علامات پادشاه عدالت پناه و شاهنشاه گردون بارگاه ، قهرمان الماء والطين ، ظل الله فی الارضین ، الموید بتایدات الملك الجبار ، ابوالنصر فتحعلیشاه قاجار خلد الله ملكه ، بعزم تسخیر و تدمیر فرقه ضاله اوزبکیه ماوراءالنهر ازدار الخلافه تهران شقه گشا گردیده این مکان دلفروز مخیم خیم ظفر انجام پادشاهی شد؛ رای صواب نمای پادشاهی تعلق پذیر گردید که در این منزل ارم مماثل عمارتی ساخته آید که راه روان را از تاب آفتاب پناه و از رنج راه آراهگاه باشد و وقف صحیح شرعی نمودند این عمارت دلگشارا بسرکار فیص آثار حضرت صاحب الامر صلوة الله علیه و علی ابائه الطاهربین
فی سنه ۱۲۱۷ .

اشعار از مرحوم میرزا صادق وقایع نگار مردی متغلس به هما میباشد

خسرو انجم چشم فتحعلیشہ آنکہ هست
آسمان اورا مطیع و روزگار اورا دلیل

آن شہنشاہی کہ در نظم جهان داری ندید
چشم گردونش نظیر و دیدہ عقلش عدیل
دولت از عدالت باقی؛ منت ایزد را کہ هست
بر بقای دولت او ، عدل او محکم دلیل

شاکی از قسمت نیابی هیچکس را تا بدھر
ہمت او رزق مخلوقات را آمد کفیل
چون بعزم ماوراء النہر شد از ری سوار

پادشاہی دل قوی؛ از یاری رب جلیل
کرد منزل اندر این فرخندہ جای با صفا

شد ز فیض مقدمش این چشمہ رشک سلسبیل
گشت بر با در نکو وقتی و نیکو ساعتی

از ہمایون حکمش این ولکش بنای بی بدیل
دور نہار خجالت این دلگشا منزل کشد

این منقش قصر زنکاری اگر بر چہرہ نیل
جست، اتمام و رقم زد بہر تاریخش ہما

«این بنا قصر جنان وین چشمہ آب سلسبیل»

تاریخ مسجد :

شہ فرخ لقا فتحعلیشاہ آنکہ میباشد

قضا امر و قدر نہی و سپہر اورنک و فر افسر

شهنشاهی که میسایند شاهان جهان هر دم
براه موکب او رو ، بخاک در گه او سر
ز قهر و مهر او باشد عیان در باغ خار و گل
ز بذل و جود او باشد، چو خاره خوار سیم و زر
خلاصی تا دهد جمله اسیران مسلمان را
بتسخیر بخارا بر کشید از ملک ری لشکر
چو این زببنده منزل شد ؛ مقرر موکب شاهی
وز آن فرخنده آمد طبع شاه معدلت گستر
مقرر داشت تا بر پا شود این مسجد عالی
چه مسجد! همچو باغ خلد روح افزا و جان پرور
قرار از دل برد محراب آن اصحاب تقوی را
بدان سان کز دل عشاق ؛ طاق ابروی دلبر
محقر با علو طاق آن ایوان کسراوی
مکدر با جلای سنک او مرآت اسکندر
ز سقف عالیش گاو فلک را کوه بر کوهان
ز حمل پایه اش حوت زمین را لرزه بر بیکر
غرض چون شد تمام از بهر تاریخش هما گفتا
ز امر قیله عالم بنساخت قیله دیگر

شعراي دامغان

منوچهری

ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد منوچهری معروف بشصت کله از

شعرای طراز اول و متقدم ایرانست که بصفای ذهن وجودت طبع امتیاز
و اشتها دارد *

مولد ویرا برخی تذکره نویسان اشتباهاً بلخ نوشته‌اند ولی بتصریح
خود شاعر و قرائن دیگر مسلم و غیر قابل انکار است که وی از دامغان
برخاسته و اول بخدمت امیر منوچهر فلك المعالی پسر شمس المعالی
امیر قابوس بن وشمگیر و الی جرجان و بعد در دربار محمود و پسرش
مسعود غزنوی بار یافته است .

سبب انتساب منوچهری بشصت کله بعقیده بعضی آنست که وی
دارای رمه و چشم زیاد بوده یا در انگشت شست شکستگی و کوفتگی
داشته ولی بذهن نزدیکتر است که تخلص منوچهری با آن احمدبن
منوچهر شصت کله شاعر سده ششم که محمدبن علی بن سلیمان راوندی
در کتاب نفیس راحة الصدور و آية السرور بشرح زیر از او یاد کرده
اشتباه شده است :

«و سبب تالیف این کتاب آن بود که در شهر سنه ثمانین و خمس مائه
خداوند عالم رکن الدین والدین ، طغرل بن ارسلان راهوای مجموعه‌ای
بود از اشعار ؛ خال دعا گوی ؛ زین الدین مینوشت و جمال نقاش اصفهانی
آنرا صورت میکرد و صورت هر شاعری میکردند و در عقبش شعر
میآوردند و مضاحکی چند مینوشتند و آن حکایت را صورت رقم میزدند
و خداوند عالم مجلس بدان میآراست .

و بلطف طبع مضاحکی چند ساختی و آنرا «غیبی» خواندی و

بعضی مسموعات را «جیبی» در آن حال امیرالشعرا و سفیر الکبریا شمس الدین احمد بن منوچهر شصت گله که قصیده تماچ^۱ گفته است حکایت کرد که سید اشرف بهمدان رسید، در مکتبها میگردید و میدید تا کرا طبع شعرست، مصرعی بمن داد تا بر آن وزن دو سه بیت گفتم، بسمع رضا اصفاء فرمود و مرا بدان بستود و حث و تحریض واجب داشت و گفت از اشعار متاخران چون عمادی و انوری و سید اشرف و بوالفرج رونی و امثال عرب و اشعار تازی و حکم شاهنامه آنچه طبع تو بدان میل کند قدر دوست بیت از هر جا اختیار کن و یادگیر و برخواندن شاهنامه مواظبت نمای تا شعر بغایت رسد و از شعر سنائی و عنصری و معزی ورود کی اجتناب کن، هرگز نشنوی و نخوانی که آن طبعهای بلند است و طبع تو بیندد و از مقصود باز دارد.

شمس الدین شصت گله گفت من و چند کس دیگر این وصیت را بجا آوردیم بمقصود رسیدیم و غایت مطلوب بدیدیم.^{۲۰}
بطوریکه ذکر شد منوچهری دامغانی پس از مرگ منوچهر فلك المعالی پنجمین حکمران آل زیار که بسال ۴۱۱ اتفاق افتاده بدرگاه محمود شتافته و بمعرفی ابوالقاسم حسن بن احمد، در دربار شاه صاحب جاه و مقام گردیده است.

۱ - تماچ ترکی است و فارسی آن لاشسته بالاخسه است که نوهی آش آرد باشد

سه بیت اول قصیده تماچیه اینست:

چون رایت صبح شد در افشان	شد خیل ستارگان پریشان
کم کرد فلك ستام صبحش	بیک قرضه زر بداد تاوان
خورشید بتیغ پر تو خویش	از چرخ فرو گرفت خفتان

در میان آثار شعرای بزرگ دیگر اشعار منوچهری بجهاتی بسی نظیر و بدیل است چه اینکوبنده در بکار بردن تشبیهات لطیف و بدیع و در عین حال طبیعی استادی و مهارت زیادی بکار برده بطوریکه جز فردوسی و رودکی در این هنر نمائی نمیتوان عدیلی برای او تصور کرد مضمون ابیات منوچهری گاهی ماخوذ از ادبیات عرب است و این بواسطه تسلط شاعر بر زبان تازی بوده که اغلب بدان تفاخر مینموده؛ اما نباید تصور کرد که وفور لغات و اصطلاحات و کنایات عربی اشعارش را از روانی و عذوبت دور ساخته بلکه بر خلاف، منوچهری همان کلمات عربی دور از ذهن و غیر مانوس را با چنان استادی و مهارت بهم بسته و پیوسته است که خواندن آن خواه نخواه در انسان ایجاد وجد و نشاط میکند.

هیچیک از شعرا بقدر منوچهری از گل و سبزه، باغ و راغ، چشمه و جویبار، نام نبرده و باندازه او وصف طبیعت نکرده اند. اشعار منوچهری بتمام معنی جاندار و دلنشین است و علاوه بر آنکه روح از مطالعه آن لذت و فایده میبرد تقریباً فرهنگ صحیح کوچکی از زبان فارسی است که بسیاری از لغات و نام نواهای قدیم و اطلاعات تاریخی و علمی در آن ذکر شده است.

منوچهری گر چه اول بدربار سلطان محمود بار یافته لیکن اغلب قصاید وی در مدح سلطان مسعود و پسران و درباریان وی میباشد؛ از جمله چند قصیده در مدح ابو حرب بختیار الدین سروده که در زمان شاعر حاکم دامغان مولد او بوده است.

۱- مطربان ساعت بساعت بر نوای زیروبم گاه سروسرستان ز نندامروز، گاهی اسکنه گاه زیر قیصران و گاه تخت اردشیر گاه نو روز بزرگ و گاه نوای بسکنه

بقول عوفی صاحب لباب الالباب «منوچهری آراینده چهره بلاغت و سرو بوستان براعت بود، اندک عمر، بسیار فضل، از نوادر ایام و عجایب روزگار» در بدیبه گوئی دست داشته و معلوم نحو و ستاره شناسی و طب و حکمت آشنا بوده است .
وی در حدود سال ۴۳۲ در گذشته و سال تولد و مدفنش معلوم نیست .

اشعار منوچهری را او این بار مرحوم رضا قلیخان هدایت جمع آوری و منتشر نموده؛ چند بار دیگر نیز تجدید طبع شده اما صحیح ترین و کاملترین آن چاپ پاریس میباشد که بسال ۱۸۸۶ مسیحی با ترجمه فرانسه انجام پذیرفته است اینک نیز شاعر دانشمند آقای حبیب یغمائی بجمع آوری و تصحیح دیوان کامل این شاعر اشتغال دارند
اشعار منوچهری همه استادانه و متین و از غایت فصاحت و استحکام، برگزیدن برخی از آن بسیار مشکل و دشوار است اما بدلیل اینکه درج دیوان شاعر در این کتاب میسر نیست دو رباعی و مختصری از اشعار این گوینده نامی انتخاب و ذکر میشود .

در بندم از آندو زلف بند اندر بند	نالانم از آن عقیق قند اندر قند
ابوعده فردای تو هیچ اندر هیچ	آخر غم هجران تو چند اندر چند
تاریک شد از مهر دلفروزم روز	شد تیره شب از آه جگر سوزم روز
شد روشنی از روز و سیاهی زشیم	اکمبون نه شیم شبست و نه روزم روز
ای ترک من، امروز نگویی بکجائی	تا کس بفرستیم و بخوانیم و بیائی
آنکس که نباید، بر مازودتر آید	تو دیر تر آئی بر ماز آنکه بائی
آنروز که من شیفته تر باشم بر تو	عذری بنهی بر خود و نازی بفرزائی

چون بادگری من بکشایم تو ببندی و ربا دگری هیچ نبندم بکشایی
گوئی برخ کس منکر جز برخ من ای ترک چنین شیفته خویش چرایی
ترسی که کسی نیز ز من دل بر باید کس دل نر باید بستم چون توربائی
من درد گران زان نگرم تا بحقیقت قدر تو بدانم که بخوبی بجه جائی
باتو ندهد دل که جفائی کنم از پیش هر چند بخدمت در تقصیر گشایی

نگارین منا بر گرد و مگری که کار عاشقان را نیست حاصل
زمانه حامل هجر است و لابد نهد یگروز بار خویش ، حامل
نگار من چو حال ما چنین دید بیارید از مژه باران و ابل
تو گفتی فلفل سوده بکف داشت پراکند از کف اندر دیده فلفل
بیامد اوفتان ، خیزان بر من چنان مرغی که باشد نیم بسمل
دو ساعد را حمایل کرد بر من فرو آویخت از من چون حمایل
مرا گفت ای ستمکاره بجانم بکام حاسدم کردی و عادل
چه دانم من که باز آمی و یانه بدان گاهی که باز آید قوافل
ترا کامل همی دیدم بهر کار ولیکن نیستی در عشق کامل

افتخارالدین دامغانی

از شعرای قرن هفتم هجری بوزده و شرح حالش معلوم نمیباشد :

از اوست ،

آخر این محنت هجران بسر آید روزی

وین دل خسته از این غم بدر آید روزی

هم بر این حال نماند مگر این محنت من

شب اندوه مرا هم سحر آید روزی

زین همه یارب و این آه سحر گاهی من
شک ندارم که یکی کارگر آید روزی
زان پر بچهره پیمان شکن سنگین دل
بمن سوخته دل هم خبر آید روزی
یارب آن دولت جاوید بیابم گوئی
که خرامان ز درم یار در آید روزی
چند باشد دل من خسته خار غم عشق
کلبین وصل هم آخر بدر آید روزی
افتخار امشو از شادی وصلش نومید
کاخر این محنت هجران بسر آید روزی

خواجه بدرالدین دامغانی

از شعرای درجه دوم قرن هفتم هجری بوده، در تذکره مونس الاحرار
غزل زیر بنام وی ذکر شده است .
ای جان وزندگانی چونی و چیست حالت
روزم باخیر آمد در حسرت وصال
هر چند بیقرارم عقم غلام زلفت
با آنکه تیره حالم ، جانم فدای خالت
پر نور شد ضمیرم از آفتاب مهرت
روشن شد اندرونم از برتو جمالت
گیرم که در گذارم ، این چیزها که گفتمی
این جورها که کردی هرگز کنم حالات

بر رخ روانه گردد سیلاب اشک چشمم
هر که که یادم آید زان لطف چون زلالت
خورشید وار ساید ، بر چرخ چارمین سر
گر بدر باز بیند ابروی چون هلال
بیچاره هر سحر که ، نالد بدر و گوید
کای جان و زندگانی چونی و چیست حالت

عبادالدین دامغانی

در قرن هفتم میزیسته این غزل از اوست .
نخواهم بی غم عشقت زمانی شادمانی را
ندانم جز لب لعلت حیات جاودانی را
تو شاهی ، من گدا ؛ آندولتم آخر کجا باشد
که بر درگاه تو یابم مجال پاسبانی را
نه قدرت بودنم باتو ، نه بیتو صبر و آرام
نمیدانم کرا گویم ، من ایندرد نهانی را
نکردم اختیار خود طریق عشق را لیکن
که مانع میتواند شد قضای آسمانی را
حیات از بهر آن خواهم که وصل یار دریابم
و گرنه در غم هجران چه راحت زندگانی را
بدان امید کز وصلت مرا حاصل شود کامی
در این سودا بسر بردم همه عمر جوانی را
روا نبود که بی جرمی بقول دشمن بدگو
بیکسو افکنی کلی طریق مهربانی را

مرايك لحظه از خاطر نه‌ای غایب تونیزا گنون
فرو مگذار از خاطر عباد دامغانی را

مہجیر الدین دامغانی

در سدهٔ هفتم بوده ؛ از اوست :

از پسته شور ما شکر ممکن نیست و اندر رخ خورشید نظر ممکن نیست
زین تل بلور ما طمع کمتر کن کین تل بہزار کوه زر ممکن نیست

زایر دامغانی

میرزا طاهر نصر آبادی اصفہانی در تذکرۂ خود بنام تذکرہ نصر
آبادی از این شاعر چنین یاد میکند : « زیرا دامغانی اسمعیل نام دارد ؛
مرد خوبیست ، در محکمۂ شیخ الاسلام آنجا میباشد ، شعرش اینست » :
ز لیلی ؛ لیلی من دلربائی بیشتر دارد

زہجنون اندکی دیوانہ تر میخواستم خود را

شامی دامغانی

شاعری خوش قریحہ و با ذوق بوده و علوم متداول زمان خود
مخصوصاً صرف و نحو و فقہ را بخوبی میدانستہ و بحذاقت در طب نیز
مشہور بوده است . این شاعر چون بجمع آوری و مدون ساختن اشعار
خویش دلبستگی نداشته آثارش از میان رفته است . از اوست :

دیده را گفتم کہ در رویش بگستاخی مین

گفت گستاخی نباشد ؛ عین مشتاقیست این

محمد مؤمن دامغانی

چند بیت زیر در تذکرہ نصرت بنام این شاعر ثبت گردیدہ ، حاجی

محمد تقی متخلص به بسمل بسراوست وی نیز سر پر شوری داشته است :

درازل چون صورت خوبت مصور ساختند

گردش چشم ترا دیدند و محشر ساختند

تا بر افتد دید و وادید از جهان یکبارگی

از برای خانه آئینه هم در ساختند

از کواکب داغها دارد بتن ابدال چرخ

آسمان را این سیه چشمان قلندر ساختند

هیمة تر بقیامت نخرندای زاهد هیچ سودی ندهد شانه و مسواک آنجا

مگذار که از رشک نقاب تو گدازم ظلم است که پروانه ز فانوس بسوزد

دستی که در بیاله حسنت شراب کرد دردی که ماند در قدح آفتاب کرد

مخلص دامغانی

عبدالرحمن شاکر بن حاج محمد در تذکره خود بنام گلستان

مسرت این دو بیت را بنام مخلص دامغانی ثبت کرده :

سخن هر جا بوصف لعل نوشین توسر کردم

نباتی ساختم کاغذ قلم از نیشکر کردم

سخت آورده بکف ساعد سیمین ترا

میتوان گفت که مخلص بد بیضا دارد

نزهت دامغانی

شرح حالش بدرستی معلوم نیست در بعضی کتب تذکره ایات زیر

بنام وی ثبت شده :

نه شانه دست نوازش بزلف یار کشید که اره بر سر دلهای بیقرار کشید

مرا جان دادن آنست در پای تو میترسم
که چون تن خاک گردد بوالهوس مشتی بسرریزد

از تو تا جانان نباشد یکقدم ره در میان
گر نباشد وادی آمیزش خلق جهان

شهادت میتر اودارفسون چشم خونریزش
نگه را دار منصور است مژگان دلاویزش

شتر پیر محمد دار دامغانی

مرحوم حاجی میرزا رضا شریعتمدار فرزند میرزا حسن مجتهد از
علمای بزرگ اخیر دامغان بوده که مقدمات علوم را در مشهد آموخته و
پس از آن تحصیلات خود را در نجف ادامه داده است.

میرزا رضا در دوره پنجم از شاهرود بنماینده کمی مجلس
شورایملی انتخاب شده و در تغییر سلطنت نقشی بازی کرده است و همین
دانشمند بود که برای اولین بار بمجلس شورایملی پیشنهاد کرد مجلس
بوزرا تمعارف اجازه دهد تا جمعی از متخصصین را که کمتر از ده نفر نباشند
برای ترجمه کتب علمی و فنی مفید انتخاب و استخدام نماید و این پیشنهاد
در صدوسی و ششمین جلسه دوره پنجم مورخ ۱۵ اسفند ۱۳۰۳ تصویب
و مورد عمل واقع گردید.

مرحوم شریعتمدار بیشتر اوقات را در کتابخانه بزرگی که داشت
بمطالعه و تألیف کتب مشغول بود و دقیقه‌ای از اینکار نمیآسود.

از تألیفات وی یکی کتاب انتباه نامه اسلامی است که بسال ۱۳۳۵
تألیف و سال بعد مطابق ۱۲۹۷ شمسی چاپ نموده و در آن احکام اسلامی
با علوم جد تطبیق یافته است.

شریعتمدار زبان فارسی و عربی را درست میدانست ، بهر دو زبان
شعر میگفت و چون بادییات دلپستیکی داشت عضویت انجمن ادبی ایرانرا
پذیرفته بود ، از جمله اشعار او قصیده ایست در برانگیختن مسلمانان
جهان باتحاد و همبستگی که بزبان تازی سروده .

این دانشمند شاعر در سال ۱۳۰۵ در گذشته و بجهان جاودانی
شناخته است . از اوست :

تا که دل میبری ایدوست بدلداری باش

چون به بند است تو در فکر نگهداری باش

صید هر چند که چالاک و قوی پنجه بود

تا که در دام تو افتاده بغمخواری باش

پست شو تا که بلندت همه عالم دانند

خویش سر باز بدان و سر سرداری باش

مشتری نیست طبیعت ؛ تو بزرگی مفروش

از طبیعت همه در فکر خریداری باش

داد مظلوم بخواه و بره خدمت خلق

در همه عمر چو فیض ازلی جاری باش

شو فدا کار که جمهور فدایت کردند

ورنه در تپ ستایشگر در باری باش

مست و مغرور مشو ورنه گزندت برسد

روز قدرت نگران شب ناچاری باش

به نصیبی که خدا داد رضا باید بود

عزت ار گشت فزون منتظر خواری باش

بیت اول

غمگین از حال تویم / حاسه علی باستان
 ای کجاست زین آفتاب / روح تازه و کمال
 صاف و صبور و دل / آنگه از ترسیت و خشم
 که چه اطفای بخوشی / بپذیرم هر مکر
 من در غم زین / ز در لایق آن
 لیک دلم ز غم و دلم / ترسیدم بر تقسیم
 غم تو ای که شنیدی / چشم آسمان
 صدی اندک چه دارد / هر دو در گم ز بیم
 در آن دروغ و کلاه / کشته ز روان غم
 غمبسته یکشدم / از غمیت برت برام
 چون ز غم ز تو / شد غم تا به
 و بیک پان / ز غم تا به

خط مرحوم حاج میرزا رضا شریعتمدار دامغانی

دیگر از اشعار مرحوم شریعتمدار پاسخ منظوم است که در جواب نامه منظوم شاعر معاصر آقای حبیب یغمائی (سابقاً منتخب زاده تخلص داشته) سروده و آن اینست :

منتخب زاده نونهال گویم	صاحب طبع پاک و ذوق سلیم
بسکه شیرین زبان و خوش سخنی	روح تازه دهی بعظم رمیم
صاحب فرو مجد و خط و کمال	آگه از سر هیئت و تقویم
گرچه لطف ترا بنسبت خویش	می پذیرم با حسن تکریم
اینچنین حسن ظن زاهل ادب	از برای منست فوز عظیم
لیک دانم ز خرمن دانش	نرسید از ازل مرا تقسیم
سفری آنچنان که بشنیدی	پیشم آورد روزگار عقیم
چندی اندر محیط علم و ادب	بهره ور گشتم از جدید و قدیم
مدتی در فضای آزادی	گشته با رهروان عشق مقیم
عاقبت بخت بد کشیدم باز	از بهشت برین بقعر جحیم
چون ز امر قدر گریز نبود	شد بحکم قضا ، رضا تسلیم
وینک ایبات و حسن ظن ترا	شکر گویم ز قلب و فکر صمیم

وزراء ، سرداران ، مشاهیر دامغان

در زمان گذشته

ابو سعید دامغانی

ابو سعید منصور بن علی بن بندار دامغانی در قرن ششم هجری میزیسته و در علم نجوم و هیئت بسیار متبحر و زبردست بوده است . کتابی بزبان عربی و در علم نجوم بنام احکام دامغانی تألیف کرده که

بخش خود او در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار موجود است و بر استادی و مهارت وی بهترین گواه میباشد.

از جزئیات حال ابوسعید اطلاع در دست نیست لیکن بی تردید تا سال ۵۰۷ حیات داشته است.

ابو علی دامغانی

ابو علی الحسن بن علی نیز از جمله معارف و دانشمندان دامغان بوده که با اکثر علما و فضلاء عهد خود معاشرت و مکاتبت داشته است.

ابو نصر اسمعیل بن حماد الفارابی الجوهری متوفی بسال ۳۹۳ در نیشابور مصنف صحاح اللغة مدت نسبه زیادی در دامغان میهمان وی بوده و با یکدیگر مباحثاتی داشته اند.

ابو محمد دامغانی

ابو محمد بن عیسی دامغانی در خوش خطی و بلاغت و انشاء و تدبیر چندان معروف و مشهور بوده که بدو مثل میزدند.

وی از اوایل جوانی منشی ابی منصور محمد بن عبدالرزاق بوده و پنجاه سال متوالی با عزت و احترام بدین کار خطیر روزگار گذرانده است.

ابو محمد علما و شعرا را بسیار دوست میداشت. خود نیز بزبان فارسی و تازی شعر میگفت اما بجمع آوری آن توجهی نمینمود.

قاضی احمد دامغانی

منصف کتاب استظهار الاخبار است؛ بیش از این از شرح حالش

اسمهیل دامغانی

از بیباکان و سرداران بزرگ زه-ان خود بوده ؛ هنگام سلطنت فتحعلیشاه قاجار ، روز دوازدهم ربیع الاول سال ۱۲۲۹ بدستور شاه با دو برادر خود ذوالفقار خان و مطلب خان با پنجهزار سپاهی بسدفع باغیان خراسان پرداخته و پیروزی یافته است و فتحعلیشاه بجبران این خدمت بیست و پنجمین دختر خود مولود سلطان خانم را بزوجیت رضا-قلیخان پسر او در آورده است .

پهلوان حسن دامغانی

پهلوان حسن بعد از خواجه لطف‌الله بن مسعود پاشینی در سنه ۷۶۲ در سبزوار بحکومت رسید ؛ در ابتدای امارت با درویش عزیز نامی که در مشهد خروج کرده بود مصالحه نمود ، سپس با شش هزار لشکر بقصد جنگ با امیر ولی باسترآباد حرکت کرد اما خواجه علی موید هنگام غیبت او بمخالفتش برخاست و سبزوار را گرفت ؛ سپاهیانی که همراه پهلوان حسن بودند از ترس اسارت اهل و عیال خود که در سبزوار بسر بسر میبردند سر او را بریده نزد خواجه علی مؤید فرستادند .

شمس دامغانی

شمس در حدود سال ۷۳۷ هجری در دامغان متولد شده و پس از تحصیل علوم بهندوستان مسافرت کرده و در دربار فیروزشاه ، پادشاه هند بار یافته است .

نوشته اند وی پس از اینکه منصبی یافت بسلطان عرضه داشت که

عمال کجرات مالیات آنجا را درست تسلیم خزانة پادشاه نمیکند و تعهد کرداگراؤ بدینکار منصوب شود لااقل دو برابر معمول بسطان خراج رساند فیروز شمس را بحکومت کجرات فرستاد اما بزرگان درنہان باو مخالفت کرده و نگذاشتند از ایفای تعهد برآید . شمس چون چنین یافت یساعی شد و برای خود دستگاہ امارتی چید لیکن اہالی کجرات باشارہ فیروز بدو حملہ بردہ در حدود سال ۷۷۹ ویرا کشتند و سرش را بدرگاہ پادشاه فرسنادند .

پس از شمس حکومت کجرات بمملک شیخ فخر دشمن و کشنده شمس واگذار گردید .

علی دامغانی

علی از دانشمندان و زیرکان دورہ خود بودہ ، و دوبار بوزارت رسیدہ است :

ابوعلی سیمجور وقتیکہ برتاش غلبہ یافت و جرجان را گرفت عبداللہ بن عزیز وزیرش ، ویرا تشویق و ترغیب میکرد کہ کارتاش رایکسرہ کند اما سیمجور از تعقیب دشمن ہراس داشت ، و میترسید کہ باو و لشکریانش چشم زخمی برسد و چون عبداللہ وزیر بر اینکار اصرار داشت او را معزول کرد و در سنہ ۳۷۷ وزارت بہ علی دامغانی سپرد . وزیر باصلاح کار ہا ہمت گماشت اما با ہمہ فراست و ذکاوتی کہ داشت چون قدرت و قوت وزراء کم شدہ بود و امور لشکری صورت خوبی نداشت موفقیّت نیافت ؛ ناچار از کار برکنار شد و وزارت بابونصر زید واگذار گردید . او ہم کاری از پیش نبرد و دوبارہ وزارت بہ علی دامغانی رسید .

قاضي محمد دامغانی

تربیت شده ابو نصر کندی و مدتها در زمان قائم خلیفه قاضی بغداد بوده .

صاحب گزیده در حق وی گوید : « و قضاء بغداد بدو دادند ، اورا روی همه زمین یکوجب ملک نبود ، و مابوسی و مرکوبی نداشت ، از کار قضا چندان نعمت حاصل کرد که هر سال دو بیست هزار خروار غله از زراعت او حاصل میشد ، و سالها قضاء بغداد در نسل او بماند . »

خواجه مسعود دامغانی

خواجه مسعود وزیر ملک اشرف بن امیر تیمورتاش بن امیر چوپان برادر شیخ حسن کوچک بوده .

نوشته اند در سنه ۷۴۹ ملک اشرف ، وزیر خود خواجه عبدالحی را بجهتی راند و دستور داد او را بقلعه الموت دربند سازند و چون شنید که قلعه بان با او مهربانی میکند کس فرستاد تا ویرا بشیریز آورند و در قلعه النجق محبوس نمایند سپس وزارت خویش را بخواجه مسعود ، داماد عبدالحی ، که مردی دانشمند ، خوش خط و چیز نویس بود واگذار کرد .

خواجه مسعود نیز پس از چندی وزارت بقلعه روئین در زندانی شد تا در سال ۷۵۱ درگذشت .

دامغان امروز

دامغان شهریست سر راه تهران و مشهد که تا بابتخت ۳۴۳ کیلومتر فاصله دارد، ارتفاع آن از سطح دریا ۱۱۱۵ متر و طول و عرض جغرافیائیش بترتیب ۵۴ درجه و ۱۹ دقیقه و ۳۶ درجه و ده دقیقه میباشد. دامغان بوسیله رشته راه آهن تهران و مشهد که فعلاً تا شاهرود کشیده شده بمرکز مرتبط است.

اینراه پس از عبور از سمنان و گذشتن از قسمتهای کوهستانی وارد دشت نسبه همواری شده پس از آنکه از دامغان گذشت مجدداً با کوهها مصادف میگردد و همین جاست که مهندسین راه برای دوری جستن از کوه بریهای پر زحمت و پرخرج راهرا از دامنه کوهها و برجستگیها کشیده و بشاهرود پیوسته اند.

در ۱۳۵ کیلومتر فاصله میان سمنان و دامغان رویهم ۲۵ و بادوک ۶۹۵ پل بزرگ و کوچک ساخته شده و نیز بین شاهرود و دامغان که ۶۵ کیلومتر مسافتست ۱۵۸ پل و ۱۴ و بادوک بنا گردیده و از اینرو میتوان کمی بوضعیت طبیعی و پست و بلندیهای اینحدود آشنا گردید. بین دامغان و گرگان که در شمال است بجهت وجود يك سلسله کوههای مرتفع راه شوسه وجود ندارد و تنها عبور و مرور از معابر تنگ و خطرناك کوهستانها انجام میگردد.

يك راه باریك نیز دامغان را از جهت جنوب بجنندق می پیوندد و چون کویر مرکزی در مسیر اینراه گسترده شده است جز با شتر از آن نمیتوان گذشت.

منظره داخلی دامغان چندان جالب و تماشایی نیست و وجود کوچه های تنگ و مخروب و خانه های گاه گلی که غالباً مناظر زنده ای دارد ، بیننده را مخصوصاً اگر تازه با دامغان نهاده باشد دچار شگفتی و تأثر میسازد . گرچه در چندسال اخیر خیابانهائی باسای منوچهری ، یغما ، ایستگاه ایجاد شده و نیز در کنار راه شوسه باغ عمومی دایر گردیده و تا اندازه ای بر رونق شهر افزوده شده است ، لیکن این اقدامات جزئی کافی نیست و باید مردم دولت را با بساختن شهر خود آگاه و وادار نمایند . آب این شهر خوب و سازگار و هوایش تقریباً معتدل است اما چون در انتهای دالانی از شعبات کوه البرز قرار گرفته پیوسته در معرض وزش بادهائیست که تقریباً همیشه در این معبر جریان دارد بدینجهت اغلب هوای دامغان غبار آلود و پراز گرد و خاک میباشد و بی شک همین آشفتمندی تقریباً دائمی هواست که افسانه چشمه بادخان را پدید آورده است .

سرعت و شدت این بادهای گاه آنچنانست که فضا را کاملاً تیره و تار میسازد و بهمینجهت است که در دامغان در اشجار بلند مخصوصاً سپیدار و چنار کمتر دیده میشود و بیشتر درختان کوتاه مانند انار ، آلو ، انجیر زرد آلو پرورش مییابد .

قوت و مداومت باد را از خراشیدگیهائی که بهرور بر روی جدار مناره های محکم پدید آمده میتوان استنباط کرد .

جمعیت شهر دامغان تحقیقاً بیش از ۸۹۰۸ نفر (۴۴۰۲ نفر مرد و ۴۵۰۶ نفر زن) نیست که اگر جمعیت يك بخش و دهستانهایش نیز بدان اضافه گردد به ۵۲۶۶۱ نفر میرسد باید اعتراف کرد که این جمعیت

نسبت به خاک دامغان که بسیار حاصلخیز و قابلیت و استعداد هر گونه زراعت را داراست بسیار کم است و اگر روزی کمی جمعیت که معلول کمی آب و موجبات دیگر است ترمیم شود میتوان ترقیات سریع این شهر را یقین دانست .

دامغان تا اوایل سال جاری از بخشهای تابع سمنان بوده و اگر چه هنوز هم بعضی ادارات آن عملاً تابع آنجا یا شاهرود است لیکن رسماً مجزاشده و شهرستان تبدیل گردیده ؛ دارای یک بخش و چند دهستان است که با مساعی فرمانداری محل در آتیه نزدیکتری برخی دهستان آن بصورت بخش در خواهد آمد و آنوقت میتوان آتیه بهتری را برای این شهرستان نو سازمان پیش بینی نمود .

بطوریکه قبلاً ذکر شد در دامغان همه گونه محصول عمل میآید، پنبه و کندمش زیاد و مرغوب و پسته اش از نظر خوبی جنس و خوشمزگی زبانه زد همه جاست و گرچه در اردکان بزد و کرمان نیز پسته خوب و درشت بدست میآید اما عطر و طعم پسته دامغان را ندارد به علاوه عمر درختان پسته دامغان بیشتر است لیکن اشجار پسته این شهر هر سه یا چهارو گاهی پنج یا شش سال یکبار باور میگردند و بسیار مواقع نیز در معرض سرمازدگی واقع شده و بی برگ و بر میشوند .

انگور و زردآلوی دامغان خوبست اما بخوبی و زیادی محصول شاهرود نیست . میوه های دیگر نیز کم و بیش دارد مخصوصاً صیفی کاری آن در خور یادآور است .

صنایع دامغان تقریباً منحصر به مهر های دستی : چیت زنی (نوعی قلمکاری) و بافتن پارچه های نخی است .

در این شهر جز کارخانه پنبه پاك كنى و برق كارخانه اى وجود ندارد دستگاہ مولد برق اخیراً بشرکت عده اى روشنفکر و خیر خواه بکار افتاده و شهر را روشن میکند قبل از این دامغان شبها بتمام معنى تاریک، حزن انگیز و غم آور بود اما اکنون در شب زیبائی و جلوه اى یافته است که پیش از این نداشت و عجب اینست با اینکه هنوز دو ماه بیشتر از عمر این شرکت مفید نمیکندزرد همه جهت مورد استفاده اهالى قرار گرفته است .

از لحاظ معدن دامغان بسیار غنى است چه در کوههاى نزدیک آن بیشتر معادن مخصوصاً سرب، آهن مغناطیس، طلا، زغال سنگ و غیره وجود دارد اما سوای ذغال سنگ که با وسایل ناقص کمى استخراج میگردد از معادن دیگر بهره بردارى نمیشود، معدن طلاى دامغان خيلى مهم و قابل استفاده است و اگر روزى دولت با استخراج آن اقدام نماید شود سرشارى خواهد داشت .

در ازمنه سابق مردم بطرزى بس ساده و عامیانه با شستن خاکهاى زردار طلا بدست میآورده اند، اما اکنون این کار متروک شده و کسى دنبال نمیکند .

از مؤسسات مفید این شهر بیمارستان رضائى است که یکمیلیون ریال مخارج ساختمان و بعضى لوازم آنرا آقایان حاجى محمد على و حاجى محمد حسین برادران رضائى پرداخته اند؛ پی ریزی این بیمارستان از اول سال ۱۳۱۹ شروع و در وقایع شهر بور ۱۳۲۰ متوقف شده مجدداً از فروردین ۱۳۲۱ آغاز و تا آخر همین سال پایان یافته است . اکنون این بیمارستان بیست تخت خواب دارد که در صورت لزوم ده تخت دیگر

میتوان بدان افزود ، ۱۵ تخت برای خواباندن بیماران حاضر است ، و دونفر پزشك چاذق و یکنفر مامای ماهر با حسن سلوك و مهربانی حد متوسط روزانه ۱۵۰ تن را معاینه و معالجه مینمایند .



بیمارستان رضائی

بسیار بجا و بمورد است وزارت بهدای اعتباری لاقبل معادل سه - برابر بودجه بسیار مختصر فعلی برای این بیمارستان منظور دارد تا این مؤسسه بتواند شعبات بهداری خود را که اکنون تنها در چهارده کلاته و توبه درواری دایر است عمومیت داده و خدمات بیشتری ببهداشت همگانی این شهرستان بنماید .

اخلاق و روحیات مردم دامغان

اطهار نظر در اخلاق و روحیات مردم يك شهر حتی يك خانواده بآسانی و سهولت ممکن نیست و چه بسا مطالعات سطحی خاصه اگر از طرف اشخاص غیر عارف بروانشناسی بعمل آید ، غالباً نادرست و بی ارزش است .

گذشته از این تحقیق و بررسی در مورد اخلاق و روحیات یک توده باید منحصرأ متکی بعقل و تجربه باشد نه مبتنی باحساسات، چه در غیر اینصورت بازهم نتیجه مفید و قابل اعتماد نیست، همچنین داوری کسانی که غرض و نظر شخصی را در شناساندن جمعیتی دخالت میدهند در خور باور و مورد اطمینان نمیباشد، زیرا بسیار اتفاق افتاده قضاوت چند تن دانا و صاحب نظر درباره يك موضوع چون از روی احساسات و غرضهای شخصی انجام یافته با هم متناقض و متباین بوده است، مثلاً یکی هنگامیکه در شهری میزیسته، تنگدست نشده، آب و هوای آنجا سازگارش بوده، بیمار و بستری نگردیده، مردم بوی احترام و هنگام نیاز همه جور همراهی مینموده اند، بدیهی است اگر از او پرسیده شود آن شهر و مردمانش چگونه هستند دهان بتعریف و تحسین میکشاید و حال آنکه ممکنست عقیده دیگری در همین مورد درست عکس، و مخالف این باشد.

ابوالفضل احمد ابن حسین ملقب ببدیع الزمان همدانی چون از موطن خود بجهاتی دلخوشی نداشته از آن چنین یاد میکند.

همدان لی بلد اقول بفضلها لکنها من اقبیح البلدان

صیانهافی الحسن مثل شیوخها و شیوخها فی العقل کا الصبیان

و در جای دیگر ضمن توجه بحروف کلمه همدان چنین میگوید.

الهاء هم و المیم محنة و الذال ذل و الف افة

و النون ندم لقاطینها نعود بالله من ذی المخافة

و حال آنکه یکی از شعرای متأخر چنین اظهار نظر میکند:

نقص کند شهر ما به پیر و جوانش اینک مر گفته بدیع زمان را

آری هر کس مطابق نظر خویش مدح و مذمت کند زمان و مکانرا

الحق شهری چوبلده همدان نیست گوئی نه، اینک بگرد جهان را
فروغ الدین اصفهانی تبریز و مردمان غیور و نجیب و مهربان
آنجا را که گویا بوی اعتنائی نکرده اند چنین معرفی مینماید:

چه تاب و تب که ز تبریز در روان منست

قسم بجان تو تبریز نیست تب خیز است

هر آنکسی که ز اهل صلاح آن ملک است

بفتنه اهرمن و در فساد چنگیز است

در صورتیکه همام از شهر و همشهریان خود چنین یاد مینماید:

تبریز نکوست هر چه ز آنجاست نکوست

مغزند میندار تو ایشان را پوست

با طبع مخالفین موافق نشوند

هرگز نشود فرشته با دیوان دوست

این قبیل تناقض گوئیهای بردامنه از هوجا سرچشمه میگیرد یکی

دخالت دادن اغراض شخصی و دیگری بی بردن بیاطن و حقیقت.

جهانگردان و تاریخ و جغرافی نویسان قدیم در کتب خود از صفات

و اخلاق مردمان دامغان چیزی نوشته اند تا بتوان از قضاوت آنها نتیجه

گرفت تنها از مؤلفین متاخر حاجی زین العابدین شیروانی صاحب بستان

السیاحه و ریاض السیاحه آنانرا « خالی از شرارت » ندانسته و صاحب

الانتخابات البیهه که مطالب کتاب خود را در مورد دامغان با تغییراتی

از ریاض السیاحه نقل نموده چنین نوشته است: « اهل دامغان از کمالات

نفسانی دور و از فضایل انسانی عورند. » اما این تعاریف کاملاً نادرست

و عاری از حقیقت است و ممیزات اخلاقی دامغانیهارا عادلانه بشرح زیر

میتوان خلاصه کرد :

مردمان دامغان دیر آشنا ولی صمیمی ، بسیار خودپسند و لجوج و مادی میباشند ؛ زیاد خوش سلیقه هستند ، اگر با کسی آشنا شدند در شته محبت و مودت را زود نمی گسلند ، مهربان با تعارف ، اما کینه توز میباشند و نیکی یا بدی اشخاص را زود فراموش نمیکنند ؛ صفت برجسته ای که سرشته با گل آنهاست میهمان نوازی ایشانست ، دامغانیها بظاهر ساده اما در باطن با سیاست و زرنگ میباشند ، بخوشگذرانی ذوق و رغبت زیاد دارند ؛ میخواهند در سایه اتکاء بنفس وجودشان منشاء اثر و مثمر نمر باشد بهمین مناسبت بیشتر بمشاغل آزاد توجه میکنند و اغلب نیز بسبب ابتکار ذاتی و مهارت اکتسابی زود بمقصد میرسند .

فرهنگ دامغان

معارف و فرهنگ دامغان بسیار جوان و چون شاخ نو خاسته ایست که تازه ریشه دوانده و شاخ و برگ افشانده است ، لیکن در عمر کوتاه خود خاصه در سال اخیر در نتیجه همت و کوشش آقای گوپا رئیس کاردان فعلی فرهنگ ، انتظام و توسعه شایانی یافته و میتوان بآینده آن کاملاً امیدوار بود .

اولین آموزشگاه دامغان بروش امروز در سال ۱۳۳۵ هجری قمری بهمت آقای حاجی عبدالحسین ناظمیان (ناظم التجار) که از مردان بسیار پالک نهاد و شریف است بنام مدرسه ناظمیه تأسیس یافته ، هزینه دبستان در سالهای اول ماهانه در حدود سیصد تومان بوده که این مبلغ را به علاوه آنچه صرف خرید لوازم التحریر و کتاب اطفال بی چیز میشده آقای ناظمیان بسائق طبع هنیع خود از جیب فتوت میپرداخته اند .



مدرسه ناظمیه تا چند سال
بمدیریت مرحوم یاسائی و پشتیبانی
مرحوم شریعت مدار ، مرحوم سید
عبدالکریم کسرائی و آقای محمود
امیر خلیلی نماینده معارف وقت با
همه مخالفت‌های شدید ، و حملات
ناجوانمردانه دشمنان علم و معرفت
بخدمات فرهنگی ادامه داده و چون
معلمین مدرسه از محترمین محل و
اهل فضل و بحسن خلق معروف بوده
اند بتدریج شهرتی شایسته یافته ؛
و شاگردانی مستعد پرورده که
بعضی تحصیلات خود را تعقیب نموده

حاجی عبدالحسین ناظمیان مؤسس
مدرسه ناظمیه سعادت دامغان

اند و اکنون شهرت و معروفیتی دارند .

برای اینکه تأثیر این مدرسه ملی در معارف عمومی نمایانده شود
بانهایت ایجاز و اختصار شرح حالی از معلمین و چندتن از شاگردان دوره
اول بترتیب زیر درج میگردد :

۱ - مرحوم عبدالله یاسائی مدیر مدرسه

۲ - آقایان : پیمان و نیری معلمین مدرسه

۳ - آقایان : حبیب یغمائی ، دکتر علی سعادت ؛ علی اصغر کشاورز

هدایت الله داوری از محصلین .

۱ = مرحوم عبدالله یاسائی



یاسائی در ربیع الاول سال ۱۳۱۱ هجری قمری در قریه مهرجرد از قراء یزد متولد شده و علوم قدیمه را از صرف و نحو و معانی بیان ، فقه و اصول ؛ حکمت و منطق و ریاضیات در مدرسه خان یزد و چهارباغ اصفهان آموخته است مشاغلوی مدیریت مدرسه ناظمیه دامغان، ریاست عدلیه شهرهای سمنان و دامغان ، شاهرود ، نیشابور ؛ سبزوار بوده و در دوره های پنجم و ششم و هفتم و هشتم از سمنان و دامغان و جندق بنمایندگی مجلس شورایملی انتخاب شده است .

یاسائی از همین موقع جداً پا در مرحله مبارزات سیاسی نهاده چنانکه او اولین و کیلی بوده که راجع بلزوم انتقال سلطنت از سلسله قاجاریه بدودمان پهلوی در مجلس شورایی ملی بیانات مؤثر و با فشاری و استقامت بسیاری نموده است؛ مدتی نیز ریاست اداره کل تجارت راداشته و بعد بسبب بی لطفی اعلیحضرت فقید تا پایان زندگانی تقریباً خانه نشین گردیده است.

یاسائی مردی با استعداد و با هوش، متواضع و خیر خواه و بسیار شریف و درستکار بوده و در انشاء و انشاد نثر و نظم فارسی و عربی دست داشته است از آثار اوست:

با هر که ما ز راه وفا دست داده ایم

از دست بیوفائیش از پا فتاده ایم

زلفین تو ببردن دل عهد بسته اند

ما ز آنمیان بغال لبیت دل نهاده ایم

در های خانه بر عسس حیلہ باز، باز

ما باز هم بغفلت و سرمست باده ایم

در عرصه سیاست ره بسته بر وزیر

شه مات و ما زاسب سعادت پیاده ایم

سر نیزه کی ملاحظه دارد از اینکه ما

نوشیروان نواده و سیروس زاده ایم

پیمان یغمائی

آقای علی محمد پیمان یغمائی فرزند مرحوم عبدالله (موتق دفتر)

فرزند میرزا خطر فرزند ابوالحسن یغما شاعر معروف است.



پیمان یغمائی

ناصرالدین شاه قاجار در سفر نامه
خود (تهران - مشهد) از میرزا خطر
بخوبی نام برده و باشتباه او را
«میرزا اختر» خوانده است.

پیمان در سال ۱۲۷۵ در سمنان
متولد شده و در همین شهر تحصیل
کرده ؛ چون در ریاضیات استعداد
ممتازی دارد در مدرسه ناظمیه معلم
حساب بوده و اکنون هم از اعضاء
عالی رتبه حسابداری وزارت کار

و تبلیغات است .

اشعار پیمان در جراید تهران مکرر بچاپ رسیده و اینک یک
قطعه و چند بیت از یک قصیده مفصل او درج میگردد :

بود کسب علم و هنر در جوانی	یکی گفت سرمایه کاهرانی
که غرق است در لفظ و دور از معانی	شگفت آمد از وی مرا در حقیقت
ز من جوی سرمایه کاهرانی	ز من پرس سرچشمه نیک بختی
دلبری و هشیاری و کاردانی	بود راستی و درستی و پاکی
شجاعانه بهر وطن جانفشانی	گذشتن ز سیم و زراز بهر کشور
غم از محو ملیت باستانی	کسی را که وجدان نباشد ندارد
کسی کوست بد خواه تاج کیانی	مسلم نباشد ز ایران نژادش
نه ای کمتر از شاخه کن سایبانی	چو بر عاجزان بر خوری همت آور
ز نیکی بجوئی اگر نفع آنی	نه بینی سزا نیکی خویشتن را

توانا شدی؛ رحم بر ناتوان کن	نخواهی که پیش آیدت ناتوانی
غضب با درشتان ولی با درستان	محبت، صفا، مرحمت، مهربانی
نه هر کس که داراست دزدش بخوانی	نه هر مفلسی مستحقش بخوانی
بود اینکه باشد همه ملک و مالش	پس انداز مشروع و مزدش بانی
بود آنکه باشد با فلاس و خواری	مبذر، مقامر، تبه کار و جانی
چو پیمان ندارد زراز بهر کشور	ز طبع خود ار کرد گوهر فشانی
علم ریشه، عمل بود شاخه	ریشه بی شاخه کی دهد میوه
جیوه فرع است و شیشه اصل، ولیک	آینه شیشه است بی جیوه
نسبت اقتباس با ابداع	هست، مانند دختر و بیوه
هست پیمان یگانه شاگردت	شعر گفتی اگر بدین شیوه

احمد نیری

آقای احمد نیری در حدود ۱۲۷۲ شمسی متولد شده و از هنگام جوانی تا کنون همواره با اشتیاق و علاقه بفرهنگ خدمت نموده است. نیری مردیست پاک نهاد، خوش صحبت، اهل شعر و ادب، مدتی ریاست فرهنگ سمنان را داشته و هم اکنون نیز در دفتر دانشگاه تهران بادمه خدمات فرهنگی اشتغال دارد،

حبيب یغمائی

حبيب یغمائی در سال ۱۲۸۰ شمسی در قریه خور جندق متولد شده: در آغاز جوانی بدامغان آمده و جز از تحصیلات ادبی و عربی مقدمات علوم جدید را در مدرسه سعادت ناظمیه دامغان فرا گرفته است وی پس از سالی چند که در همان مدرسه و مدارس شاهرود تدریس کرده



حبيب يغمائى

بتهران مسافرت نموده و دوره دارا لمعلمين عالي مركزى را پايان
رسانده است •

دو سال رياست فرهنگ سمنان و دامغان را داشته و از آن پس
سالهاى متوالى در كلاسهاى ادبى دارالفنون و مدارس عاليه پايتهخت
استاد و معلم ادبيات فارسى بوده سپس در وزارت فرهنگ بخدمات فنى
ادبى اشتغال جسته و چند سال مدير مسئول مجله رسمى وزارت فرهنگ
بوده است •

آقای یغمائی مدت ده سال با مرحوم محمد علی فروغی بزرگترین حکیم و رجل سیاسی ایران همکاری ادبی داشته است چنانکه خود آن حکیم در مقدمه کتب منتشره اشاره فرموده اند .

از تألیفات او رساله جغرافیای جندق و شهر حال یغما است ، که بزبان فرانسه نیز ترجمه شده و داستان تاریخی دخمه ارغون و کتابی در علم قافیه و نیز گرشاسب نامه حکیم اسدی طوسی بتصحیح دقیق وی در سال ۱۳۱۵ انتشار یافته است .

شرح حال و اشعار آقای یغمائی در تذکره های ادبی که در خارج و ایران انتشار یافته مکرر بزبانهای مختلفه بچاپ رسیده و چون در اینجا سخن از مدرسه ناظمیه دامغان و محصلین آن در میان است سزاوارتر آن میباشد ایباتی چند از اشعاری که در آغاز دوره شاعری ساخته است انتخاب و درج گردد .

رسم مدیر مدرسه ناظمیه دامغان ، (مرحوم صدرالادبای یاسائی) این بوده که وقتی بدانش آموزی صفر میداده قطعاً و بی پذیرفتن هیچگونه عذر یا واسطه او را شلاق میزدند است این قطعه با نهایت اضطراب روحی وقتی گفته شده که تمام شاگردان از درس صفر گرفته اند :

ای حضرت صدر ، ایکه دیگر	نارد چو تو مام دهر فرزندان
ای آنکه موقران بیبشت	کاهند پیش کوه الوند
امروز تمام همکلاسان	از درس حساب صفر دارند
گرز آنکه سزای ماست شلاق	لیکن تو روا مدار و مپسند
هرچند بقول شیخ سعدی	« بی بند نگیرد آدمی بند »
لیکن گنه و خطا ز بنده	عفو و کرم است از خداوند

نیشها خوردن ز کزدم ، نوش کردن زهرمار
چنگ با غران پلنگ آویختن با شرزه شیر
تیره شب در روی یخ بارگرانی را بیشت
از فراز قلعه البرز آوردن بزیر
در میان آفتاب گرم سوزان پای لغت
ره سپردن تشنه لب ، بی آب ، تنها در کویر
گوشه ویرانه ای بی توشه افتادن مریض
ساختن بالین زخشت ، از خاک گسترده سر بر
سوختن از هجر یاری نوجوان یکدور عمر
ساختن با وصل زالی پیرتر از چرخ پیر
با تشبهای گوناگون شدن با دست غیر
گاه ملت را و کیل و گاه دولت را وزیر
هست آسانتر بعالی همتی کز بهر شغل
گردد از دون فطرت بالانشین منت پذیر

جان سپارم بر همت بینمت اربار دگر
تارخ و قامت زیبای تو ام در نظر است
در خم زلف تو آنگونه گرفتار شدم
من تر از همه خوبان جهان خواهم و بس
هیچکس نیست خریدار تو چندان که منم
ای بسا دیده و دل کز بی تست امانیست
یاد آنروز که بادیده نمناک تو دل
مهر بانست و دلارام و وفادار حبیب
عهد کردم که جز از این نکنم کار دگر
نتوانم نگرم قامت و رخسار دگر
که نیفتاده در این دام گرفتار دگر
گرچه باشند بخوبی چه تو بسیار دگر
من بهای تو شناسم نه خریدار دگر
دل بیدار دگر دیده بیدار دگر
راز میگفت و نبدا حاجت گفتار دگر
نتواند بگزیند به از این یار دگر

در تاریخ تأسیس کتابخانه ملی تهران سروده :

رضا شاه شاهنشاه پهلوی که از فراو یافت ایران نوی
زدانش پی افکنده کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند
ز فردوسی آموز تاریخ آن «میاسای از آموختن يك زمان»

دکتر علی سعادت



آقای دکتر علی سعادت فرزند

مرحوم محمد رضا در سال ۱۲۸۰

تولد یافته ، تحصیلات ابتدائی را در

مدرسه سعادت ناظمیه دامغان و

تحصیلات متوسطه و دوره مدرسه

طب را در تهران پایان برده است .

در سال ۱۳۰۷ شمسی برای

تکمیل علوم طب بفرانسه رفته و در

دانشگاه لیون در رشته طب و جراحی

هشت سال زحمت تحصیل را تحمل

و سپس با ایران مراجعت کرده است .

دکتر سعادت در جراحی عمومی متخصص و از حذاقت و مهارت

همانند او در تهران زیاد نیست و اکنون در بیمارستان شفا ، و لولاگر

بخدمات عمومی اشتغال دارد .

گذشته از مقام علمی دکتر مردی مهربان و خوش محضر و علاقمند

بکشور و عاشق بکار خود میباشد .

علی اصغر کشاورز

علی اصغر کشاورز در حدود سال ۱۳۲۰ هجری متولد شده. او فرزند مرحوم حاجی رضاقلی از اعیان دامغان، و از مالکین دهکده مایان است.

کشاورز علوم معمولهٔ زمان را از صرف و نحو در دامغان فرا گرفته و مدتها در شهرهای بیرجند و سبزوار و شاهرود و گرگان سمت دادستانی و ریاست را یافته است. وی ادبیات عربی و فارسی را خوب میدانند و مینویسد و در نطق و خطابه زبان گویا و گیرائی دارد؛ اشعاری نیز از او در جرائد و مجلات ادبی پراکنده است که ما در اینجا قطعه‌ای را که در نگوشت افیون سروده برای نمونه نقل میکنیم:

سوخت از آتش افیون همه‌بال و پرما	رفت بر باد فنا تودهٔ خاکستر ما
نونه‌الان وطن از عوض کسب هنر	در خارند بهر کوچه و هر معبر ما
جای سر نیزه و شمشیر بدفع دشمن	سیخ و افور همی سازد آهنگر ما
منخدر مغز چه از نشئه تریاک شود	سوی گلزار تکامل نشود رهبر ما
عزت و آبرو و حس و ترقی و عمل	بر داز دست و کند رخت شرف از بر ما
باعث قلت نسل است و خرابی نژاد	اینکه دودش بفلک کرده سیه اختر ما
هست تریاک کشی خود کشی تدریجی	خود کشی منع صریحی است ز بیغمبر ما
طرفه سیلی است بشر محو کن و بنیان کن	تند باد است که ریزد همه برک و بر ما

هدایت الله دآوری

آقای هدایت الله دآوری فرزند مرحوم عبدالجواد دآوری بسال ۱۳۱۷ قمری در قریه زرگر آباد دامغان تولد یافته و علوم قدیمه و جدید



هدایت‌الله داوری

رانزد شیخ ابوطالب بردی مازندرانی
و مدرسه ناظمیه دامغان آموخته
است .

بیست و اند سال پیش وی در
نتیجه مبارزه بایکی از ملانماهای
محل مورد آزار و بی لطفی بعضی
از همشربان خود واقع گردیده و
بناچار برای داد خواهی بتهران
آمده است لیکن وضع آشفته و
نامطلوب آنروز او را مایوس نموده
و بر آن نداشته است که در جراید بشرح
خرابکاریها و فساد اوضاع پردازد
بهمین جهة مورد تعقیب و اذیت

حکومت نظامی وقت واقع و چند گاهی متواری و در یکی از سفارتخانه‌ها
متحصن گردیده است .

داوری بعد از بروز يك رشته حوادث تا این اواخر در سمنان
اقامت داشته و بشغل وکالت دادگستری روزگار میگذرانده است و اینک
نیز در مرکز بهمین کار سرگرم است .

وی آزاده مردیست مهربان و وفادار ، راستگو و با حقیقت ،
نویسنده خوبیست و از اشعار زیر قدرت طبع او را میتوان یافت :
دل از خوبان عالم بر گرفتم چون تو بگزیدم
چو پیوستم بزلقت . از علایق جمله بیریدم

بسی بگذشت دوران کز منت یادی نمیآید
بمن نگذشت روزی کز تو احوالی نپرسیدم
بعشقت شاد و خرسندم برویت آرزومندم
بدیدار تو دلبندم بلطف تست امیدم
چو آمد سال نو، آمد مرا عشقی ز نو درد
بگستردم بساط نو اساس کهنه بر چیدم
کنون گر ناسزایم کودکی گوید سزاوارم
که بس پر خردمندم نصیحت گفت و نشنیدم
بحالم رحمت آرد دشمن، اربیند مرا اما
عجب از دوست کاندلر حالتی چونین جفا دیدم
تو رخ بر تافتی از داوری بی آنکه تقصیری
کنداو، لیک من هرگز حکمت سر نتایدم
بتو مشغول چنانم که ز خود بیخبرم
جز خیال تو نمانده است خیال دگر
گرچه نبود سر من لایق پای تو ولی
چه شود گر زره لطف نهی پا بسرم
سر بیای خم و لب بر لب ساغر بنهم
گر بمیخانه فتد نوبت دیگر گذرم
سروجانست مرا می نکنم از تو دریغ
گر سزاوار قدوم تو بود جان و سرم
تیر از شست تو گر آیدو مرهم از غیر
تیر بگزینم از آن روی که صاحب نظرم



آموزشگاه ناظمیه پس از چند سال به‌علی عملاً تعطیل و با اختیار دولت نهاده شده و همین مدرسه است که بعد بنام دبستان دولتی مرکزی (امروز دبستان پهلوی نام دارد) نظم و ترتیبی یافته و هسته مرکزی فرهنگ امروزی دامغان را تشکیل داده است.

از سال ۱۳۰۳ دبستان ملی منوچهری نیز به‌مدیریت آقای سید ابوالفضل شریعت پناهی دایر شده و تا با امروز خدمات مفید و بسیار موثری بفرهنگ نموده لیکن بیم آنست بواسطه هزینه زیاد و در آمد کم این موسسه قدیمی و قابل استفاده عنقریب منحل و برای همیشه تعطیل گردد.

دبستان دولتی فردوسی اولین و تنها دبستان دامغانست که در زمان وزارت جناب آقای علی اصغر حکمت‌وزیر دانشمند و با تدبیر وقت که قسمت بیشتر ترقیات فرهنگ کنونی ایران نتیجه مساعی و



منظره دبستان فردوسی

زحمات ایشان است در ابتدای سال تحصیلی ۱۳۱۶-۱۳۱۷ گشایش یافته این موسسه در ابتدا يك کلاسه بوده و در سالهای بعد بتدریج دوره اول آن تکمیل شده و هنوز هم با همین سازمان بكمك معلمینی که بیشتر آن از فارغ التحصیلان دانش سراهای مقدماتی هستند بخوبی اداره میشود .



غلامعلی گویا
رئیس فرهنگ دامغان

وسائل اجرای برنامه تعلیمات اجباری در اثر مساعی و زحمات آقای غلامعلی گویا رئیس فرهنگ وقت بخوبی فراهم شده و امیداست نتایج کاملی از آن حاصل گردد . اینک پیاس قدردانی از نیکو-کارانیکه در پیشرفت این مقصود کمک نموده اند بشرح زیر خدماتشان یادآوری میشود :

۱ - درده امیر آباد (مجلدبستان ۶ کلاسه پسران بدر که بمديريت آقای حسن حاجی آبادی فارغ التحصیل دانشسرای کشاورزی اداره میشود) جناب آقای محیط لاریجانی نماینده سابق مجلس شورای ملی که مالک آنجا میباشند حاضر شده اند یکباب عمارت شخصی خود را که در حدود صد هزار ریال بهای آنست بدستور اداره فرهنگ تعمیر و مرمت نموده و بفرهنگ تسلیم دارند .

آقایان محمود داودیان ، احمد داودیان ، ابوالقاسم داودیان ،

عبدالحمید قدس الہی، رحمۃ اللہ داودیان احمد امیر احمدی، اعضاء
انجمن فرهنگی برای پیشرفت برنامه تعلیمات اجباری مساعدتہای
گراںبہائی کردہ اند .

۲۔ در مہماندوست (محل دبستان چہار کلاسہ پسران بمدیریت
آقای محمد باقر نوری) آقایان اسمعیل حسین زادہ، علی اکبر عالمی،
عباسیان، حیدر زادہ، اسد اللہ امین زادہ، علی اصغر مظفریان اسد اللہ
افتخار زادہ اعضاء انجمن فرهنگی محل برای ساختمان یکباب دبستان
اقدامات سودمندی نمودہ اند .

۳۔ آقای حسین تفضلی بازرگان حاضر شدہ اند در قریہ آستانہ
کہ بیشتر آن ملک ایشانست طبق نقشہ ادارہ فرهنگ دبستانی ساختہ و
تحویل دہند .

۴۔ در قریہ چہارہ کلاتہ (محل دبستان چہار کلاسہ پسران
ہدایت کہ بمدیریت آقای علی اکبر حافظی ادارہ میشود) بتشویق آقایان
عبد اللہ قربانیان، اسمعیل قربانیان، محمد رضا خان بیگی حاج میرزا
صادق قدیمی، مہدی ناظم نژاد، سید مہدی شنائی اعضاء انجمن فرهنگی
اہل محل در نظر دارند بزودی ساختمان آبرومندی برای محل دبستان
ساختہ و بادارہ فرهنگ اہدا کنند .

۵۔ در قریہ امروان (عمروان) (محل دبستان چہار کلاسہ پسران
عنصری کہ بمدیریت آقای علینقی مایانی ادارہ میشود عدہ ای از محترمین
و مالکین بتشویق آقایان غلامرضا مقیمیان، حسن فروغی؛ امیر احمدی
حسین عرب، ابو الفضل عبداللہیان؛ محمد باقر ہوشمند اعضاء انجمن فرهنگی
مہیای بنای یک دبستان و تسلیم آن بادارہ فرهنگ میباشند .

۶ - در قریه دروار (محل دبستان چهار کلاسه پسران فرخی که بمدیریت آقای رحمت‌الله دشتی اداره میشود) آقایان علی رئیس‌یان ، سید محمد مشکوة ، محمد ناصحی ، حاجی آقا میر نژاد ، شیخ عباس فولادی محمد تقی اما میون برای ساختن یکباب دبستان اقدامات مفیدی نموده اند .

۷ - در صید آباد (محل دبستان نو بنیاد پسران که بمدیریت آقای رضا مؤیدی اداره میشود) محترمین محل بترغیب آقایان حاج محمد باقر طاهری حاج علی‌تقی مویدی زاده ، مصطفی طاهری ، حاج میرزا محمد طاهری علی‌قلی طاهری سیف‌الله طاهری ، اعضاء انجمن فرهنگی تعهد نموده اند یکباب ساختمان برای دبستان ساخته بداره فرهنگ تحویل دهند

۸ - در مایان (محل دبستان پسران خاقانی که بمدیریت آقای اسدالله محمدی مایانی اداره میشود) آقای محمد علی کشاورز که از اشخاص نیکوکار و باذوق و فرهنگ دوست میباشد حاضر شده اند بشرکت آقایان زین العابدین کرامتی حاج محمد کرامتی بنای مناسب و خوبی برای دبستان ساخته بفرهنگ تسلیم دارند .

۹ - در قریه توبه (محل دبستان نو بنیاد که بمدیریت آقای برهانی اداره میشود) آقایان : اسحق علی رستمیان ، محمد تقی خطیبی ، محمد کاظم سلطانی ، محمد اسمعیل خطیبی ، رمضان وفائی نژاد ، عین‌الله رستمیان اعضاء انجمن فرهنگی وسائل مقدماتی بنای یک دبستان را فراهم آورده اند .

۱۰ - در نتیجه اقدامات مؤثر آقای گوینا رئیس فرهنگ و توجه مخصوص آقایان : احمد داوری رئیس شهربانی ، میرزا محمد معلم ، حسین تفضلی ، علی اصغر محمودیان ، اسمعیل ذوالفقاری ، تقی امیری اعضاء انجمن

فرهنگی و علاقه مندی اهالی شهر با اجرای برنامه تعلیمات اجباری انتظار
می‌رود وسایل ساختمان دو دبستان در شهر نیز بزودی آماده گردد .

بسیار بجا و بمورد است اهالی بلوک قهاب رستاق نیز بهمولایتمهای
خود تاسی جسته و در پیشرفت این کار نیک شرکت جویند .
برای مزید اطلاع از چگونگی سازمان مؤسسات فرهنگی دامغان
صورت زیر درج میگردد .

تعداد آموزشگاههای متوسطه ، ابتدائی دختران و پسران در شهر

۶ باب .

تعداد کلاسهای آموزشگاههای شهر ۲۸ باب

تعداد آموزشگاههای ابتدائی پسران حوزه شهر ۱۹ باب

تعداد کلاسهای آموزشگاههای حوزه ۶۸ باب

قرآء و دیه های دامغان

در اطراف و پیرامون دامغان در حدود چهارصد آبادی کوچک و
بزرگ پراکنده شده که کم و بیش معمور است و اگر از طرف دولت و مردم
نسبت بآبادی آنها کوشش و همت شود نه تنها برای مالکین سود سر-
شاری خواهد داشت بلکه برای کشور نیز بسیار مفید خواهد بود
در زیر بقدر گنجایش این کتاب برخی از آنها با ذکر جمعیت (۱)
نامبرده خواهد شد .

آبادیهای اطراف شهر :

اقبالیه ۱۵۳ نفر - قلعه نو ۳۷ نفر - اسمعیل آباد ۶۰ نفر -

شمس آباد ۲۶۷ نفر - باقر آباد ۱۵۳ نفر - برم و مهدی آباد ۱۴۲۴ نفر -

۱- تعداد نفوس آبادیها طبق آمار ۱۳۲۴ شمسی تنظیم گردیده است

جعفر آباد ۹۷ نفر - ورکیان ۵۸۹ نفر جزن ۱۸۱۳ نفر صدر آباد ۵۰۹ نفر
نفر فیروز آباد ۴۴۱ نفر حسین آباد ۳۳۴ نفر زرگر آباد ۴۸۵ نفر نصر -
آباد ۸۰ نفر سعد آباد ۱۱۴ نفر - غنی آباد ۳۸۰ نفر شامان ۲۰۴ نفر
علی آباد ۱۸۴ نفر - عبیر آباد ۳۲۷ نفر - عبدیا ۱۰۰ نفر قلعه آقا بابا
۱۸۵ نفر - عباس آباد ۴۴۳ نفر - مایان ۹۳۷ نفر - جعفر آباد و محمد
آباد ۳۸۲ نفر - امامزاده جعفر و ابراهیم آباد ۶۲ نفر - وامرزان ۷۶۱
نفر - حاجی آباد ۲۹۶ نفر .

دامنکوه :

امام آباد ۵۷۹ نفر - بق ۶۵۰ نفر - مهماندوست (۱) ۱۳۱۹ نفر
جعفر آباد ۸۷ نفر حسین آباد ۵۸۴ نفر - دولاب ۵۷ نفر - حداده (۲)
۹۲۶ نفر - کلاته ملا ۱۱۶۱ نفر نعیم آباد ۵۵۸ نفر - طاق ۴۶۶ نفر -
مراد آباد ۳۰۱ نفر - مومن آباد و عبدالله آباد ۵۶۶ نفر - زرین آباد
۶۷۰ نفر - عشرت آباد ۵۷ نفر - قادر آباد ۲۰۱ نفر - خرازه ۷۵۹ نفر .

۴ - صرصر :

امیر آباد ۱۶۶۸ نفر - علی آباد ۸۹ نفر - صید آباد ۱۰۹۱ نفر
حاجی آباد - ۱۴۳ نفر دولت آباد ۴۹۰ نفر - رضی آباد ۲۹۰ نفر -

۱ - مهماندوست پنبه و مویز و گندم و جو و صیفی کاری خوب دارد
در جنوب مهماندوست برجی شبیه برج طغرل از زمان قدیم برپاست که قسمتی
از آن خراب شده ؛ دوره این برج از خارج ۳۴ متر و قطر داخلی آن از هفت
متر کمی بیشتر است ؛ در بالا دو کتیبه دارد و در روی کتیبه ها گنبدی بوده
که اکنون فرو ریخته است .

۲ - الحداده با الفتح والتشدید و بعد الالف دال اخری ، قرية کبيرة
بين دامغان و بسطام من ارض قومس ، بينها وبين الدامغان سبعة فراسخ ، ينزلها
الحاج ، ينسب اليها محمد بن زياد الحدادي (معجم البلدان) .

عوض آباد ۱۲۵ نفر - عمروان ۸۳۳ نفر علی آباد مطلب خان ۶۱۷ نفر
 عبدالله آباد ۴۰۰ نفر - فیروز آباد ۳۴۵ نفر - قدرت آباد ۱۵۳ نفر -
 قوشه ۱۷۴ نفر - حجاجی ۴۰۰ نفر - حسین آباد ۳۷ نفر - قاسم آباد
 ۲۳ نفر بخش آباد ۲۲۰ نفر - شیرآشیاں ۴۲۸ نفر .

۴ - رستاق :

ابراهیم آباد ۴۶ نفر - اقبال آباد ۴۹ نفر - حسن آباد ۷۸۴ نفر -
 خورس ۳۲ نفر - خورزان ۲۸۳ نفر - سلطانیه ۱۱۴ نفر - سبحان وفتح -
 آباد ۳۴۴ نفر - علی آباد ۱۵۹ نفر - شوکت آباد ۱۹۰ نفر - شریف آباد
 ۴۰۷ نفر - مجید آباد و صلح آباد ۴۵۱ نفر - علی آباد ۱۵۰ نفر صلح
 آباد ۴۴۵ نفر - علیان ۶۷۵ نفر - فخر آباد ۲۳۴ نفر - فرات ۵۳۹ نفر
 قاسم آباد و احمد آباد ۴۴۷ نفر - کلا و حسین آباد ۳۱۰ نفر - کلات
 خوان ۵ نفر کبوتر خان ۷۴ نفر - مرحمت آباد ۱۴۷ نفر مجید آباد
 ۴۸ نفر - رومنان ۱۳۳ شریفیه ۱۳۶ نفر - معصوم آباد ۱۴۹ نفر

۵ - رودبار :

آهوانو ۴۹۸ نفر - آستانه ۲۹۰ نفر - منصور کوه ۲۴۳ نفر - تویه
 ۴۹۳ نفر قلعه ۱۳۸۰ نفر - ورزن ۹۴۹ - کلاته ۱۶۸۸ نفر - نمکه
 ۱۰۲ نفر .

۶ - دوار :

تویه ۲۴۳۰ نفر - دروار ۱۶۶۵ نفر - صح ۶۴۶ نفر .

خلاصه و جمعیت کل :

شهر دامغان ۸۹۰۸ نفر ؛ حومه شهر ۱۰۸۰۳ نفر، دامنگوه ۹۲۱۴

نفر، قهاب صرصر ۱۲۴۵۱ نفر قهاب رستاق ۶۵۱۴ نفر، رودبار ۶۵۷۸

نفر مجموع جمعیت دامغان و توابع ۵۴۴۷۸ نفر .

مراسم عروسی

از جمله وسائل تحقیق در مورد چگونگی تمدن و فرهنگ و تربیت يك توده و جمعیتی بررسی و مطالعه در افسانه ها ، بازیها ، آداب و رسوم و عقاید ، زبان محلی آنان میباشد .

متبعین و کسانی که بروشن کردن قسمتهای تاریخ و مبهم زندگانی اجتماعی سعی هستند غالباً بدین وسائل متشبت و دست بدامان میشوند و زود هم بمقصود میرسند ، چه اینها هر يك بنوبه خود نماینده و معرف حالات باطنی يك فرد یا اجتماع است و برای شناختن و شناساندن آنها میزان و ملاك خوبیست .

مردمان دامغان افسانه و یا بازی و یا رسمی که منحصر بخودشان باشند ندارند چه این شهر از قدیم الایام سرراه بوده و رفت و آمد و ارتباط زیاد با مردمان خارج بدانان مجالی نداده است که بتنهائی عقاید و رسوم مخصوصی برگزینند ، افسانه های آنها بیشتر قصه هائیسست که در جاهای دیگر هم ساری و شایع است و معتقداتشان بیشتر چیز هائیسست از دیگران که بذوقشان خوش آمده و قدری بدان خو گرفته اند .

گاهی هم اختلاف سلیقه و ذوق ، مردمان ده نشین و شهر نشین را در عین مجاورت و همسایگی پیروی رسوم متفاوت و احیاناً متباینی و ادار کرده است مثلاً مراسم عروسی مردمان شهر و آبادیهای پیرامون کم و بیش اختلاف دارد و چون درج قسمتی از رسوم مردم دامغان مورد نظر است رسم عروسی در شهر بترتیب زیر یاد آوری میشود :

پس از خواستگاری بستگان داماد و جلب موافقت ، پدر و مادر عروس شرایط و روز سفیدی آوردن را تعیین میکنند .

مقصود از سفیدی مقداری شیرینی و چای و پارچه سفید و لباس و کفش و حنا و صابون و بعضی چیزهای دیگر است که نسبت بوضع مالی داماد کیفیت و کمیت آن تغییر میکند .

این لوازم با تشریفات مخصوص و در ساعت سعدی که بطور یقین نباید قمر در عقرب باشد بمنزل عروس برده میشود .

پیش از ظهر يك یا چند روز بعد ، مجلس عقد مردانه و عصر همان روز بزم زنانه بخرج داماد در منزل عروس ترتیب داده میشود ؛ پس از عقد طبق معمول همه جا داماد مجاز است بدلخواه خود بمنزل عروس برود و گاهگاه مخصوصاً در روزهای عید هدیه و تحفه ای برایش ببرد .

روز قبل از عروسی ، اقوام داماد برای بردن عروس بمنزل او میرود عروس اول باید حمام برود ؛ در موقع حرکت برادر بایکی از خویشان نزدیک عروس چادر بسر او انداخته و از زیر سینی آینه و قرآن که کمی نان هم در آن گذاشته شده سه مرتبه او را رد میکنند ؛ عروس باید دست روی نان بگذارد و قرآن را بیوسد ؛ در تمام طول راه رفتن بحمام و برگشتن بخانه داماد ، آئینه ابرا که روز عقد داماد فرستاده جلو عروس میبرند و وقتی که عروس بخانه شوهر پا مینهد برسم قدیم داماد باید بالای سردر خانه قرار گیرد تا همیشه برزن خود مسلط و چیره باشد .

معمول چنین است که در همین موقع یکی از بستگان داماد چیزی گرانها مانند ظروف زرین و سیمین ، یا سبک قیمت هر چه باشد پنهانی بنام عقل عروس میراید تا در تمام دوره زندگی زن بی اختیار مطیع و پیرو شوهر باشد ، شب عروسی داماد بحمام رفته با باقیمانده صابونی که قسمتی از آنرا عروس مصرف کرده تن را شستشو میدهد و بعد از مراجعت و پایان جشن و رفتن میهمانان وارد در زندگی زناشویی میشود .

تهیه غذای ظهر اولین روز عروسی بگردن مادر عروس است که باید آنرا بسیار خوب و چرب و شیرین و مقوی درست کند .
شب بعد از عروسی ، عروس و داماد بدیدن پدر و مادر عروس رفته دست آنها را میبوسند و هدیه ابراه که بر ایشان آماده شده میگیرند ؛ اقوام نزدیک هر دو طرف نیز بنسبت تمکن و دارائی خود تعارف و تحفه ای برای عروس و داماد میفرستند ، در آخر هم اقوام داماد از آنها و اقوام عروس میهمانی و پذیرائی میکنند و با ختم این مجالس دعوت که «هاکشا» نامیده میشود مراسم عروسی پایان می پذیرد .

پرخي عقايد

اگر مقراض باز یا جارو وارونه گذاشته شود میان افراد خانواده جنگ خواهد شد .
اگر ظروف خانه ردیف واقع شود یا آب در موقع ریخته شدن روی زمین صدا کند و یا گربه روبروی انسان خود را بلیسد مهمان خواهد رسید .
اگر خال روی ناخن ظاهر شود ، بتمداد آن لباس نو دوخته خواهد شد .
اگر روز عید غدیر خانه ای جاروب شد مورچه زیاد در آن خانه پیدا میشود .
اگر روز عید قربان خیاطی کنند پهای حجاج مکه خار فرو میرود .
اگر کسی وسط درگاه بایستد دعوا میشود و هرگاه در آستانه اطاق بنشیند باو تهمت و افترا مییندند .
اگر کسی با کوبیدن دست بسقف کرسی نوا بگیرد باد و کولاک خواهد شد .

درموقع پهلو درد اگر ظرف مسی ارثی را داغ کرده پهلو بگذارند
درد برطرف میشود •

اگر در روز بیست و هفتم رمضان بین دو نماز در مسجد تاریخانه
کیسه ای بدوزند و سکه سفیدی در آن بیندازند آن کیسه بی پول
نخواهد ماند •

- اگر کسی شب سوت بزند شیطان را صدا کرده است
- اگر کف پای کسی بخارد بسفر خواهد رفت
- اگر کف دست کسی بخارد پول بدستش میآید
- اگر کفشها پشت سرهم واقع شود علامت عزا رفتن است

پایان

سیاسگزاری



از آقای عبدالعالی داودی
دانشجوی دانشکده معقول و منقول
و علوم تربیتی که در تهیه « رسوم
و عادات و عقاید مردم دامغان و
بازیهها و افسانه های محلی » مرا
کمک نموده اند صمیمانه سیاسگزاری
مینمایم و بسی موجب نقص این -
کتاب است که چاپ بیشتر مطالب
نامبرده بواسطه کمی جامیسر نکر دید

عبدالعالی داودی